تاریخ و فرهنگ ترکمنها

تالیف: محمد صالح راسخ یلدرم

به اهتمام : عبدالعزیز عمر

بسم الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

مقدمه .... 1....
فصل اول
سوابق و اسکان 5
پیشینه تاریخی .... 5....
هونها و تشکیل امپراتوری .... 9..
کوشانیها 14
یفتلی یا هفتالیان .... 17.
ایجادامپراتوری ترک 19
به قدرت رسیدن اوغوزها و پیدایش نام ترکمن 24
امپراتوری قراخانیان یا آل افراسیاب 29
امپراتوری غزنویها 31
سلجوقیها امپراتوری ترکمنها را باز احیأمینمایند 34
ترکمنها درسدهای 13 - 16 میلادی 44
سلطنت قره قونیلوها و آق قونیلوها 48
ترکمنها ازسده 16 تا 20 میلادی 52
سلطنت صفوی ها 52
فرمانروای نادری که ازشبانی به پادشاهی رسید 54
سلطنت قاجاری 58

فصل دوم
مشخصات فرهنگی 62
الف ـ زبان ترکمنی 62
ب - ادبیات ترکمنی 71
ج - ادبیات فولکلوری ترکمنی 102
د - موسیقی ترکمنی ....
فصل سوم
ساحه زیست و وضع اقتصادی ترکمنهای افغانستان 111
وضع اقتصادی 118
الف ـ اشتغالات 118
ب - صنایع دستی و فعا لیت های تجارتی 119
ج ـ مالداری و زراعت 124
فصل چهارم
اتنوگرافی ترکمن ها 130
- مشخصات نژادی 130

- تشکیلات قومی 131
- معتقدات 141
- رسوم و عنعنات 142
- البسه 151
- فهرست منابع و مآخذ.. 155

مقدمه

به گفته برخی از محققین، بعد از آنکه در سده یازدهم میلادی در نتیجه جنگهای شدید و طولانی بین قبایل اوغوز (ترکمن) از یک طرف و قبچاقها و کیماقها از طرف دیگر، اوغوزها (ترکمنها) از محدوده قزاقستان کنونی رانده شده و دولت محلی اوغوزی از هم پاشیده و بخشی از آنان به باختر، به دشتهای اوکراین مهاجرت نموده اند و به تدریج در آنجا سکونت گزیده اند، ویا حتی دورتر از آن، یعنی به سواحل دریای «دون» و مجارستان نفوذ نمودند. روسها آنها را «ترکها»، و یونانیان «اوزها» (اوغوزها) مینامیدند.

به گمان غالب «بچنکها» و نیز بخشی از طوایف قایی، بیات، بایندر و... نیز در این تغیر مکان شرکت ورزیده اند. در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی اوغوزهای غربی شهری بنام«توچسک» را در اوکراین بنا نمودند. در طول تاریخ هرگز نام ترکها به این بخش از اوغوزها اطلاق نشده است. ضمناًَ آنعده از اوغوزهایی که به سوی باختر رفتند، بعدها به تدریج جذب دیگر خلقهای اروپای شرقی شده اند و از آنان فقط شمار اندکی که در بسارابی زندگی میکنند به نام «قاقاوزها» به جای مانده اند.[1]

دودیگر آنکه مردم ترکمن و اجداد شان ترکها، مردم صحرانورد بوده، در تداوم سده ها حیات قبیلوی و صحرانوردی داشته، کمتر به مسایل کلتوری پرداخته، تنها به مسایل نظامی و سیاسی و تجارتی توجه داشته اند. بناء خط و سواد در بین آنها کمتر رواج داشته زندگی و حیات شان را درج دفتر تاریخ نساخته اند. باوجود اینهم همسایگان متمدن آنها از قبیل: آریاییها، عربها، رومیها، یونانیها و به ویژه چینیها در مورد حیات و زندگی این مردم، مسایل زیادی را درج ساخته اند که در تحقیق و بررسی تاریخ زندگی ترکمنها بسیار با اهیمت اند.

اگرچه در مورد حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اجداد ترکمنها موضوعات زیادی نوشته شده و این موضوع توجه مؤرخین وپژهشگران بسیار نامداری چون: هیرودت (سده اول قبل از میلاد)، استرابو (سده اول قبل از میلاد)، دیانیسی (سده دوم پیش از میلاد)، ایفار (سالهای 303 - 440 پیش از میلاد)، کلودی هیلن، پامپی تراگ، طبری، اصطخری، ابن قتیبه، یعقوبی، ابن مسکویه، العتبی، محمودکاشغری، عبدالحی گردیزی، ابن اثیر، رشیدالدین فضل الله، و از شرق شناسان: و. بارتولد، گ. وامبری، ا. اریستوف، رنه گروسه، ا. یاکوبوفسکی، پ. ایوانوف، گ. خاوریس، پ. پلیبا، لاکهارت، سامایلویچ، ا. سیمینوف، و دیگران را به خود جلب نموده است. اما در اینجا باید اضافه نمود که در این موضوع تا هنوز به صورت کلی به یک دید علمی و دقیق نرسیده اند و بشکل پراگنده نظریه های بسیاری ارایه شده است؛ ولی تا حال موضوع به شکل معمایی خویش باقی مانده است. گشایش این معما، فراگیری و تحلیل همه جانبه آثاری را که از گذشته های بسیار دور توسط کاوشهای باستان شناسی بدست آمده و همچنان آثاری را که به زبانهای مختلف نوشته شده ایجاب مینماید. افزون بر این، برای تحقیق کامل و همه جانبه در باره این موضوع به باستان شناسان، جغرافیه دانان، زبان شناسان، فولکلوریستها، اتنوگرافها، ادبیات شناسان و مؤرخین زبر دست ضرورت است و یا به پژوهنده ای که به همه این دانشها کم و بیش بلدیت داشته باشد.

باوجودی که در باره ترکان قدیم و اجداد ترکمنها و چگونگی زندگی آنها در تداوم زمانه ها گفته ها و نوشته های زیادی وجود دارد، اما متأسفانه در این نوشته افزون بر اینکه داوریها و قضاوتها ناهمگون و تناقضات اشکار دیده میشود، پراگنده گیهایی نیز به مشاهده میرسد. تا هنوز اثری که به نحو همه جانبه در زمینه پس منظر تاریخی و سیر زندگی این قوم

[1] . پیدایش خلق ترکمن، ص 4.

روشنی کامل بیاندازد و بطور سیستماتیک نوشته شده باشد، وجود ندارد. موضوعات و معلومات ارایه شده به شکل جسته و گریخته اینجا و آنجا دیده میشود و این آثار به هیچوجه قانع کننده نبوده و افزون بر این بسیار مختصر و نامکمل نیز میباشد.

طوریکه در بالا نیز نگاشتیم، مطالعه و بررسی کامل این موضوع یک مجمع دانشمندان ترک شناس و با صلاحیت را مطالبه مینماید و اگر یک شخص بخواهد این مورد را به پژوهش گیرد، حوصله فراوان، دقت و توجه لازم و بیحد وحصر، غور وبررسی علمی و بینش وسیع میخواهد. نویسنده این سطور، با وجود آنکه در این زمینه ها صاحب صلاحیت نیستم و پرداخت به این مسایل برایم محض یک جستار و جسارت خواهد بود، بادرنظرداشت ضرورت مبرمی که در این زمینه محسوس بوده، به خود جرئت داده تصمیم گرفتم تا حد توان و امکان در مورد روشنی بیاندازم. اگرچه پرداختن به به این موضوع کار سهل و آسان نیست، اما خوشبختانه نویسنده این سطور از یک امتیاز مهم برخوردار است و آن اینکه خود به قوم ترکمن منسوب بوده با زبان، ادبیات، عنعنات، فرهنگ، فولکلور و دیگر ویژگیهای کلتوری این قوم از نزدیک آشنا هستم. بناء امیدوارم که نوشته ام تا حدی بتواند در زمینه حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ترکمنها در گذشته و حال روشنی بیاندازد.

همانسانی که نمیتوانیم بنایی را بدون تهداب و مواد خام آن پی ریزی کنیم، آثاری که در زمینه های مختلف نوشته میشوند، نیز به این ساختمانها شباهت دارند و در این موضوع نمیتوان بدون منبع و سرچشمه ها کاری را به پیش برد؛ زیرا این امری است محال و دور از امکان؛ و اگر هم بدون این منابع دست به نوشتن بزنیم، جعل است و دروغ و بهتان. بناء تا حدی که منابع و مآخذ در این زمینه در دسترسم بود، از آنها استفاده کرده دست به نوشتن این اثر زدم. امیدوارم برای خوانندگان گرانقدر و علاقمندان دلچسب واقع شده و در شناخت بهتر قوم ترکمن خدمتی را به انجام رسانیده باشم.

در خاتمه از استاد عبدالکریم بهمن که در حصه نگارش این اثر با مشوره های سودمند و برخی یادداشت های شان نگارنده را یاری رسانده اند، سپاسگذاری مینمایم. همچنان از ریاست محترم شورای صلح و همبستگی ترکمنهای افغانستان که در حصه چاپ و انتشار این اثر هزینه مادی را مهیا کرده اند، صمیمیانه سپاسگذاری نموده ، در حصه خدمات فرهنگی و مدنی رایشان موفقیت های مزید آرزو میکنم.

محمدصالح راسخ یلدرم

فصل اول

سوابق و اسکان

پیشینهٔ تاریخی :

درمحدوده یی که هم اکنون اقوام و ملیتهای ترکمن زبان زیست دارند، حتی درروزگاران بسیار کهن نیز زیستگاه آنها بوده است. از قدیم الایام، سواحل بحیره بالکاش، کناره های رود خانه های جیحون، سیحون، اورخون، ینیسی و سواحل بحرخزر، زیستگاه طوایف قدیمی ترکی بوده است. این طوایف بیشتر به شکار ماهی مشغول بوده و طوایف شکارچی درکوهستانها و دشتهای آسیای مرکزی اسکان گزیده بودند. به قول دانشمندان روشنگر، اساس تشکل نژادی ترکمنهای اولیه با تشکل اقوام داه ها، خوارزمی ها و تخاری ها همزمان بوده است. درکنار این اقوام که درنواحی دشتها و تاحدی درگسترهٔ دولت های قدیم مارگیان، پارتها، پرفیا و خوارزمیان قدیم بسر میبردند، اقوامی ازقبیل: مساگت ها، ساکاها، و سارماتها نیز میزیستند. به گفته مورخین، این طوایف اجداد و نیاکان ترکان امروزی یعنی ترکمنها، اوزبیک ها، اویغورها، قزاقها، قرغیزها، آذریها، ترکها وغیره بوده اند.[1]

پس پایهٔ تشکل ملیت ترکمن بسیار قدیمی بوده و دراین امر بطور کلی عوامل سیاسی - اقتصادی و اجتماعی موثر بوده است.

قریب 8 - 9 هزارسال پیش ازامروز نخستین روستاهای کشاورزان درنواحی آ سیای میانه بوجود آمد. روستاییان در خانه های بزرگ که با خشت های خام بنا شده بود، میزیستند. درهرخانه خانواده یی بزرگ و یا حتی تمام افراد قبیله سکونت داشتند. آنان درنواحی مرطوب و مساعد به زراعت که از آب چشمه ها و جویبارها بوجود آمده بود، حبوبات را کاشته و با داس های سنگی درو میکردند و ظروف خودرا از گل رس ساخته و با رنگ قهوه یی رنگ آمیزی میکردند. انسانها 6 -7 هزار سال قبل نخست بز و سگ و سپس گوسفند، گاو، اسپ و شتر را رام کردند. جهت آبیاری مزارع خود به تدریج به کندن جوی پرداختند، خشتها ساختند و طرز استفاده ازآنرا آموختند. ذوب فلزات، ساختن ابزار، اسلحه و اشیای زینتی را یادگرفتند و به تدریج روستاها به شهرهای کوچک تبدیل شدند.

حدودچهارهزارسال قبل، طوایف صحرانشین ازشکار به دامداری روی آوردند. افزایش تدریجی شمار دامها، امکان اسکان طولانی دریک محل را ازآنها سلب مینمود و آنها را به سوی کوچ نیشینی سوق میداد. لازم به یادآوری است که بسیاری ازطوایف در ادوار کهن همزمان با دامداری به کشاورزی نیزاشتغال داشتند

---

[1]- پ. واسیلوه، ن. آننه نفس، ترکمنها، دایره المعا رف اتحاد شوروی، بخش تاریخ، ج 26، ص 341 – 345

دردوران باستان و سده های میانه بخش عمده ترکها را همان طوایف نیمه ساکن دامدار ـ کشاورز تشکیل میداد. کشاورزان و دامداران بطورمداوم باهمدیگر داد و ستد میکردند، آنها غله ها را با دام، فرآورده های پوستی و پشم مبادله مینمودند. چنین بود پروسه تقسیم ترکها به مردمان دامدار و کشاورزکه تازمان معاصر نیز تداوم یافته است. کشاورزان تنها به استفادهٔ ازآب چشمه ها بسنده نکرده، به تدریج با استفاده ازآب رودخانه ها و حتی رود های بزرگی چون جیحون و سیحون را نیز جهت آبیاری اراضی خود فراگرفتند. برای این کار، احداث سدهای بزرگ، حفرکانالها و پاک کاری آنها ضرورت احساس میشد و این کاری بود که اشتراک عمل، رنج و زحمت متحد تمامی اهالی منطقه را طلب میکرد. این عامل درکنار روابط تجارتی و اقتصادی دست بدست هم داده و به وحدت تدریجی طوایف و قبایل و پیدایی اقوام یاری رساند.همزمان با پروسه فوق الذکر و به موازات افزایش تعداد صحرا نشینان، دامداران ناگزیر بودند تاهرچه بیشتر کمبود مراتع را تحمل نمایند و یابه مناطق جدید مهاجرت نمایند.1

بالاخره در حدود سه هزار سال قبل جمعیت عظیمی از دامداران نیمه اسکان یافته و صحرا نوردان شمال و شرق، ورود به نواحی جنوب و غرب را آغازکردند و حتی بخشی ازآنان تا ایران کنونی و هندوستان نیز نفوذ نمودند. طوایف کوچ نشین و صحرانورد که ازشمال وارد ماورالنهر و خراسان شده بودند، اندک اندک با کشاورزان بومی درآمیخته و بخشی ازآنان دراین منطقه اسکان گزیدند.

درهزاره نخست قبل از میلاد درمناطق مزروعی که امروز ترکمنها درآن اسکان یافته اند، اقوام گوناگونی زندگی میکردند. اخال، اتک و بخش سفلای رودتجن(هریرود) و نیز ناحیه شمال شرقی ایران کنونی محل زندگی «پارتها» بوده است. پارتها درنتیجهٔ آمیزش بومیان کشاورز و جلگه نشینان دامداری که ازنواحی شمال به این مناطق کوچیده بودند، بوجود آمده بودند. بخشی ازپارتها به کشاورزی و بخش دیگر چراگاههای کوهستانی و اطراف صحرای قره قوم ـ درامتداد تلاقی آن با «کوپت داغ » (کوههای کوپت) به دامداری اشتغال داشتند. درآن ایام درجلگه مرغاب که درآنجا سیستمی ازکانال های بزرگ و پیچیده احداث شده بود، قوم دیگری بنام «مارگیانها» سکونت داشتند. مارگیانها عمدتاً به زراعت اشتغال داشتند، اما درعین حال درچراگاه ها و مراتع سرسبز جلگه مرغاب به دامداری نیز میپرداختند.

سومین قوم یعنی خوارزمی ها در بخش سفلای رود جیحون شکل گرفته، در آنجا نیز همچون ناحیهٔ مرغاب و تجن اقتصاد مختلط وجود داشته، ولی اساس آنرا کشت آبی تشکیل میداد. پارت ها، مارگیان ها و خوارزمی ها به زبانی که از شاخهٔ زبان ایرانی بود، تکلم میکردند. در میان همهٔ این اقوام جامعه به طبقات بهره کش و بهره ده تقسیم میشد که صاحبان ثروتمند به حساب دسترنج دهقانان و بردگان و شکارچیان و چوپانها زندگی میکردند. از بردگان عمدتاً در کار های مشقتبار در روی زمین چون احداث و پاک کاری کانال ها، در ساختن سدها و بندها و ساختمان قلعه ها به مثابه خدمتکار و نیز در کار های خانه استفاده میشد. دهقانان و چوپانان ناچار بودند، بخشی از احشام و محصولات خود را به ارباب داده و همچنین در پاک کاری کانال ها و ساختمان بندها نیز شرکت جویند. اربابها جهت حفظ سلطهٔ خود بر دهقانان و بردگان سازمان دولتی (دستگاه های اداری، اردو، دادگاه، زندان و امثال آن) را به وجود آوردند.

علاوه بر اقوام یاد شده طوایف دیگری (داهها، ساکها، مساگتها، سارماتها) نیز در اراضی مورد بحث اسکان داشتند. آنان به دامداری اشتغال داشته، در مقایسه با سه قوم (مارگیان ها، پارتها و خوارزمی ها) بسیار عقب مانده بودند. داهها در بخش شمالی رود اترک و جنوب شرقی قره قوم، مساگت ها در شمال در نواحی همجوار بحیره اورال و

---

[1]- سید مبشر سلیمان کاسانی، اورته آسیا تاریخی (تاریخ آسیای میانه) جلد اول، ص 12.

سارماتها در شمال غرب و شمال کوه های بالکان میزیسته اند. داهها و مساگت ها از نقطه نظر شیوۀ زندگی شباهت بسیاری باهم داشتند. آنان افزون بر دامداری به زراعت نیز میپرداختند. بطور مثال داههای دشت های شمال رود اترک روستا های بزرگ داشتند. ولی لازم به یاد آوری است که ثروت اصلی آنها دامهای شان بوده است. طبق نوشته مؤرخین، سلاح آنها بسیار گرانبها بود و لباس و زین و برگ اسبهای خویشرا با طلا و نقره می آراستند. در میان اینها تعداد تهی دستان و بردگان نیز زیاد بودند. داهها و مساگتها جنگاورانی بیباک و سوارکاران ماهر بودند. آنها آفتاب را که بشکل پهلوانی با کلاه خود زرین، کمان کشیده و پیکان طلایی، سوار بر اسب بالدار و نیرومند تجسم می یافت، پرستش میکردند و اسب را حیوان خوش یمن دانسته با عشق و علاقه و دلسوزی خاصی تیمارش میداشتند. شباهت اسب های داهها، مساگتها و پارتها با اسب های «آخال ـ تکه» و یموت امروزی، توسط دانشمندان شوروی روشن شده است.[(1)]

متأسفانه اطلاعات ما در مورد «سارماتها» که در کنارۀ شرقی بحیرۀ خزر میزیستند بسیار کمتر است. داهها، و مساگتها به نظر بخشی از دانشمندان حتی داهها نیاکان تکه ها و سارمات ها اجداد یموت ها بوده اند .[(2)]

در مورد این اقوام و قبایل از طرف برخی مؤرخین یونان باستان و دیگران معلومات ارایه شده است. در سنگ نوشته هایی که در اثر کاوش باستان شناسان از «مغول قلعه» جمهوری تاجکستان امروزی بدست آمده، در مورد اینها معلومات لازم ارایه میدارد. افزون بر اینها در قصه ها و روایت های مثل توماریس، شیراق، امارک و سپریت به گفته هایی درین مورد بر میخوریم.[(3)]

در آثار مؤرخین و جغرافیه نگاران یونان باستان از قبیل: هرودت، سترابو، ایفار، دیانیسی در بارۀ ساکاها، مساگتها و به ویژه در مورد محل زیست دقیق آنان، عرف و عادات و پیشنۀ ایشان معلومات فراوان ارایه شده است. چنانکه در تاریخ عمومی ایفار که در سی جلد تألیف شده است، در بارۀ آنان سخنان زیرین را میخوانیم: «ساکاها یکی از قبایل مالدار سکیف ها هستند که بصورت چادرنشینی در آسیا زندگی میکنند، ساکا ها از یک جای به جای دیگر توسط عرابه سفر میکنند و از شیر اسب تغذیه میکنند.[(4)] در اثر هفده جلدی جغرافیه سترابو و در اثر چهل و چهار جلدی «تاریخ عمومی» پامپی تراک که بنام «تاریخ فلیپین» هم یاد میشود، در مورد محل زیست، چگونگی اصل و نسب ساکاها و مساگتها با معلومات فراوان بر میخوریم ،چنانچه سترابو در چنین آورده است:

«در بخش شرقی بحیرۀ کسپین قسمت بیشتر سکیف ها میزیستند، اساساً داهها و دیربیگ ها در قره قوم استقامت داشتند، زیستمندان شرقی آنان را بنام مساگت و ساکا ها یاد میکنند.»

پامپی تراگ، سکیفها را از زمرۀ قدیمی ترین قبایل بشمار آورده قدامت آنها را از مصری ها کمتر نمیدانند.[(5)]

به نظر نگارندۀ این سطور، اجداد ترکمنها در زمان های قدیم نه تنها در مناطق یاد شده، بلکه در مرغزاران گسترده آسیای مرکزی و شرقی میزیستند. این سرزمین از طرف مشرق به منچوریا، به کوه های خنگان و دیوار کبیر چین و از طرف غرب به بحیرۀ خزر متصل بود؛ در شمال این مناطق وسیع دشت های سایبریا و در جنوبش سطوح مرتفع تبت و کوه های

---

[1]- پیدایش خلق ترکمن. ص 9.

2 - پیدایش خلق ترکمن.ص 9.

3- مله یوف، ن، م، تاریخ ادبیات اوزبیکی، تاشکند: 1976، ص 48-52

4- حمیدوف، بوری بای، ترکان و منابع تاریخی، گزارنده حلیم یارقین، مجله ملیت های برادر، شماره ( ) سال1360 ص 40

5 - حمیدوف، بوری بای، ترکان و منابع تاریخی، 1360، ص 40

همالیه واقع شده است. اراضی بین بحیرهٔ خزر و حوزهٔ بایکال قسمت غربی و مناطق بین سطوح مرتفع پامیر و حوزهٔ بایکال تا دیوار چین و کوه های خنگان قسمت شرقی این منطقهٔ بزرگ را تشکیل میدهد و سرزمین مغلستان در شمال آن قرار میگیرد و شامل حوزه های بایکال، بالخاش، تاریم، کانسو، ارال، ماوارا النهر و خوارزم میگردد.

درهمان اوقات که صحرانوردان آریایی نژاد در روسیه جنوبی تورگای و سایبریای غربی را در تصرف خود داشتند، درهمان وقت قسمت شرقی این مرغزاران از کوه های اورال تا منچوریا در تحت تصرف قبایل و طوایف ترکی قرار داشت. از سده های 5 الی 6 قبل از میلاد به بعد در برخی مناطق ماورا النهر کم کم سیما های تیپ ترکی پدیدار گردیدند. ولی دراین سده ها قبایل ترکی برای آسیای میانه کدام قشر اتنیک داده نمیتوانست. در درازای سده های اول تا چهارم میلادی درمیان اهالی شهر نشین ماوراالنهر مخلوط تیپ جدید به پیدایی آغازکرد. این قشرجدید اتنیک ازسده های 5 - 6 میلادی به بعد درمیان مردمان روستایی به وجود آمد. این جریان نظر به منابع باستانشناسی باحرکت اهالی شمال شرقی آسیا به سوی جنوب غرب بستگی داشت. کوچیها نخست درچنان مناطق ماوراالنهر جا گزین شدند که مردمان بومی آنجا ها را مسکون نساخته بودند؛ پسانتر به تدریج به روستاهایی که در آنجا مردم بومی میزیستند، نزدیک شده میان اقوام و قبایل، روابط اقتصادی، اجتماعی و مدنی را گسترش دادند.

درهنگام یورش لشکریان اسکندر مقدونی به آسیای میانه، جریان دخول عناصر جدید اتنیک از عقب سیر دریا (سیحون) به خاک سغد، خوارزم تا اندازه ای کند شد. پس از مرگ اسکندر و فروپاشی دولت یونان، پروسه ورود عناصر کوچی ترک از شمال شرق آسیای میانه به ماوراالنهر بازهم افزایش یافت. این امر با هجوم قبایل «هون» به غرب بستگی داشت، چونکه این کوچی ها در سرنگونی دولت یونان ـ باختری نقش اساسی داشته اند.

برای اینکه تاریخ سیاسی ترکمنها را درطول سده ها به بررسی گیریم، لازم است تا نظرکوتاهی نیز به گذشته های دور این مردم بیاندازیم، ازنتایج مطالعات شرق شناسان چنین برمی آیدکه اجداد و نیاکان ترکمنها در حدود نه قرن قبل از میلاد در نواحی شمال مغولستان، جنوب سایبریا، قسمت شرقی ترکستان و شمال بحیره خزر میزیستند. ازمیان قبایل ترکی بیشتر از همه «هونها» یا «هیونگ نوها» کوشانی ها، یفتلیها، ترکها یا «توکیوها»، اوغوزها و بازماندگان شان نقش بزرگی را درتاریخ بازی کرده و امپراتوریهای بزرگی را ایجاد کرده اند. بنابران لازم است که درمورد این قبایل مختصراً یادکرده هایی داشته باشیم. اما قبل از اینکه به این مباحث بپردازیم. درمورد برخی ازیاد کردهای اسطوره گونه در مورد اجداد ترکمنها و سرگذشت تاریخ آنها در بعضی از کتب قدیمی آمده، نیز چند سطربنگاریم:

در تورات بنی اسرائیل نگاشته شده است که حضرت نوح پیغمبر علیه السلام را سه پسر بود، بنام های: حام، سام و یافث. نوح (ع) زمین را از جنوب تا شمال سه قسمت کرد، حصهٔ اول را بنام حام که پدر سودان بود داد، حصهٔ دوم را به سام که پدر اعراب و فارس بود، بخشید و بخش سوم را به یافث بود که پدر اتراک بود اهدا نمود. و یافث را به جانب مشرف فرستاد و وی در شمال شرق آسیا متوطن گردیده ،امرار حیات مینمود.(1)

بنابر نوشتهٔ مؤرخین قدیم از یافث پسرانی بنام های: ترک، خضر، سقلاب، روس، منگ، چین، کماری و تاریخ بجهان آمد. هنگامیکه یافث وفات مینمود، پسر بزرگش ترک را جانشین خود ساخت و فرزندان را چنین نصیحت نمود که «ترک» را پادشاه بزرگ خویش شناخته، از اوامر و سخنان وی پیروی تبعیت نمایند. ترک یک شخص عاقل، مدبر و صاحب اخلاق نیکو بود. بنابر روایتها، ترک خان پس از اینکه بجای پدر مینشیند از سرزمین های دور و بر خویش دیدن نموده، بلاخره یک موضع خوش آب و هوا و زیبا را که امروز موسوم

---

[1] - رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، به اهتمام روماسکویچ و دیگران، مسکو: 1965، ص 90 .

به «ایسیغ کول» میباشد، برای بود و باش خود انتخاب نموده و خرگاهی در آن محل برپا کرد. به عقیدهٔ راویان ترکمن، اولین کسی که «یورت» یا خرگاه را به وجود آورده، ترک خان بوده است. ترک خان هم چهار پسر داشت بنام های: توتک، چگل، برسجار و املاق، بعد از فوت ترک خان «توتک خان» بر جایش می نشیند، وی هم شخص مدبر، عاقل و صاحب دولت بود.

ابوالغازی بهادرخان ـ مؤلف «شجرهٔ تراکمه» توتک خان را معاصر کیومرث میداند.[1] به گفتهٔ وی برای اولین بار توتک خان استفاده از نمک طعام را به مردم یاد داده است. بنابر این روایت، هنگامی که توتک خان در سیر و سیاحت به جایی میرسد که زمین آن شوره زار بود؛ در وقت خوردن گوشت، توته یی از دست وی به زمین می افتد، وقتیکه توتک خان گوشت را پاک کرده میخورد، احساس میکند که گوشت نسبت به گذشته لذیذتر گشته است و به این ترتیب، وی اولین بار نمک را پیدا میکند و در پختن غذا از آن استفاده مینماید. پس از درگذشت توتک خان «بولجه خان» بجای وی می نشیند «و این بولجه خان را پسری بود نام او «دیپ یا قوی» (معنای دیپ موضع سخت و جای منصب باشد و یا قوی یعنی بزرگ، جمهور قوم) و این پسر به شوکت و اسباب پادشاهی زیادت از پدر بوده و چهار پسر داشته: قراخان، اورخان، کز خان و گور خان و مجموع آن قوم کافر بودند. قراخان قایم مقام پدر شد و او را پسری بوجود آمد و سه شبان روز پستان مادر نمی ستد... آن بچه یکساله به آواز آمده که نام من اوغوز نهید.[2]

بنابر نگارش مؤ لف شجرهٔ تراکمه بعد از «دیپ یا قوی خان» پسرش «کوک خان» و پس از وی «النجه خان» به سلطنت رسیده و وی نیز دو پسر داشته بنام های: مغول خان و تاتار خان که مملکت وسیع خویش را بین این دو پسر تقسیم میکند. پس از وفات النجه خان، مغول خان در قلمرو خود و تاتار خان نیز در موضع معین خویش فرمانروایی کرده اند. و مغول خان چهار پسر داشته بنام های: قراخان، کزخان، کرخان و اورخان[3] اما مؤلف جامع التواریخ، قراخان و بردران وی را پسران دیپ یا قوی ذکر میکند و از کوک خان و النجه خان، مغول خان و تاتار خان ذکری به میان نمی آورد.[4]

به هر صورت «اوغوز خان» پسر قراخان بوده، بنابر رویت های «اوغوز نامه» (قدیمی ترین کتاب حماسی ترکمنها) و کتب تاریخ، مذکور در جوانی مسلمان میشود و سر همین مسئله مدت 70 سال با پدر و خویشاوندانش جنگ نموده و آخرالامر به پیروزی میرسد وبه اکناف جهان لشکر کشیده، قلمرو وسیعی را به سلطهٔ خویش در می آورد.[5]
همه ترکمنها خویشتن را از اولادهٔ همین «اوغوز خان» میدانند. (بعداً درین مورد در جایش مفصل تر بحث خواهیم نمود).

هون ها و تشکیل امپراتوری:

هون ها قبایلی بودند که در همسایگی چینیها، مغلها وآریاییها و شرق میانه زیست میکردند. چینی ها مدت ها پیش در حدود قرن نهم و هشتم قبل از میلاد آنها را بنام «هیونگ نو» معلوم و مشخص کرده اند. قبل بر این چینیها آنها را «هیون یو» یا بشکل مبهم تری «هو» مینامیده اند؛ این قبایل در مناطق اوردوس و در شمال شانسی و هوپی میزیستند.[6]

هونها در طول سده ها از یک طرف با چینیها واز طرف دیگر با مغولهای ژوان ژوان در زد و خورد بوده، مردم دامدار و صحرانورد بودند. دانشمندان این قبایل را که بشکل کوچی

---

1 -ابوالغازی بهادر خان، شجرهٔ تراکمه، به اهتمام، ا.قاجاروا، عشق آباد: 1992، ص 53
2- رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، ص 94
3 - ابوالغازی بهادر خان، شجرهٔ ترکمه، ص 54
4- جامع التواریخ، ص 93
5- اوغوز نامه، به تصحیح و مقدمه ن. ب. حلیموف، عشق آباد، 1990، ص 16
6- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 56

زندگی میکردند، اجداد ترکمنها دانسته اند. «گیگر» خصوصیات و شمایل آنها را چنین ترسیم میکند: «مردم کوتاه قد و تنومند هستند که سرگرد و بزرگ دارند. صورت شان پهن و گونه هایشان برجسته، پرده های بینی آنها از یک دیگر دور است. سبیل انبوهی دارند، ولی ریش ندارند و فقط یک مقداری پشم خشک بر چانهٔ آنها آویزان است. گوش های درازی دارند که سوراخ شده و حلقهٔ ای به آن آویزان است. معمولاً سر آنها تراشیده است و فقط یک مقداری موی بر فرق سر خود باقی میگذارند. ابروان آنها و دیدگان شان بادامی شکل و مردمک چشمان شان فروزان است. جامهٔ فراخی بر تن دارند که تا نیمهٔ ساق پای شان را مستور میدارد . طرفین مسدود میدارد و کلاه آنها نیز از پوست است. برای جلوگیری از سرما آستین جامه ها از طرف مچ دست به شدت بسته است پاپوش آنها چرمی است، شلوار پهن و فراخ آنها در حدود این جامه فراخ و بلند دارای شکاف است، کمربندی این جامه را بر تن نگه میدارد و دو سر کمربند بر طرف جلو آویزان است، یک شنل کوتاهی که از پوست میباشد، دوش آنها را مچ پا با تسمه یی بسته شده است، جعبه محتوی کمان به کمربند بسته شده و در قسمت جلو ران چپ آویزان است ترکش نیز به کمربند بسته شده و در موازات کمر است، نوک تیر ها به طرف راست بدن قرار دارد.[1]

طوریکه میبینیم، این سیماها و تصاویر لباس و خصوصیات دیگر را درجانیشینان ترکی آنها درسده های بعدی ملاحظه میکنیم. این قبایل مردم صحرانورد و دامداربودند و بصورت دودمان و قبایل پراگنده درآسیای مرکزی و شرقی زندگی بدوی چادرنیشینی داشتند. با افزایش نفوس و رمه ها، آنها همیشه درجستجوی مراتع سرسبز و مساعد بودند. چنین زندگی، قبایل مذکور را به مهاجرت و هجوم در قلمرو های غنی، متمول و ثروتمند همجوارتحریک میکرد. اینست که آنها چندین قبیله بهم یکی شده مهاجرت های عظیمی را آغاز مینمودند و کشورهای چین، ماوراالنهر، خراسان، فارس، روم، روسیه و حتی اروپای شرقی مورد حمله آنها قرار میگرفت. هون ها ازنظر چینی ها و هندی ها و غیره در دوران قدیم قوم غالب و فاتح محسوب میشدند، گله و رمه اسب، گاو، گوسفند و شتر وضع زندگی و سکون و مهاجرت آنها را تعیین میکرد.آنها با تمامی این رمه و حیوانات و بار و اثاثیه شان دریکجا جا بجا میشدند و از گرمسیر به سرد سیر و برعکس آمد و شد میکردند؛ ازگوشت و شیر تغذیه مینمودند و لباس آنها اکثراً ازپوست حیوانات بود و در زیر چادرهای نمدی که «یورت» میگفتند، سکونت داشتند. مذهب و کیش شان «شامانیزم» بود که مبتنی برآن «تنگری» (آسمان) را پرستش میکردند و کوه ها را مقدس میداشتند. طوریکه قبلاً گفتیم، درمورد هونها، درقدیم ترین منابع معلومات ارایه شده و مورخین چینی و دیگران با آنها شناسایی داشتند. در«اوستا»- کتاب مقدس زردشتیان، آنها به شکل «خیون» ذکرشده، دربند 54 یشت یکم و دربندهای 48 و 86 یشت نزدهم درمورد هونها تذاکراتی بعمل آمده است. چنانکه در«اوستا» میخوانیم:

« وازاو خواست، این کامیابی را بهمن ده، ای نیک ترین، ای تواناترین، ای اردویسوراناهیتا که من به خیون های مسلح درگذرگاه خشتر و سوک دربالای گنگ بلند و مقدس ظفریابم، که من ممالک تورانی را براندازم، پنجها، صدها، هزارها ازآنان را دفع نمایم.» (2)

دانشمند آلمانی دوکتور «گیگر» که درموردکتاب مقدس «اوستا» و عصر اوستا پژوهش های علمی را به سر رسانیده است، به این باور است که «خیون» یاد شده درحقیقت امر«هونها» هستند که در همسایگی ایرانیها میزیستند و طایفه سوارکارو صحرانورد بودند.(3)

---

[1] - رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 59.
2 - پور داود، یشت یکم، ص 257
3 - گیگر و دیگران عصراستا، ترجمه مجیدرضی، ص 272

بنابراین نگارش مورخ چینی «سوماته سین»، هونها درنیمه دوم قرن سوم قبل ازمیلاد بصوت یک ملت متحد و قوی درآمده، خطر احتمالی را برای دولت چین ایجاد کرده بودند. چینیها این خطر احتمالی را سالها پیش احساس نموده بودند. بنابرین، برای مقابله دربرابرحملات این صحرانوردان بودکه چینی ها درسرحدات شمالی خود مقدمات استحکاماتی را بنیاد نهادند و ساختارلشکرکشی خودرا تغییر دادند، بدین معنی که ارابه های سنگین و ثقیل خود را به سواران سریع الحرکه مبدل نموده و لباس عسکر و نظامیان خویش را که جامه های بلند و طویل بود، مانندهونهای صحرانورد به شلوارکوتاه و آزاد تبدیل کردند. (1)

هونها که مردمان سوارکار و درتیراندازی نظیرنداشتند، غفلتاً بطورناگهانی درممالک و سرزمین های مجاور پدیدار میشدند و قبل از اینکه مقامات محلی به دفاع پرداخته باشند، ثروت و مال و دارایی آنها را به یغما میبردند و اگر مورد تعقیب قرار میگرفتند، ازتاکتیک های معمولی خود استفاده میکردند و دشمن را خوار و زبون میساختند. تاکتیک آنها طوری بود که دسته های متعاقب را نخست با جنگ و گریز به مناطق غیرمسکون صحراها و مرغزارها میکشاندند و بعد بی آنها خودشان درنقطهٔ معینی ایستادگی کنند، دشمن را هدف تیرهای فراوان قرار میدادند. وقتی ضربت آخری را میزدند که دشمن از فرط خستگی و تشنگی روحیه اش را سخت باخته بود. این روش جنگی که تحرک سواره نظام و مهارت تیراندازی آنها بود، درسده های بعدی نیز ذریعه اخلاف آنها استفاده شده و باعث پیروزی آنها بردشمن میشد. بنابر همین تاکتیک ها بود که دولت های شکوهمند و با قدرت چین نیز ازسرکوبی قطعی این قبایل عاجز میماندند.

محققین میگویند که زبان هونها ترکی بود و هنر و صنعت آنها باخصوصیات و حالات آنها مطابقت داشت. ازآنها زین و برگ اسپ، قلابها، الواح، کمربندها، قمچین وغیره آثارکشف شده و درروی آنها صورت جانوران نقش گردیده است. ازآنها تیرک های چادر و خیمه را که انتهای آنرا بشکل شاخ گوزن میساختند، یافت شده و هنرشان از هنرآسوریها، یونانی ها و چینی ها متاثراست.(2)

هونها برای نخستین بار درپایان قرن سوم ق. م درهمان موقعی که درچین سلسله «تزین» حکمروایی داشت، بمثابه قدرتی مخوف ظاهرگردیدند و با دولت چین و یوچه ها داخل زد و خورد شدند. آنها تحت رهبری رئیس شان موسوم به «تئومان» شروع به کشورگشایی نمودند. ابتدا به یوچه ها حمله ورشده و آنها را عقب راندند. هونها درسال (202 - 206 ق. م) ازجنگ های داخلی که باعث ضعف و فتور چین شده بود استفاده کرده، برخی ایالت های چین را تصرف کردند. اگرچه مؤسس سلسلهٔ «هان» امپراطور «کائوتی» به آنها تاخت، ولی نتوانست آنها را تعقیب و بکلی ازبین بردارد. باشکست یوچه ها (این دودمان بعداً به نام کوشانی ها درافغانستان و هندوستان امپراطوربزرگی ترتیب دادند) براهمیت و نقش هونها درمنطقه افزوده شد و آنها برهر دو طرف صحرای «گوبی» تسلط حاصل کردند و امپراطوری بزرگی را در قبال چین تأسیس نمودند. اقامتگاه امپراطوری آنها یکی درناحیه «اورخون» و دیگری درپای دیوار کبیر چین قرارداشت. لشکرسواره نظام هونها بخاطردستیابی به « راه ابریشم» دستبرد های تهور آمیزی درقلمرو چین میکردند و تصادم های زیادی بالشکر چین انجام میدادند. «هونها رئیسی به نام «چان یو» داشتند که عنوان کامل آن به زبان چینی بدین قرار است: «چنگ لی کوتوشان یو» که ترجمه آن بدین قرار است: «اعلیحضرت پسرآسمان» دراین عنوان و الفاظ آن، می گویند لغاتی هست که ریشه ترکی دارد، منجمله «چنگلی» که مخصوصاً این لغت تحریف شده کلمه ترک «تنگری» است که به معنای آسمان است. بلافاصله پس از «شان یو» دوتن از اعاظم و اکابر بعنوان «توکی»

1- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 57
2- ایضاً، ص 63

(شاهان فرزانه) جای میگرفتند، یکی درراست و دیگری درچپ. این لغت چینی «توکی» قرابتی دارد با لغت ترکی «دوقری» یعنی راست و وفادار. با اینکه نمیتوان دربارهٔ ملتی که اساساً صحرانورد میباشد، از اقامت های ثابتی صحبت کرد؛ معهذا اقامتگاه ثابت «شان یو» در اورخون علیا بود. آن پادشاه فرزانه یی که طرف چپ جای دارد اصولاً وارث و جانشین امپراطور است و درطرف مشرق قسمت علیای «کرولن» اقامت دارد. پادشاه فرزانه یی که دست راست جای دارد و درمغرب اقامت میکند، آقای البرت هرمان تصور میکند که طرف «اولیاسوتای» فعلی درجبال «خانگای» اقامت داشته است، درتعیین بقیه درجات و مراتب نزد هونها «کول» ها (شاه) چپ و راست جای داشتند. پس از آن فرماندهان کل دست چپ و راست، حکام بزرگ چپ و راست، «تانگ هو» های بزرگ چپ و راست، «کوتو» های یمین و یسار و روسای هزارمرد، رؤسای صدمرد، و فرماندهان ده مرد. این ملت بیابانگرد و این طایفه راه پیما مانند یک لشکرتشکیل شده بود. (1)

طوریکه قبلاً اشاره کردیم، هونها تحت ریاست یکی ازخانهای شان به نام «تئومان» به شکل یک لشکر منظم متحد شده، شروع به کشورگشایی نمودند. ابتدا به «یوچه ها» (بعدها هنگامیکه به ماوراالنهر و خراسان و هند داخل شدند به نام کوشانی یاد شدند) که درآن وقت درکانسو اقامت داشتند، جمله بردند و آنها را به سمت غرب سوق دادند. نواسه تئومان به نام «لائوشانگ» (161 -174 ق. م) یوچه ها را به کلی شکست داده، آنها را مجبور ساخت که به طرف فرغانه و ماراءالنهر مهاجرت نمایند. باشکست کامل یوچه ها اهمیت هونها درمنطقه بالا رفت و آنها مستقیماً امپراطوری «هان» چین را زیر تهدید قرار دادند و جاده ابریشم را زیر نظارت خود گرفتند در سال 142 ق.م به دیوار عظیم چین حمله بردند و تا پایتخت چین پیشرفته، قصر امپراطوری چین را به آتش کشیدند، امادروقت امپراطوری چین «ووتی» هونها شکست خورده، نوزده هزار نفر تلفات دادند و نظارت جاده ابریشم نیز از دست آنها رفته، ازسال 60 قبل از میلاد یک سلسله جنگهای داخلی آنها را ضعیف نمود. دراین هنگام دو نفرازهونها داعیه پادشاهی داشتند درسال 51 ق. م یکی ازآنها از امپراطوری چین طالب کمک شد و درسال 49 ق. م به رقیب خود غالب شده تحت الحمایگی چین را پذیرفت؛ اما رقیب مغلوب وی به منطقه چو و تلاس رفته اساساً سلطنت دیگری را بنا نهاد. اما چینی ها درسال 36 ق. م درسرآنها حمله نمودند، آنها را بازهم به طرف مغرب راندند.

ازاین ببعد، درمیان قبایل هون بی اتفاقی روی داده قلمرو آنها به چندین سلطنت نشین جدا گانه تقسیم شد. درسال 48 قبیله هون عصیان کرده، اطاعت شان را به چین اظهار داشتند و بدین ترتیب سلطنت نشین هون های جنوبی را تحت حمایت امپراطوری چین تشکیل دادند. این سلسله تا وقتی که چین قوی بود، دوست و متحد امپراطوربودند، ولی هنگامیکه درقرن چهارم میلادی چین دچارضعف و انحطاط شد، به یکی از تهدید کننده ها و دشمنان چین تبدیل شدند. هون های جنوبی بنابر فشار « سین پی» ها رو به جنوب رانده شده دردوران پادشاهی سلسله «هان» به سواحل شط زرد و مرغزاران اردوس پناه آورده بودند، رابطه آنها باچین خوب بود و مانند مؤتلف و متحدی درخدمت امپراطور چین بودند و همواره بطرف جنوب میرفتند و آن طرف دیوار عظیم جای میگرفتند. وضع چین دراین هنگام آشفته بود و آتش و جنگهای داخلی در آنجا مشتعل و سلسه هان درشرف انقراض بود. پادشاه هونها برخود لقب «لیو» که نام بزرگترین امپراطور چین بود، گذاشت. درسال 304 یکی از سران هونها درشانسی مستقر شد و ازطرف دربار چین و سلسله «تزن» به عنوان «چان یو» (پادشاه پنج ملت) نامیده شد. درسال 308 همین «لیویوان» به سرکردگی پنجاه هزارنفرهون، خود را در «تایوان» امپراطور به حق و وارث سلسله هان معرفی نمود و سلسله هان شمالی شناخته شد. پسر و جانشین او درسال 311 پایتخت چین شهر«لیوانگ» را تصرف نمود و امپراطورچین

---

[1]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 57 – 58

«تزوین هوایتی» را اسیرگرفت و امپراطوری محبوس به صفت سقا در دربار وی خدمت مینمود. (2) فاتح و کشور گشای قبایل هون «لیوتزونگ»مدتی درچین شمالی مقام ارجمندی داشت و اما بعد ازوفات وی درسال 318 جانیشینان وی توانستند فقط قسمت شمال غربی ایالات و کشور هایی که مسخر کرده بودند، حفظ کند. درسال 329 شخص بنام «شی لی» حرص کشور گشایی داشت برای خود یک سلطنت نشین مخصوص بنیاد نهاد. این سلسله تازهٔ هونها ازسال 330 تا 350 دوام یافت. این سلطنت نشین هون به همان سرعتی که بنیاد یافته بود به همان سرعت نیز زوال پذیرفت و بدست سین پی ها ازبین رفتند.[2](1)

غیرازاینها هون های شمالی که بلاشک از نژاد ترک بودند، درناحیه اورخون و سواحل ینیسی سکونت داشند، سلطنت نشین علیحده بودند. اما به این سلسله از سه طرف ضربه زده میشد: ازیک طرف هون های جنوبی و غربی رقیب آنها بودند و ازطرف دیگر امپراطوری چین و قبا یل «سین پی» که اصلاً مغول بودند، همیشه با اینها در زد و خورد بودند. این سلسله درسال 155 میلادی بواسطه همین سین پی ها مغلوب و منکوب شدند و بدین ترتیب در اورخون تسلط مغولان جانشین تسلط هونها شد.

هونهایی که در سال 49 ق. م از امپراطور چین شکست خورده و به طرف مغرب مهاجرت نموده بودند، تا اواخرسده چهارم میلادی درحالت سکوت زندگی داشتند و دراین سه قرن تاریخ آنها نیز مجهول است. اما درپایان سده چهارم میلادی درحدود سال های 370 - 375 میلادی است که آنها بار دیگر سر بالا کردند و غوغای عظیمی را در آسیا و اروپا براه انداختند. دراین سالها هونهای غربی به سر کردگی سرداران مشهور چون «بالامیر» و «آتیلا» از دریای والگا و دریای دون عبور نموده داخل اروپا شدند و درمجارستان کنونی رحل اقامت افگندند و دست به تسخیر اروپا زدند.

هونهایی که در سر زمین اصلی خود باقی مانده و از طرف «سین پی ها» (مغولها) و چینی ها سرکوب و منکوب شده بودند، آرام ننشسته و بکلی ازبین نرفتند، بلکه آنها نیز گاه نا گاه سربلند میکردند و اقتدار می یافتند، چنانچه میتوان از سلطنت «تبقاچ ها» (طمغاچ ها) یاد آوری نمود. «اینها عشیره ترک نژاد بودند در پایان قرن سوم میلادی در منطقه شانسی مستقر شده بودند. رئیس با اراده و با همت آنها به نام «توپاکویی» (409 – 386 م) دولت و سعادت آنها را تامین نمود. ژوان- ژوان های فعلی با آنها جنگ و ستیز داشتند، بالاخره شاه تبقاچ «توپاتائو» آنها را مغلوب درسال 425 میلادی تمام صحرای گوبی را تصرف کرد. او درسال 436 م. سلطنت نشین «پی ین» و درسال 439 سلطنت نشین «پی لیانگ» که اصلاً هون بودند، ضمیمه نمود و با این کار خاندان تبقاچی تمام سلطنت نشین های ترک و مغول را که درچین شمالی تأسیس شده بود، تصرف کرده دولت بزرگ تشکیل دادند. دو دولت فقط روبروی هم قرار داشتند: یکی سلطنت نشین پهناور توپی ترک نژاد که به نام «وای» نامیده میشود و دیگری امپراطوری ملی چین جنوبی که پایتخت آن نانکن بود. این فتوحات، چنین تأثیر عمیقی بین ملل و ساکنین آسیای مرکزی نمود که از آن پس چین شمال را «توپا» (تبقاچ) مینامیدند.

توپاتائو پس از و حدت چین شمالی چندین بار برسر ژوان ژوانها تاخت و بار سوم درسال 449 میلادی آنها را در صحرا گوبی سخت گوشمالی داد... توپاتائو قوی ترین شخصیت جدی و با اراده ترک است که با کمال رشادت از تمدن کهن سال چین در برابر حملات هم نژادان خود که بیانانگردبودند، دفاع مینمود. رشادت و شجاعت فوق العاده داشت، همین شجاعت وی باعث شد که ژوان ژوانها ترس و وحشتی بی اندازه از او در دل داشته باشند و دیگر جرأت حمله برچین نداشته باشند. این سلسله (توپا) که کاملاً به خلق و خوی

2- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 120

چینی درآمد بودند، داخل منازعات داخلی گردیده درسال 534 میلادی به دو دسته تقسیم شدند و درسال 577 میلادی بواسطه وزرای شان سرنگون شدند.[1]

امپراتوری کوشانیها

قبایلی که دربین سده های 7 تا 3 قبل از میلاد درکاشغر و حصص غربی اورخون و دامنه های کوههای تیانشان درهمسایگی چین و هونها زنده گی میکردند، به قول منابع چینی به نام «یوچه» مشهوربودند. یوچه هاکه درقبایل سیتی یا ساکا بودند، پیوسته با هونها در زد و خورد بودند. طوریکه قبلاً نگاشتیم در حدود سالهای 161 - 174 ق. م. آنها از هونها شکست خورده، ازکانسو و کاشغر بطرف غرب مهاجرت کردند و در حوالی 138 ق. م در گرد و نواحی درۀ فرغانه و سواحل دریای سیحون رسیده، جابجاشدند و از تیانشان تا اورال گسترش یافتند. یوچه ها درحدود سال 70 ق. م از رود جیحون عبور و داخل باختر گردیدند. در این هنگام درافغانستان کنونی دولت یونانو باختری حکمروایی داشت. و دراین سر زمین بابهم آمیختن عناصر مدنیت بودایی و یونان، مدنیت مشهور «گریکو ـ بودیک» بوجود آمده بود.

یک نکته دراینجا قابل یادآوری است که قبایل و عشایر ترکی در مرور زمان همیشه ازشرق به غرب مهاجرت نموده اند و این پروسه در درازای صدها سال موج در موج ادامه یافته است. برخلاف آنچه تصورمیشود، این مهاجرت ها و کوچ کشی ها همیشه قرین باجنگ و خونریزی و به اصطلاح «ترکتازی» نبوده، بلکه گاهی مهاجرت های صلح آمیز نیز بوده است. عده ای ازاین مهاجرت ها نقش سازنده را درتکامل فرهنگ و مدنیت جامعه داشته است. زیرا همینکه این مردمان بیابانگرد و باشهامت داخل باخترگردیدند، دراینجا سکوت اختیار نموده و جز ساکنین آن شدند، تمدن قدیمی این سر زمین را قبول پذیرفتند، در زندگی مادی و معنوی مردم باختر شریک شدند و در روند تکامل فرهنگی و مدنی و اقتصادی آن نقش به سزایی را ایفا کر دند.(1)

قبل از اینکه ما در مورد کوشانی ها و نقش آنها درتکامل مدنیت آن سرزمین گفتگو کنیم، لازم است تا درمورد اصل و مبدأ آنها نیز مختصری درنگ کنیم:

برخی از دانشمندان و مورخین عقیده دارند که کوشانی ها (قبایل یوچه) به سیتی ها منسوب اند و از نژاد آریایی میباشند و برخی دیگرآنهارا ترک نژاد گفته اند. این عقیده که گویا کوشانی ها از نژاد آریایی باشند، ازنظرنگارنده این سطور قابل تأمل است و دراین مورد دلایل نیز دارد، قرارذیل:

1.هونها و سیتی ها درمبدأ، در یک سر زمین واحد زیست میکردند. اما بعد ازآنکه نفوس و مواشی این قبایل زیاد شد، برسر مساله مراتع و چراگاه ها و مسایل دیگری باهم نفاق پیداکرده و هونها بدانها غالب آمده و سیتی ها را مجبورساخته اند تا از کانسو، ایلی، تارم و کاشغرفرار نموده و به طرف غرب و جنوب غرب مهاجرت نمایند.

1

[1]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 124.
2 - ایضا، ص 131 و 135
[1]- علی احمد کهزاد و دیگران، افغانستان در پرتو تاریخ، جلد اول، کابل: 1336، ص 65

1- قبلاً درمورد جزئیات و شکل و شمایل و لباس هونها یادکردیم. این جزئیات مخصوصاً شلواریکه درحصه مچ پا بسته می شد و دیگر همگونیها، هم درسیتی ها و هم درهونها مشترکاً معمول بوده است و هر دوی آنها درخرگاه ها و یورت هایکه مخصوص آنها و مغول ها است، زندگی میکردند.

2- بسیاری از عادات و آداب و رسم و رواجها ازقبیل مراسم تصدق، قربانی و غیره بین سیتی ها و هونها یکسان بوده است. «هیونگ نوها مانندسیت ها بر روی قبر رئیس، زنها و خدمتگاران او را ازیک صد تا هزار نفر به رسم قربانی میکشتند. هرودت (درمجله چهارم فصل 65) روایت میکندکه سیت ها جمجمه دشمنان شانرا تا بالای ابرو اره میکند و از چرم می پوشانند و داخل آنرا طلا میگیرند و مانند ساغر و جام بکارمیگیرند. «تسین هان شو» گواهی میدهد که همین عمل نزد هیوینگ نوها معمول بوده. درسوگ کسی که مرده سیت ها و هیونگ نوها صورت و روی خودرا تیغ میزدند و باضرب کارد مجروح میکردند تا آنکه خون با اشک جاری شود.(1)

این عادات درسده های بعدی نیز در بین اقوام و قبایل ترکی رواج داشته است. چنانچه هنگامی که شاه اسمعیل صفوی، محمدخان شیبانی را درمیدان جنگ ازبین میبرد، جمجمه او را اره میکند و داخل آنرا به زر گرفته و به صفت ساغر بکار میگیرد.(2)

4 ـ تاکتیک ها و تدابیر جنگی هونها و سیتی ها یکسان بوده است. این تاکتیک نظامی و طرزالعمل آنها چنین بوده است که با دشمن بطورناگهانی مواجه شده تحریک مینمودند تادست به تعقیب آنها بزند. «درین صورت باجنگ و گریز و زد و خورد های دفاعی ستون ها و دسته های متعاقبین را درنواحی غیر مسکون و بی آب و علف مرغزاران میکشاندند و بعد بی آنکه خودشان درنقطه ایستادگی کنند، دشمن را هدف تیرهای فراوان خودقرار میدادند، وقتی ضربه آخر را میزنند که دشمن از فرط گرسنگی و تشنگی روحیه اش را سخت باخته باشد. این روش جنگی که نتیجه تحرک سواره نظام و مهارت تیراندازی آنها بود، درنزداین قبایل صحرانورد، ازنخستین هیونگ نوها گرفته تاچنگیزخان همیشه ثابت و بدون تغییرمانده است. باید یادداشت نمود که این تدبیر جنگی و این تاکتیک بین تمام این قبایلی که «کمانداران سواره نظام» نام داشته اند، معمول بوده است، خواه هونها درشرق خواه سیت ها درغرب؛ به شهادت هرودت این همان روش و راه و رسمی است که « سیت ها» درمقابل داریوش اعمال نمودند. داریوش درست به موقع موضوع را دریافت و عقب نشینی نمود تا به شکست و مغلوبیت او منتهی نشود. چه بسا سرکردگان چینی که این درایت و فراست را نداشته و تا اعماق صحرای گوبی به تعقیب این قبایل هون رفتند و جان خود را و افرادشان را از دست دادند. »(3)

---

[1]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص60

[2]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 65

3-همان اثر، ص 62.

4 ـ دیده شود شاهنامه فردوسی، قسمت: داستان کاموس کشانی.

5 - فردوسی درشاهنامه خود از شاهان و پهلوانان کشانی (کوشانی) یاد کرد هایی دارد و آنهارا ترک و تورانی میخواند و پهلوانان کوشانی از قبیل: کاموس، اشکبوس، کنارنگ و چنگس و هومان و دیگران همیشه درشاهنامه درمقابل «رستم»(نماد آرياييها) قرار میگیرد. (4)

بنابر دلایل بالا، قبایل سیتی و از جمله کوشانیها قبایل ترک نژاد بیابانگرد بوده اند و یا مخلوطی از نژاد ترکی و آریایی. مورخ شهیر کشوراحمد علی کهزاد مینویسد: «مستشرقان جهان و بخصوص عدۀ معینی که درشناسایی خطه پهناورآسیا شناسایی و معرفت دارند، کتله از چادرنشینانی را که درجلگه های بیکران شمال آسیای مرکزی از قرن ها قبل از آغاز عهد مسیحیت متشتت و پراگنده بودند به نام «سیت» یا «اقوام سیتی» یاد میکنند. درعرف فرهنگی و ادبی خود ما و دیار ما میتوان این کتله یا اقلاً برخی از امواج آنرا که قرنها پیش از راه رسیده بودند، به نام « تورانی» و «تورانیان» خواند. سیتی ها به عرف غربیان و تورانیان به عرف خودما مردمانی بادیه نشین، ماهر دراسپ سواری و تیراندازی و جنگجوی و صفات دیگری که (اوستا و شاهنامه) ایشان را شناخته اند.»(1)

هنگامیکه یوچه ها (یوچی ها) درسال 70 ق.م ازآن طرف رودجیحون داخل باختر شدند، دراین سرزمین دولت یونانو باختری درحالت ضعف و انحطاط قرار داشت. وجود حکومت متعدد درگوشه و کنار مملکت، فرورفتن حکمروایان به مناسبت زندگی شهری و عیش و عشرت، عدم توجه به حال رعایا، عدم وحدت ملی و همبستگی اجتماعی، فقدان سیستم منظم دفاعی درباختر، یوچه ها را فرصت داد تا اقتدار را به دست گرفته، حکمروان یونانو باختری هلیوکلس را از باختر رانده و خود حکومتی تشکیل دهند.

دولت کوشانی در مراحل نخستین تشکیل سیاسی خود بشکل حکومت های ملی و قبیلوی عرض وجود نمود. درآن هنگام هر یک از طوایف و قبایل یوچه از خود رئیس جداگانه داشتند و مدتها زیر ا داره همین خانها و رئیس های شان میزیستند. قبایل پنجگانه یوچی دراوایل امر بشکل فدراسیون طوایف زندگی داشتند تا اینکه رئیس قبیله «کوشانگ»(کوشان) که «کجولا کدفیزس » نام داشت، بر دیگران غلبه کرده خویشتن را پادشاه اعلان نمود و به مرور زمان این طوایف و قبایل پراگنده و از هم پاشیده را باهم متحد گردانیده، امپراطوری بزرگی را دراین خطه بنا نهاد و دراثر مساعی همین شخص وحدت ملی باز در باختر تأمین گردید و بدین ترتیب کوشانیها، درشمال هندوکش جای دولت یونانو باختری را اشغال کرده و شاهان یونانو باختری در جنوب هندوکش درکاپیسا، بگرام و کابل فعلی خویشتن را قایم نمودند. کوشانی ها تامدت های مدیدی در شمال هندوکش باقی ماندند و به اثر مقاومت شاهان یونانو باختری و موجود بودن سد طبیعی هندوکش در بین نتوانستند به آسانی به جنوب هندوکش نفوذ نمایند. اولین پادشاه مقتدر کوشانی که ازهندوکش عبور نموده دولت یونان باختری کابلستان را درسال 40 میلادی از بین برد «کجولا کدفیزس» نام داشت. وی همینکه اعلان پادشاهی نمود، به توسعه نفوذ خود درسمت غرب و جنوب آغاز نمود. ابتدا کابل زمین را ازآخرین شاه یونان و باختری «هرمايوس» تصرف نمود و نفوذ خویش را تا رود سند گسترش داد و ازطرف غرب تا ایالت «پارتیا» پیش رفته، بدین طریق درسال 78 میلادی دولت کوشانی به یکی از بزرگترین دولتهای منطقه تبدیل شده بود. مرکز دولت «کجولاکدفیزس» درکاپیسا (بگرام) قرارداشت و قرار حدسی که میزنند وی ازسال 40 میلادی تا 78 میلادی سلطنت کرده است.

1- احمد علی کهزاد، افغانستان درپرتو تاریخ، کابل 1345، ص 68

بعد از کجولاکدفیزس، پسرش و یماکدفیزس زمام امور کشور را دردست گرفت. «ویماکدفیزس دوم، بعد از پدر هندوستان شمالی را تسخیر نمود و نمایندگانی به غرض استقرار روابط اقتصادی و سیاسی به دربار «تراجان» امپراطوری روم اعزام نمود. زیرا رومی ها سواحل آسیایی مدیترانه، یعنی انجام راه تجارتی ابریشم را گرفته بودند. چون رومی ها پولدار و تجملی و مشتاق پارچه های ابریشمین چین و عطریات و ادویه هندوستان بودند، میتوانستند در مبادله این اشیا که راه ترانزیتی آن در دست افغانستان بوده طلای بسیاری در بازارهای افغانستان بریزند. کدفیزس دوم خواست سررشته راه ابریشم را بواسطه جنگهای متعددی راه ابریشم را درسال 92 میلادی باز کرده بود، نگذاشت که چنین چیزی عملی شود. سپاه کوشانی درکاشغر از قشون چین شکست خورد و پادشاهی کوشانی باآنهمه اقتداری که داشت تأدیه خراج و باج سالانه را به دولت چین پذیرفت.»[1]

دولت کوشانی از لحاظ فرهنگی، هنر، عمرانات، ادبیات، توسعه و انکشاف مذهب بودایی یک دورهٔ بزرگ و افتخار آمیز در تاریخ افغانستان و منطقه است. بخصوص در دورهٔ کنیشکای کبیر این انکشاف به اوج خود رسیده بود.

کنیشکا بزرگترین و مقتدر ترین پادشاه کوشانی است که دربین سال های 120- 160 میلادی حکمروایی داشته است. این شخص دولت اشکانی را در شمال غرب شکست داده و در شمال شرق کاشغر، ختن و یارکند را مسخر نمود و حدود مملکت خویش را از تارم تا فارس و از رود جیحون تا دریای گنگا گسترش داد و به اندازه ای اقتدار پیدا کرده بود که بدون مبالغه وی را میتوان در ردیف امپراتوران روم و خاقان های چین قرار داد. مرکز دولت کنشکا یکی در بگرام (پایتخت تابستانی) و یکی در پشاور (مرکز زمستانی) قرار داشت. این دولت بزرگ توجه خویش را بیشتر به سرزمین ثروتمند هندوستان معطوف داشتند و همین عامل سبب گردید تا این امپراتوری بزرگ به انحطاط و زوال مواجه شود. آخرین پادشاه مقتدر کوشانی «واسودا» (182-220م) در هند از بین رفته، اما کوشانی ها در افغانستان باستان به کلی از بین نرفتند، بلکه باز هم بنام «کیداری ها» و در جنوب و شمال کوه های هندوکش امارت های کوچک محلی از کوشانی ها موجود بود که بزرگترین آن دولت کابلستان بود که از کاپیسا تا رود سند حکومت میکردند.[2]

یفتلیها یا هفتالیان

هفتالی ها عشیره یی بودند ترک نژاد[3] که اصلاً در دامنه های سلسله کوه های آلتای زندگی میکردند و بعد ها از یلدوز علیا، شامل حوزه ایلی، دریاچهٔ باکاش ایسیک کول، چو، تلاس، حوزهٔ سیحون تا بحیرهٔ اورال گسترش یافتند و تا اواخر قرن سوم میلادی اراضی شمال جیحون را اشغال کردند.

یفتلی ها در طول تاریخ بنام های مختلف شناخته شده اند. نام آنها را مؤرخین رومی «هفتالیت» مؤرخین چینی «یه ته» مؤرخین عربی و فارسی «هیاطله» گفته اند. یفتلیها تا ابتدای قرن پنجم میلادی از قبایل درجه دوم و تابع و دست نشاندهٔ ژوان ژوان ها بوده اند. در ربع دوم سدهٔ پنجم آنها اهمیت زیادی کسب نموده در حدود 440م سغدیان ماوراءالنهر و بلخ و تخارستان را تصرف کردند. یفتلیها نیز مانند کوشانیها مراتب مهاجرت را تا تخارستان یکسان طی نموده و در اوایل مثل یوچه ها بطور ملوک الطوایفی و قبیله سالاری میزیستند. در فرجام

[1]-غلام محمد غبار افغانستان درمسیر تاریخ، ص 50
2 - ایضا، ص 50
[3]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص137

یکی از قبایل بنام «ایتا» یا «ایتل» بر عشایر و قبایل دیگر تسلط پیدا کرده، رئیس این قبیله «ایتالتو» بمثابه رئیس مقتدر، تمامی قبایل و عشایر ترکی را تحت ادارهٔ خود آورده، در اوایل قرن پنجم میلادی «420-425» تاج شاهی بر سر نهاد. درین وقت در خراسان زمین یا آریانای عهد باستان اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متشنج بود، دولت مقتدر کوشانی مضمحل گردیده و کوشانی های کوچک بر اثر فشار و ضربهٔ دولت های همسایه سال به سال به سوی جنوب هندوکش عقب نشینی نموده، از حوالی بلخ، تخارستان، هرات و دیگر شهر ها دست کشیده تنها در حوزهٔ کابل محدود شده بودند. ساسانی ها با استفاده ازین وضعیت به قلمرو خود گسترش داده بیشتر از نیم مملکت آنها را متصرف شده بودند. حتی درعصر شاپور دوم (379-309م) ساسانیها تا کابل و کاپیسا حکومت میکردند و کوشانی های خورد مرکز خویش را به شهر پشاور انتقال داده بودند. درین اثنا یفتلیها در تخارستان و بدخشان اقتدار یافته، قشون زیادی فراهم آورده بودند. ساسانیان ازین دولت نو به قدرت رسیده احساس خطر مینمودند؛ زیرا دامنهٔ سلطه و نفوذ آنها تا تخارستان، باختر، سغد، حتی بر قسمت های شمال غرب رود جیحون تا حوالی مرو گسترش یافته بود.

نخستین پادشاهان یفتلی بخاطر گسترش قلمرو خویش با دولت ساسانی داخل جنگ شدند. دراین وقت درایران «بهرام گور» پادشاهی میکرد. بهرام ازطرف یفتلیها بسیار برحذر بود و از نیروی آنها میترسید، بناً وقتیکه جنگ شروع شد، برادرش«نرسه» را به حیث نایب السلطنه گذاشته، خود شخصاً بالشکرگران متوجه یفتلیها گردید. دراین نبرد که به «جنگ مرو» مشهوراست، نخست سپاه یفتلیها به پیروزی های نایل آمده ولی درفرجام ازبهرام گور شکست خوردند. (420-438) یفتلیها درباختر استقراریافتند حتی خراسان را متصرف شده بودند. بهرام گور درپیکار مروآنها را عقب راند. مارکوارت برخلاف گمان میکند که بهرام گور و جانشینش یزدگرد دوم برخلاف تهاجمات آنها تنها دفاع کردند.[1]

درزمان سلطنت یزدگرد دوم بار دیگر میان یفتلیهای نوبه دولت رسیده و امپراطوری نیرومند ساسانی جنگ درگرفت. دراین پیکار سخت سپاه یفتلیها، ساسانیها را درحوزه مرغاب شکست دادند. درزمان «اخشنور» یا خوشنواز که بزرگترین شاه یفتلی است، باردیگر یفتلیها با دولت ساسانی به پیکار برآمدند. قرار یکه اکثر مؤرخین و واقعه نگاران شرق و غرب مسلم میدارند، میان این دو دولت جنگ بزرگی واقع شده و درنتیجه سپاه ساسانی تباه و «فیروز» شاهنشاه ساسانی اسیر گردیده و بعد بخشیده شد، و به مملکتش به سلامتی بازگردد، از خط سرحدی که اخشنور تعیین نماید، تجاوز نکرده و به مثابه خساره باج سالانه را به اخشنور بپردازد. شاه یفتلی قبول کرد و «قباد» پسر فیروز شاه ساسانی را بمثابه گروگان پیش خودنگاه داشت. اما هنگامیکه قباد ازدست یفتلیها خلاصی یافت، سپاه ساسانی بر خلاف عهد و میثاق درسال 484 میلادی به دولت یفتلی حمله کرد. دراین پیکار که درمناطق صحرایی رخ داد سپاه ساسانی بکلی معدوم شد و شاهنشاه فیروز به قتل رسید و هفتالیان شهر های تالقان، هرات و مرو را تصرف کردند. با آنکه دراین جنگ سپاه ساسانی معدوم شده بود، اما ساسانیان بعد ازآن چنان با شدت ازخود دفاع کردند که یفتلیها با وجود تلاشهای زیاد نتوانستند، امپراطوری ساسانی را مضمحل سازند. بنابران، اخشنور یا خوشنواز از تصرف ایران ساسانی منصرف شده متوجه جنوب گردید و ولایات جنوب هندوکش را از کاپیسا تا پشاور تصرف نمود. پادشاه دیگر یفتلی به نام «تورامانا» درهنگام سلطنت اش تا پنجاب پیشرفت و جانشینش «مهراگولا» روش پدر را تعقیب کرده داخل هندوستان شد و دولت بزرگ «گپتا» را شکست داد و بدین ترتیب امپراطوری بزرگی از رود سیحون تا رود گنگا و از اقصای چین تا هرات و مرو دراین خطه تشکیل شد. اما عمر این دولت بزرگ بسیار کوتاه بود. یفتلیها بعد ازاینکه هند را تصرف نمودند، توانستند صرف پنجاه سال درآن سرزمین تسلط داشته باشند. بخاطر اینکه

---

[1]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 139

دولت یفتلی در بین سه دولت نیرومند آن وقت زیر فشار بود. ازطرف جنوب دولت گپتا باتشکیل اتحادیه قوی امرای کوچک محلی هند در مقابل یفتلی ها قرار داشتند و از طرف غرب دولت ساسانی آنها را فشار میداد و از همه بدتر دولت نیرومند و نوبه ظهور رسیده «توکیوها» (ترکها) ازطرف شرق یفتلیها را زیرفشار جدی قرار داده بود. بنابر همین فشار ها بود که آخرین شاه مقتدر یفتلی «مهراگولا» درسال 528 میلادی درطی یک جنگ بزرگی از گپتا ها شکست خورد و بطرف سند و کشمیرعقب نشست. ازآن ببعد دولت بزرگ یفتلی تجزیه شد، امرای کوچک محلی درنقاط مختلف کشور از قبیل کاپیسا، زابل، تخارستان، غرجستان، بادغیس و بلخ و غیره حکومت میکردند و این وضعیت تا سال 566 میلادی ادامه پیدا کرد.[1]

بنابرعقیده برخی مؤرخین یک قسمت قبایل یفتلی به نام «زاول» در اویل قرن پنجم میلادی درنواحی سیستان و غزنی مستقرشده و این نواحی به نام آنها مسمی شده است. بعدازاینکه دولت مقتدر یفتلی دچار تجزیه شد، حکمرانان محلی اینجا به نام «زابل شاه» یا «زاول شاه» در این نواحی حکومت میکردند. به عقیده دانشمند گرامی احمد علی کهزاد «زابلیها» یفتلی هایی که هم اکنون در حدود بیست هزار خانواده در بدخشان زیست دارند و باشندگان جاغوری(جاکوده) یا (جغوده) احفاد همین یفتلی ها اند.

ایجادامپراطوری ترک

بعدازاینکه امپراطوری هونها مضمحل گردیده، یوچیها، یفتلیها و هونهای غربی به طرف مغرب و جنوب متوجه شده بودند، درشمال چین درمناطق اورخون، کانسو، ایلی و تارم قبایل سین پی یا ژوان ژوان اقتدار پیدا کرده، قبایل ترکی تحت تسلط همین قبایل مغولی بودند. قبیله ای به نام «کاکئوکیو»که احفاد اویغورهای بعدی اند، درمقابل ژوان ژوانها دوبار شورش کردند، ولی درهر دوبار به سختی سرکوب گردیدند درهمین آوان، قبایل و عشایر ترکها نیز تحت الحمایه ژوان ژوانها بودند. پادشاه آنها به نام «اناکویی» با قساوت و بیرحمی سرقبایل دیگر میتاخت و آنهایی را که سر بالامیکرد سرکوب مینمود.

ترکها(توکیوها) تاسال 540 میلادی تا اندازه یی اقتدار حاصل کرده قبایل و عشایر ترکی تحت ریاست «بومین خان» یکی از شاهزاده خانم های ژوان ژاونها را برای ازدواج تقاضا نموده و از طرف «اناکویی» ردشد. رئیس ترکها «بومین خان» اتحادیه یی را به اشتراک اویغورها و سلسله «می وی» (اینها نیز ترک بودند و در حصص شمال غرب چین سلطنت داشتند) برعلیه ژوان ژوانها تشکیل داده باآنها داخل زد و خورد شد. بومین چنان ضربه یی به ژوان ژوانها واردکرد که پادشاه آنها اناکویی ازفرط یأس و نا امیدی خود کشی کرد و تمام قبایل ژوان ژوان، مغولستان کنونی را تخلیه کرده به امپراطوری چین پناهنده شدند. بومین خان تمام عشایر و قبایل ترکی را متحد ساخته اعلان امپراطوری نمود، اما از بخت بد درسال 552 میلادی به فردای پیروزی وفات یافت.[2]

بعد از وفات امپراطور «بومین خاقان» دو نفر از خانواده او دعوی امپراطوری داشتند: یکی «موهان خاقان» پسربومین و دیگری «ایستمی» برادر خورد بومین خان. برای حل این موضوع درسال 552 میلادی شورای کبیر ملی تشکیل شد. درشورا چنین فیصله بعمل آمد که «موهان خاقان» پسر امپراطور بومین با عنوان «خاقان» (امپراطور) اعلان و حصص شرقی امپراطوری ترک را اداره نماید. «ایستمی خان» به عنوان «یبغو» به حصص غربی امپراطوری اکتفا کرده خود مختاری خویش را حفظ نماید. این دو امپراطوری همزاد که

1- احمدعلی، کهزاد افغانستان درشاهنامه، ص 262.

2- امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن ها، تهران : 1366، ص 29 .

نیمی از آسیا را شامل بود، از منچوریا تا بحیره ارال را دربر میگرفت. مرکز توکیوهای شرقی در اورخون و مرکز توکیو های غربی درسمیرچی واقع بود.

ترکها قبل از قرن ششم میلادی به نام های مختلف قبیلوی ـ سیاسی شناخته می شدند، اما درنیمه دوم قرن ششم میلادی گروهی از اقوام ترک آلتای که تحت ریاست بومین خاقان متحدشده بودند، بعد از شکست کامل ژوان ژوانها امپراطور ی بزرگی را تشکیل دادند. بنیان گذاران این امپراطوری بزرگ نخست عنوان «ترک» را برای خود برگزیدند که در زبان ایشان بصورت «توروک» به معنی قوی و نیرومند بکار میرفت. چینیان این قوم را «توکیو» میخواندند. اقوام متشکل این امپراطوری بزرگ ازسال 582 میلادی دو دسته ترکان شرقی و غربی تقسیم شدند. تجزیه امپراطوری به دو دسته و نفاق بین قبایل ترک باعث تضعیف آنها گردید. «درحقیقت آنچه باعث زوال قدرت توکیو ها شد، رقابتی بود که بین این دو خان نشین بروز کرده بود. یعنی خان نشین شرقی واقع در کنار «اورخون» و خان نشین غربی واقع درساحل «ایسیک کول» و تلاس. این امپراطوری درصورتی شکست ناپذیر میشد که اتحادی را که براساس پیمان سال 552 میلادی متکی و مبتنی بود، باقی نگاه میداشتند، یعنی رئیس توکیو های شرقی برتری خود را به عنوان امپراطوری «خاقان» حفظ میکرد و رئیس توکیوهای غربی به عنوان «یبغو» اکتفا مینمود. ولی خاقان توکیوهای شرقی موسوم به «توپو» (573-581) که برادر و جا نشین موهان بود، آخرین خاقانی بود که غربی ها به او احترام میگذاشتند. بین سنوات(582-584) یبغوی ترکان غربی موسوم به «تاردو»که بنابر روایت «ولانتی لونس» مردی سخت تند خو و بد خشم و شدید العمل بود، بارئیس شرقی ها قطع رابطه نمود و عنوان «خاقان» رابخود اختصاص نمود.»[1]

ازنیمه دوم سده ششم میلادی باتشکیل امپراطوری ترک، امکانات گسترده یی را برای ورود قبایل ترکی درماوراءالنهر فراهم ساخت. قبایل ترکی نخست مناطق خالی و غیرمسکون را که مردمان بومی نمیزیستند، اشغال نموده، درجوار نزدیکی قریه های اهالی بومی به سکونت آغازنمودند. درجایگزینی و جابجا شدن قبایل ترکی دربخش های اساسی سواحل سیحون و ماوراءالنهر دولت ترکان غربی نقش بزرگی داشته است، بعداز نیمه دوم سده ششم میلادی قبایل و عشایر ترکی در مناطق تاشکنت، چیمکنت، سغد و وادی فرغانه متوطن گردیدند. در حالیکه مرکز دولت ترکان غربی در«یتی سو» قرارداشت. درسالهای هفتاد سده ششم میلادی یک گروه بزرگ قبایل ترکی زبان تا کرانه های آمو دریا رسیده بودند. نظربه عقیده شرق شناس مشهور آ.یو.یاکوبوفسکی ورودقبایل ترکی تابخش های مرکزی و جنوبی ماوراءالنهر، باعث نزیکی آنها بامردم بومی و انکشاف مناسبتها و پیوند های خونی و خویشی منجر گردید. در تداوم نیمه دوم سده ششم میلادی بخش بزرگ ترکان غربی درمسیر پایان دریای زرافشان درمنطقه بخارای امروزی جابجاشدند.

آنگونه که س.پ، تولستوف مینویسد، شهزاده، «ابا» که از «مقان خاقان» و کنیزک سغدی زاده شده بود، از وراثت تاج و تخت محروم شده و درسال هشتاد علم شورش و سرکشی برافراشت، بیشترینه شورشیان را ترکان فقیر و محروم تشکیل میداد. اینها بادهقانان بی زمین و کم زمین یکجا شده ارستوکرات های بخارا را ازروستاها رانده و حتی شهر بایکنت را تصرف نمودند. پسانتر دسته های تازۀ ترکان ازمناطق کرانه راست دریای سیحون به منطقه زرافشان وارد گردیدند. چنین مینماید که ورودخلقهای ترکی زبان به ماوراءالنهر دربیشترحالات به آرامی سپری گردیده است. این امر از آن سبب بود که در آن زمان برای جلوگیری از جریان ورود آنها کدام نیروی سیاسی- نظامی درماوراءالنهر موجود نبود. قشر مرفه سغدیها که زیر حمایه خاقان ترک رونق و انکشاف امور تجارت و سود خویش رابیشتر

[1]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 168.

میدیدند. در برابراین پروسه بی پروا بودند. بدین ترتیب قبایل ترکی از نگاه تعداد هر چه بیشتر افزایش یافته، قشر اتنیک آنها درمیان مردم محل انبوه گردید.

دولت ترکان غربی بخاطر ازبین بردن دولت یفتلی درباختر با امپراطوری ساسانی موافقه نمود.«دولت ترکان غربی بزودی بادولت ساسانی ایران متحدشده حکومت کوچک محلی یفتلی افغانستان (خراسان) رادرشمال و غرب کشور شکستند.

درسال 566 میلادی سواحل راست جیحون را ترکها و اراضی چپ جیحون (باختریان) را ایالات شمال غربی افغانستان (خراسان) را پادشاه ساسانی (خسرو انوشیروان) اشغال نمود. ولی بعد ها برسر راه ابریشم ـ که ترکان حق ترانزیت آزاد مال التجاره خود را ازکشور ایرا ن میخواستند و ساسانی ها رد میکردند- اتحاد هردو برهم خورد، «تاردوخان» یبغوی ترکان غربی دراواخر قرن ششم میلادی با قوت دولت ساسانی را از ایالات شمال افغانستان (خراسان) ازبدخشان تا میمنه عقب زده و خودش جای ساسانی را اشغال نمود.»[1]

بعداز عقب راندن قوای ساسانی ترکان متوجه جنوب شده دولت یفتلی را یکی پی دیگر شکست داده در شمال سلسله کوههای هندوکش مستقر شدند و شهر قندوز را مرکز امارت نشین خویش قرار دادند. این ترکها عنوان «تگین شاهی»یافتند که چون بیشتر به تاریخ افغانستان ارتباط میگیرد، پسانتر در مورد صحبت خواهیم نمود.

دولت ترکان غربی بعداز کشیدن ساسانیان از حصص شمال و غرب افغانستان کنونی درپی نابودی کامل امپراطوری ساسانی برآمدند. به همین خاطر باامپراطوری بیزانس روابط خویش را نزدیک ساخته و در مورد بر انداختن دولت ساسانی که دشمن بیزانس نیز بود، به موافقه رسیدند. اما دولت بیزانس که از عاقبت نیرومند شدن ترکان غربی ترسیده بود، بلافاصله از این تصمیم خود پشیمان شده، دراین امر با ترکها همکاری نکرد. «تاردوخان» خاقان ترکهای غربی که ازاین عمل بیزانس سخت به خشم شده بود، قشونی را به سرحدات دولت بیزانس فرستاد؛ قشون مذکور مدتی خلیج با سفور را محاصره و چندین قلعه را در آنجا تصرف و تاراج نموده پس آمدند.

به هر صورت امپراطوری ترک بعداز انقسام، نیرومندی قبلی را نداشت، از سال 658 میلادی قلمرو ترکان غربی پیوسته موردتهاجم نیروهای ترکی شرقی قرار داشت. ازطرف دیگر امپراطوری چین «تای ستونگ»چندین بار برسر ترکهای شرقی حمله نمود. این حملات ازسال 630 تا682 میلادی ادامه داشت. اگر چه ترکها درمدت پنجاه سال سرسختانه ازخود دفاع کردند، اما درفرجام بنابر نفاق داخلی، توکیوهای شرقی مطیع و منقاد چین شدند. خاقان توکیوهای غربی بعداز این که درسال 651 میلادی از امپراطوری چین مغلوب شد، خسته و فرسوده به باختر عقب نشینی نمود. [2] اما دیری نگذشت که بار دیگر تحرکی درمیان ترکهای شرقی پدیدآمد. قبایل سرکوب شده ترکی تحت فرماندهی یکی از افراد خانواده سلطنت قدیم به نام «قتلغ خاقان» (خاقان خوشبخت) گردآمده، درهمان جای سلطنت سابقه، یعنی در اورخون و جبال «اوتوکان» باز تاسیس سلطنت کردند.[3] نام این خاقان که میخواست امپراطوری سابقه راباز احیا نماید، در کتیبه های «اورخون ـ ینیسی» (التریک خاقان) درج گردیده است. قتلغ خاقان قبایل و عشیره ترکی را بار دیگر متحد ساخت و مجدداً به یک نیروی سیاسی- نظامی بزرگ مبدل شد؛ دراین امر معاون بسیار فعال و مدبر وی به نام «تون اوکوک » که قبلاً نیز در بسا رویدادها و حوادث اشتراک کرده بود، رول اساسی داشت. «قتلغ تورگیش ها راکه باچین متحد شده بودند، شکست داد، او در سال 691 میلادی و فات یافت و جا نشین او یکی از پسران اونشد، بلکه برادر او موسوم به «موچو» جای او را گرفت. او دولت و قدرت توکیوها شرقی را به اوج اعتلا ی خود رسانید. موچو قبایل ترکی را

1-غبار،افغانستان در مسیرتاریخ، ص 57

2- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، صص 173- 178

3 ـ ایضا، ص 197.

در کرولن، ینسی متحد ساخت، همچمان توکیوهای غربی را به خود مطیع و منقاد نمود (699 م) دراین سنوات وحدت خوفناک ترک بازایجاد شد و پادشاهی عظیم توکیوهای سنه 550 میلادی تقریباً بازتشکیل گردید. »[1]

بعداز مرگ موچوخاقان درسال 716 میلادی بار دیگر اغتشاشات و بی نظمی های وخیمی به میان آمد. پسر «قوتلوغ» امپراطور سابق (برادرزاده موچو) به نام «کول تگین» قدرت را بدست گرفت و بلا فاصله با اتکا بر سابقه پر افتخار و پیروزی های نظامی خویش پسر موچو را با تمام خانواده اش به شمول مشاوران خاقان به استثنای تون اوکوک اعدام نمود. این حارثه سبب اغتشاشات و نفاق بین قبایل و عشایر گردید. کول تگین بزحمات زیاد توانست این شورشها و طغیان های قبایل را فرونشاند. بعد از اینکه آرامش نسبی درمملکت برقرارشد کول تگین سلطنت را به برادر بزرگ خود «موکی لین» که به نام «بیلکه قاآن» شهرت دارد، تفویض نمود.[2]

درسال 716 میلادی ترکان غربی از زیر اطاعت ترکان شرقی خارج شده و رئیس قبیله تورگیش به نام «سولو» یک دولت نیرومندی را درآسیای مرکزی تاسیس کرده اند. امیران این قبیله ترک از اواخر قرن هفتم تاسال 739 م سلطنت کرده اند. ازاین تاریخ به بعد زوال و انحطاط این سلطنت شروع میشود. به خاطر اینکه در این هنگام چینی ها ازطرف جنوب و اعراب از طرف غرب بر آنها فشار می آوردند. درسال 751 میلادی اعراب چینی ها را در نز دیکی رود خانه «تلاس» شکست دادند و قبایل تورگیش درجنگهای داخلی وزد و خورد های پراگنده بااعراب قدرت خود را از دست دادند و بالاخره درسال 776 میلادی. قرلوقها (یکی از قبایل ترک) وادی چو و تلاس را تصرف کردند. توکیوهای شرقی قبلاً در سال 742 م توسط اتحادیه اویغور - قرلوق و بسمل انقراض یافته و اویغور ها درسال 745 میلادی برشهر اورخون تسلط پیداکرده بودند، بدین ترتیب دو دولت مقتدر ترکها (توکیوها) از پا درآمد.اویغور ها که از طریق اتحاد با قبایل قرلوق و بسمل به قدرت رسیده بودند، نتوانستند قبایل ترکی را به شکل اساسی متحد سازند و دولت مرکزی مقتدر ایجاد نمایند. اگر چه آنها تا سال 840 میلادی دراورخون مستقربودند، امادرمقابل قرغیزها مقاومت نیاورده شکست خوردند، بقایای آنهادراطراف و اکناف ترکستان پراگنده شدند.دسته ای به کانسو رفته، در آنجا سلطنت تازه یی تشکیل دادند. این خان نشینی اویغورها اگر چه درقلمرو محدودی قرارداشت، اما تا دوران ظهورتنگوتها درآن منطقه درحدود سال 1020 میلادی پابرجا بود. دسته دیگر اویغور ها که به تیانشان شرقی مهاجرت نموده بودند، درسال 860 میلادی دومین سلطنت خودرا درمنطقه مذکور تاسیس کردند. این سلطنت آزادی خود را تا ظهور چنگیزخان حفظ کرده صاحب مدنیت و فرهنگ پیشرفته یی بود.

مقارن این احوال درداخل امپراطوری چین قبیله ترک نژاد دیگری به نام «شاتو» یا «چایو» از اهمیت عظیمی برخوردار میشوند. بارتولد این قبیله را ازگروه و عشایر «توقوز اوغوز» میداند. اینها از قسمت اعظم توکیوهای غربی جداشده از آغاز قرن هفتم میلادی در مشرق دریاچه «بارکول» زیست داشتند. هنگامی که درسنه 712 میلادی دسته های مختلف تبتی ها درناحیه بارکول دست به چپاول و غارتگری پرداختند، آنها بطرف غرب بسوی «کوچنگ» نقل مکان نمودند؛ چون در سال 808 میلادی بار دیگر تبتی ها به اردوگاههای ترکان شاتو حملات خود را آغازکردند، آنها از دولت چین طالب حمایت و حراست گردیدند. پادشاه چین خواست شان را پذیرفت و آنها را در شمال شرقی «لینگ چو» و شمال «اردوس» مستقر ساخت.

1- امین گلی، ناریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، ص 30
2- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 202

شاتوها در ناحیه اوردوس تا سال 878 م ساکن و مقیم ماندند. دراین سال چون جنگ داخلی چین را ذلیل و زبون کرده بود، یکی از روسای آنها به نام «لی کویونگ» به حمایت امپراطوری چین پرداخته، امپراطوری سلسله تانگ را از لبه سقوط نجات داد و به سمت وزارت بر گزیده شد. «چندی تصور می شد که این ترک چینی شده جانشین سلسله تانگ که در حالت احتضاربود، خواهد شد و بر سریر امپراطوری چین تکیه خواهد زد، ولی وفاداری و شرافتمندی، او را ازچنین اقدامی منع نمود و رئیس سابق دسته یی از رهزنان و قاطعان طریق که به موقع به طرفداری امپراطوری ملحق شده بود، موسوم به «چوون» آخرین امپراطور سلسله تانگ را از تخت شاهی بدور راند و خود اورنگ امپراطوری را غصب کرد و در سنه 907 م سلسله «هولیانگ» را تاسیس نمود. با این تفصیل «لی کویونگ» مالک و فرماروای «شانسی» ماند... پس از مرگ وی پسرش درسال 923 میلادی هولیانگ را برانداخت و خودش امپراطور چین شد. سلسله یی را که او تأسیس نمود موسوم به «هوتانگ» شد، ولی دوران آن دوامی نیافت و فقط سیزده سال سلطنت او طول کشید. (923-936). در سنه 936 میلادی ژانرال «شه کینگ تانگ» که وی نیزترکی ازقبیله شاتوبود، باکمک طوایف «کیتان» (ختائیان) سلسله «هوتانگ» را منقرض نمود و خود را امپراطور چین خواند و سلسله «هوتزین » را تاسیس نمود و پایتخت امپراطوری را در «کای فونگ» قرار داد، ولی دوران سلطنت این سلسله نیزکوتاه و زود گذرتر ازسلسله قبلی بود، زیرا فقط ده سال طول کشید (936-946) . درسنه 946 این ترکان قدیمی که کاملاً خوی و خلق چینی یافته بودند ازطرف قبایل کاملاً بدوی و وحشی حقیقی یعنی «کی تان» که از نژاد مغول بودند منکوب و مقهور شدند.»[1]

در خراسان قدیم (افغانستان امروز) حاکمیت ترکها تا اوایل فتوحات اسلامی و حتی بعدها نیز ادامه یافت. مقارن ظهور دین مقدس اسلام، در خراسان قدیمی حکومت ملوک الطوایفی ترکی استقرار داشته که تقریباً در(30) امارت کوچک منقسم گردیده بود که همه تحت تبعیت خاقان ترک بودند و از میان این همه، دو امارت نشین بزرگتر و مقتدر تر از دیگران بودند: یکی حکومت «تگین شاهی» که مرکزش قندوز و در شمال هندوکش مستقر بود، دیگری «کابل شاهان» که مرکزش شهر بگرام بود که از جنوب هندوکش تا رودسند حکمروایی داشتند. [2]

دربرخی از منابع حدیثی از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده است که در آن گفته شده است که : «اگرشما به جایی رسیدند که درآنجا ترکها باشند، واپس برگردید. » از مفاد این حدیث شریف و منابع تاریخی چنین معلوم می شود که اعراب دراوایل قصد تسخیر ترکستان و زد و خورد با ترکها نداشتند و تنهابه تسخیر قلمرو امپراطوری ساسانیان قناعت کرده بودند. اما بعد که درخراسان و ماراءالنهر مستقرشده وپای شان در این جا ها مستحکم گردید، به تدریج به مناطق ترکستان نیز نفوذکردند. اعراب اگر برخی جاها را به زور شمشیر متصرف گردیدند دربرخی حالات، قبایل و عشایر ترکی تحت تاثیر تبلیغات مروجین دین مقدس اسلام خودشان داوطلبانه دین مقدس اسلام را پذیرفتند و تحت الحمایگی اعراب و یا مسلمانان خراسان و ماوراءالنهررا قبول کردند. از این جمله بودند قراخانیها و اوغوزهای سلجوقی، اما در اوایل اسلام، برخی ازسرداران و حکمرانان ترکی خراسان و ماوراءالنهر که جانشین «توکیو» های قدیمی بودند، با عربها داخل زد و خورد شده سر سختانه از قلمرو خود دفاع کردند. مثلاً حکمران نامی «نیزک ترخان» درنخستین سالهای هجوم اعراب به خراسان، از بادغیس تا تخارستان قدم به قدم از خراسان دفاع نمود و نبرد های بسیار سخت و خونینی را با اعراب نموده و در تخارستان بدست سردار عرب قطیبه اسیر گردید. بعداً کابل شاهان (بنابر

---

[1]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 225-226.

2 - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 58.

نبشته ابوریحان بیرونی اینها نیز ترک بودند) تامدت های مدیدی از جنوب هندوکش در مقابل اعراب دفاع میکردند و پیروزی اعراب بر آنها مقدور نبود تا اینکه یعقوت لیث صفار آنها را بکلی شکست داده منقرض نمود.[1]

افزون بر سلسله هایی که دربالا نام برده شد سلسله های کوچک امرای لاویک درغرنه، دودمان آل باینجور در صفحات جنوب افغانستان سلطنت میکردند که سرانجام بدست سبکتگین منقرض گردیدند.

به قدرت رسیدن اوغوزها و پیدایش نام ترکمن

درقرن هشتم میلادی در قسمت سفلای سیر دریا (سیحون) قبایل اوغوز زندگی داشتند. ایشان با «توقوز اوغوز» که در ببسیاری از کتب و منابع شرقی به آنها اشاره شده، از یک اصل و قبیله بودند. اوغوزها طایفه یی از ترکان غربی بودند. در کتیبه کوشوتزایدام (اورخون ینیسی)که به امر بیلکه قاآن خاقان ترکها نوشته شده به آنها اشاره شده و خاقان هنگامی که خطاب به توقوز اوغوزها میکند، آنها را با کلمات «ملت من» یاد آوری کرده و از روی همین کتیبه که در قرن هشتم میلادی حک گردیده، چنان استنباط می شود که «توقوزاوغوزها» در وقت حکمرانی «توکیوها» نیز تا حدی خود مختار بوده اند.

اوغوزها بعد از مرگ «سولو» رئیس قبیله «ترگش» پراگنده شده و تاکناره های رودسیحون رسیده بودند. این عشایر و قبایل ترکی که به طوایف زیادی تقسیم میشوند، درقرن دهم میلادی حکومتی محلی در سواحل دریای سیحون تشکیل داده بودند. حکمران آنها موسوم به «یبغو» درشهر «ینگی کنت» در بخش سفلای وزد سیحون اسکان داشت. اوغوزها دراین سالها در شما دریاچه بلخاش، درمرغزاران «ساری سو» و «تورگای» و «امبا» میزیستند. اینها از بین همه قبایل ترک که قبلاً یاد کردیم، درپروسه تکوین و تکامل ترکمنها به صفت یک ملیت نقش برجسته یی ایفاکردند.

اوغوزها درسده های 10-11 میلادی در آسیای میانه ظاهر شده به تدریج تقریباً درتمامی مرغزاران آسیای میانه و بخش بزرگی از قزاقستان امروزی پخش گشته، طوایف کوچ نشین آلانها، یاس ها و دیگران را تحت تبعیت خویش در آوردند و با آنان در آمیختند. بخش عمده اوغوزها دامداری میکرده، بز و گوسفند، اسب و شتر پرورش میداند. آنان در صحراها «الاچیق» های با دوام و محکم موسوم به «قره اوی» میزیستند. درمیان اوغوزها درمناطق گرم سیر، کشاورزان و درسواحل بلخاش، ایسک کول و کناره های دریا ها ماهیگیران نیز بوده اند. اوغوزها بمثابه سوارکارانی شگفت انگیز و تیراندازان ماهر و زبردست شهرت داشته اند. اکثریت قریب به اتفاق آنها را دامداران و کشاورزان آزاد تشکیل میداد، ولی درمیان آنها برده گان نیز بودند. برخی منابع اوغوزها را به پدر قهرما ن واساطیری آنان و بنیان گذار سلسله شان «اوغوزخان» نسبت میدهند.[1] درمیان ترکمنهای امروزی نیز در بارهٔ «اوغوزخان» روایاتی موجود است که به نام «اوغوزنامه» شهرت یافته است. این اثرحماسی در سال 1957 میلادی از طرف ا.م.شیربک چاپ و نشر گردیده است. افزون بر آن، در حماسه ملی ترکمنها «کتاب داده قورقوت» نیز در مورد اوغوزخان روایاتی موجود است.[2]

برخی از پژوهشگران، ازجمله یک دانشمند مجارستانی واژه «اوغوز» را از نگاه زبانشناسی تحلیل و بررسی کرده و به این نتیجه رسیده اند که این واژه از دو جز تشکیل یافته است : (اوغ + از) در زبان ترکی قدیم واژه «اوغ» بمعنای قبیله و عشیره است و پسوند « از» نیز نشانه جمع است. چنانچه جمع «من» «بیز» و جمع سن(تو) «سیز» است. بنا برهمین

تحلیل زبانشناسی به این نتیجه رسیده اندکه اوغوزها ازاتحاد(اوغها) یعنی عشایر و قبایل زیادی تشکیل یافته بودند و بدین جهت نام خود را «اوغوز» میگفته اند.[1] اوغوزها ازقدیم الایام بین قبایل و عشایر ترک مشهور بوده اند. چنانچه درکتیبه «اورخون- ینیسی» که به افتخار کول تگین یکی از سرداران مشهور ترکها برادرش بیلکه قاآن (خاقان ترک) بنا نموده، نام اوغوزها برده شده است که در آن وقت در «کرولن» زندگی داشتند. در این کتیبه از زبان «بیلکه قاآن»(موکی لین) نوشته شده است: «مردم توقوز اوغوز» ازهمان ملت خالص خود من است. چون در آسمان و روی زمین همه چیز زیر و زبر شده است آنها دشمن من شدند. در مدت یکسال پنج بار باهم جنگ کردیم.[2]

این بیلکه قاآن نام بردار همان کسی است که بعد از به قدرت رسیدن یک تصفیه حسابی را در دربار امپراطوری ترک در قرن هشتم میلادی نموده و بجز از یک مشاور پیرهمه در باریان امپراطور سابقه را کشته و جنجال بزرگی درمیان قبایل ترکی بر خاسته بود. شاید توقوز اوغوزها نیز که از همان « ملت خالص» بیلکه قاآن بودند، سرهمین مسأله باوی جنگ کرده باشند.

اوغوزها را چینی ها درقرن هشتم میلادی میشناختند. در دایرة المعارف چینی که در این سده تدوین شده، نخست با تلفظ اشاره شده و بقول این دایرة المعارف کلمه «توکوسنگ» نام دیگری است که به کشور یعنی کشور آلانان اطلاق شده و اینها در آغاز تاریخ میلادی درمشرق تا مسیر سفلای سیر دریا مستقر بودند. [2] و آنجا در قرن چهارم هجری نیز مقر اصلی غزان بود. مؤلف نامعلم «حدود العالم من المشرق الی المغرب» ناحیت آنها را بدین سان توصیف میکند :

«ناحیتی است مشرق وی بیابان غوز و شهر های ماوراءالنهر و جنوب و بعضی هم ازاین بیابان و دیگر دریای خزرانست و مغرب و شمال او رود اتل است و مردمانی شوخ روی و ستیزه کار اند و بزدل و حسود اند و گردنده اند برچراگاه و گیاه خوار تابستان و زمستان و خواسته ایشان اسب وگاو گوسفند. سلاح و صید اندک و اندرمیان ایشان بازار گانان بسیار اند و هم از اوغو و هم از ایشان هر چیزی را کی نیکو بود و عجب بود، نمازبرند و طبیبان را بزرگ دارند و هر که کی ایشان را ببیند نماز برند و این بجشکان را برخون و خواسته ایشان حکم باشند و ایشان را هیچ شهر نیست و مردمانی با خرگاه بسیارد و مردمانی با سلاح و آلات و دلیری و شوخی اندر حرب و ایشان هر وقتی به غزو آیند به نواحی اسلام. به هر جایی که رفتند و برکوبند و غارت کنند و زودباز گردند و هر قبیله را از ایشان مهتری بود از ناسازندگی باهم.» [4] مورخانی از قبیل: قدامه، مسعودی، اصطخری، گردیزی و مؤلف حدودالعالم و دیگران که در مورد اوغوز ها مطالبی نوشته اند، زبان ترکی را یاد نداشته، بناً اکثر نام آنها را سهواً به شکل «تغزغز» نوشته اند؛ درحالیکه باید «توقوزاوغوز» باشد، بمعنی «نه اوغوز». در این مدارک اصطلاح «تغزغز» به عوض «ییغورها» گذاشته شده و ازنگاه زمانی به زمان سلطنت دوم ییغورها درحومه تیانشان همزمان میدانند.بارتولد در دایرة المعارف اسلام در این مورد میگوید: «درمدارک خطی همان خاقان توچویه شرقیی اصطلاح تغزغزخیلی مشهور بوده و معادل ترکی استعمال میشده، تنها اختلافی که داشته این بوده که کلمه ترک در موارد سیاسی استعمال میشده و کلمه تغزغز جنبه های قبیلوی و ایلاقی دشته زیرا همه اغزها همیشه قدرت خاقان را به رسمیت نمی شناختند.»[3]

1- تبریزلی، علی، دیل و ادبیات، جلد اول، تهران: 1360، ص 162

2- امپراطوری صحرانوردان، ص 199

[3] - حدود العالم، ترجمه میرحسین شاه با مقدمه بار تولد و تعلیقات مینورسکی، کابل، 1342، ص 385

4- ایضاء، ص 106

[1] - حدودالعالم، ص 106

ترک شناس مشهور «رنه گروسه» این عقیده دانشمندان را جمع بست نموده و به نتیجه مشخص میرسد، چنانکه منویسد: «یک نکته ایست که بین ترک شناسان قویاً مورد بحث میباشد و آن عبارتست از اویغورها و اوغوزها عده یی معتقدند که اینهر دو از یک قبیله و طایفه بوده اند و عده یی دیگرمعتقدند که آن دو از قبایل مختلفی بوده اند. عوامل این مباحثه از این قرار است : «تومسن» به استناد کتیبه های اورخون میگوید این هر دو نام شامل یک قبیله میباشد و « مارکوارت» نیز در «سنه و تاریخ کتیبه های ترکی باستانی «همین نظر را تایید میکند. «بارتولد» با این نظر مخالف است و در دایرة المعارف اسلامی ذیل لغت «توقوز» نظر مخالف خود را شرح میدهد. ازاین گذشته تعیین محل و ماوای «توقوزاوغوز» (نه اوغوز) که در کتیبه توکیوهای قرن هشتم و کتیبه های اویغوزی قرن نهم قید شده مشخص نیست. بار تولد بطور مبهم محل و ماوای آنها را در شمال «اوتکان» یا جبال «خینگای» میداند. (دایرة المعارف اسلامی ذیل لغت) ترک شناسانی دیگر و پیرو آنها «آلبرهرمان» (دراطلس چین شماره های 35 تا39) مسکن آنها را در کرولن وسطی میداند. طرفداران این نکته که اویغوریان و توقوز اوغوزها یکی میباشند بدین دلایل تمسک می جویند:

اولاً بر روی کتیبه «اورگوتو»خاقان اویغوری به نام «موین چو» بدین ترتیب به ملت خود خطاب میکند: «اون اویغور توقوز اوغوز» (ولی محتمل است که از ائتلاف دو عامل متفاوت و مختلف اسن ترکیب لفظی ساخته شده باشد). ثانیاً در «اوغوزنامه» آن قهرمانی که نام خودش را به این قبیله داده است موسوم به «اوغوزخان» میباشد، وی میگوید: من خاقان اویغوری ها میباشم. (آقای پلیو به این دلیل توسل جسته و آنرا در مقاله یی به نام «افسانه اوغوزخان به رسم الخط اویغوری » تونگ پائو 1930) ولی همین آقای پلیو معتقد است که «اوغوزنامه» بخط اوغوری در تورفان در حدود سنه 1300 توشته شده است. بنا بر این احتمال می ر.د که آنرا بعداً به آن الحاق کرده باشند و این الحاق دیر صورت گرفته است. (انشاء و طرز تحریر آن یکی و یکدست نیست) ثالثا- مسعودی و گردیزی و یاقوت می گویند که «توقوزاوغوزها» چندی مانوی مذهب بوند و این میتواند به سهولت آنها را با اوغوری ها یکی بداند و برای آنهاهویت واحدی را بشناسد زیرا اوغوری ها بین سنوات 763 و 740 عملاً پیرو کیش مانی شدند (اصل مطلب این است که آیا این سه دانشمند در نتیجه شباهت لفظی اوغوری و اویغوزی را با یکدیگر مشتبه و مخلوط نکرده باشند) دلیل مخالف آقای بارتولد «توقوزاوغوز» را با اویغوری ها یکی نمیداند و آنها را با «توکیو» های قدیم یکی میداند، زیرا خاقان توکیو ها به نام «موکی لین » در روی کتیبه های «کوشوتزایدام» وقتی خطاب به توقوزاوغوزها میکند، می گوید: ملت خود من» معهذا در همین کتیبه ها توکیوهای «اورخون » وقتی که از توقوزاوغوزها صحبت میکند چنانست که گویی آنها تاحدی خود مختار بوده اند و جنگهای «موکی لین » و «کول تگین» برای سر کوبی شورش و محو نمودن طغیان خود آنها بوده است، چنانکه دیدیم، هویت اویغوری ها و توقوزاوغوزها بطور قطع و یقین مشخص و معلوم نیست. بازهم معلوم نیست که توقوزاوغورهای مغولستان که نامشان در کتیبه اورخون در قون هشتم و نهم ذکر شده با ا توقوزاوغوزهای بعدی که فی المثل در کتاب جغرافیای حدود العالم آمده یکی باشد. بنابر همین کتاب جغرافیای ایرانی در همین دوران ترکهایی که به نام توقوزاوغوزموسوم بودند، در جنوب دریاچه بلخاش (سمیرچی فعلی) منطقه ایلی در چاین و تلس و «موازار» سکونت داشته اند. «مینورسکی حدود العالم (263-279 و نقشه 279) و سایر ترکان موسوم به غزیا قوز در مغرب بالخاش و شمال اورال در مرغزار های «ساری سو» و «تورگلی» و «امبا» (مینورسکی، همان کتاب حدود العالم، ص311 نقشه 307) این چنین به نظر می آید که غزهای دشتهای قرقیز شعبه یی از توقوز اوغوزهای سمیرچی باشند و شکی نیست که اوزهای روسیه جنوبی نیز از غز «قوز» ها میباشند و ترکان سلجوقی ایران نیز در قرن یازدهم و ترکمن های فعلی نیز از همان غزها هستند.[1]

به هر حال، اوغوزها مقارن ظهور اسلام (نیمه دوم سده نهم میلادی) تا کناره های رود سیحون تسلط داشته، بعداز فتح ماوراءالنهر توسط اعراب با امپراطوری عظیم اسلامی همسایه شده بودند.[2] این صحرا نوردان چادر نشین ترک که به لشکر کشی های منظم و جبهه یی نمیپرداختند و فقط به جنگهای چریکی و به حملات ناگهانی در شهرها و نواحی ماوراءالنهر می پرداختند و گاهی به کمک یاغبان و سرکشان به ماوراءالنهر می آمدند. مردم ماوراءالنهر برای اینکه خود را از حملات نا بهنگام آنها حفظ کرده بتوانند، دیواری های عظیم و طویل، برجها و رباطها و سایر استحکامات دفاعی را در حوالی بخارا و تاشکند و دیگر جاها بنا کرده بودند.[3]

مورخین و جغرافیه نگران اسلامی چیزهایی در مورد زندگی، عادات، رسم و رواجها و سر زمین اوغوزها نگاشته اند، چنانکه مؤلف زین الاخبار می گوید: « اما غزان مردمانی اند که ملک ایشان را تغزغز خاقان گویند و اندر روزگار قدیم تغزغز خاقان مردمی بود که اورا کورتگین گفتندی... و چنین گویند که تغزغز خاقان را هزار چاکر باشد و چهار صد کنیز، و این هزار مرد سال تا سال پیش خاقان طعام خورند هر روز سه بار، و چندانکه خواهند طعام بردارند و چون نان بخورند سه گان، شراب بخورند و شراب ایشان از انگورباشد، این خاقان پیش عامه بیرون نیاید، مگر به وقتی نادر و چون برنشیند، همه پیشروان بیایند و پیش او بروند اندر راه و از خانه او تا کناره شهر همه سماطین زده باشند و از رئیسان شهر یکی پیش او همی رود و برد ابرو همی کند و چون ازاسپ فرود آید و اسپ از دهلیز آرند، همه پیش اسپ او زانو زنند تا آن اسپ بگذرد و تغزخاقان بر مذهب دنیاروی باشد، اما اندر شهر ولایت او ترساهست و ثنوی و شمنی هست. و او رانه وزیراست و چون کسی را به تهمت دزدی بگیرند، بند برپای اونهند و دست بر گردان او بندند و بر هر رانی دویست چوب بزنندش، پس هر دو دست و گوش و بینی او ببرند و منادی همی بانگ کند: «هرکس که این بیند و فعل او میکند! «وتغزخاقان اندر کوشک باشد و دیوار پست و فرش او نمد باشد. اما فرش اهل اسلام بر روی او کشند و دیبای چین بر روی فرشها کشیده. اما عامه ایشان همه صحرایی باشند و خیمه و خرگه دارند و لباس ملوک ایشان دیبای چینی و حریر باشد و از آن عامه حریر و کرباس، و جامه ایشان رواج بود و فراخ آستین و دراز دامن و کمر ملک ایشان تحلیت در باشد و چون به مجلس او مردم انبوه بیاید، تاج بر سر نهد و چون بر نشیند سی هزار سوار با او بر نشیند هه جوشن و زره دارند و حرب نیزه کنند، همه مردمان ایشان کمربندند و کارد و خنجر بر وی بیاویزند و چیزی ایشان را بکار آید از آن جا آویخته دارند و بر در عامل آنجا هر روز سیصدیا چهار صد مرد گرد آیند از دنیاوران و صحف مانی را به آواز بلند همی خوانند و در پیش عامل آیند و سلام کنند و باز گردند.» [4]

اینکه بخش قابل توجهی از اوغوزها را طوایف قدیمی صحرا نشین از قبیل مساگتها، آلانها، ساکاها، داه ها و غیره تشکیل داده اند، حقیقتی تردید نا پذیرمیباشد. به همین سبب نمیتوانیم اوغوزهای آسیای میانه را در سده های نهم و دهم میلادی طوایف و عشایر خالص ترک ارزیابی کنیم. بخشی از آنان به ویژه ساکنین نواحی سفلای رود سیحون و بیابان های قزاقستان امروزی از نژاد ترک بوده، ولی به مرور زمان با مردمان محلی آمیزش نموده اند. در نتیجه این آمیزش و نزدیک شدن ها اوغوزها در بین ممالک اسلامی به نام «ترکمن» یا «ترکمان» شهرت یافتند، برخی از مورخین مدعی اند که درمیان اوغوزهای سده نهم و دهم

---

[1]-امپراطوری صحرانوردان، ص 205-206

2-محمدسرای، ترکمنهادر زمان امپریالیزم، ص 11

3-و، و، بارتولد، ترکستان نامه، جلد اول، ص 128

[2]- عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، ص 267 – 268

«ترکمن ها» نیز بوده اند. اما به نظرما این ادعا چندان به حقیقت نزدیک نیست. در واقع «اوغوز» ها از «ترکمن»ها جدا نبوده، بلکه آنها نیاکان ترکمنها بوده اند. باید توجه کنیم که اولاً تنها بخشی از اوغوزها بعدها «ترکمن» نام گرفته اند، نه همه قبایل اوغوز، ترکیب ترکمنها گشته اند. بدین ترتیب بخشی ازنیاکان ترکمنها بومیان کشاورزی و دامدار ساکن در مناطق ترکمن نشین امروزی بوده و بخش دیگر قبایل ترک زبان بوده اند که عمدتاً به دامداری اشتغال ورزیده و از آسیای مرکزی (آلتای، سنکیانگو مغولستان امروزی) به محدوده ترکمن نشین امروزی و در اتحاد شوروی (سابق)، افغانستان، ایران و...) آمده اند[1] . این نظر را دانشمند و زبانشناس سده یازدهم میلادی محمودکاشغری نیز تایید میکند. دانشمندی به نام «ابری مکی » در سال 1875 م ترکمن ها را بدین طریق توصیف میکند: «قومی از نژاد ترک، در قرن 11 و 12 بخارا را تسخیر کرده و در سمت مغرب بحیره خزر به ارمنستان، گرجستان و شیروان و داغستان دست یافتند، زندگی بادیه نشین دارند و قسمت عمده جمعیت این نواحی را تشکیل میدهند و آنها را تراکمه و ترکمن و قزلباش می خوانند. ایرانیان وجه تسمیه ترکمان را بدین طریق شرح میدهند و میگویند که قبایل ترک در موقع حمله به خراسان با زنان آن سامان ازدواج کردند و اولاد آنان ترکمان یعنی ترک مانند نامیده شدند این وجه تسمیه ظاهراً موجه نادرست و متناقض به نظر میرسد. زیرا عده زیادی از افراد این قوم که ترکی حرف میزنند و در آن سمت جیحون باقی مانده اند، خودرا ترکمن میخوانند، به عقیده من این نام از کلمه «ترک» و « کومن» ترکیب یافته و به آن قسمت از قوم کومن که در سمت شرق دریای خزر تحت استیلای ترکان آلتای باقی ماندند، اطلاق شده است. یک قسمت دیگر آمده در سمت غربی دریای خزر و در سمت شمال دریای آزوفف استقرار یافتند و بعدها به سوی مجارستان راندند.»[2]

ما در میان نام های طوایف اوغوزها به اسامی زیادی برمیخوریم که اکنون نیز در میان ترکمن ها وجود دارد. بطور مثال میتوان به اسامی: سالور، بیات، قایی، ایگدیر، بایندر، بگدلی، قرقین، توتورغایادورغا و برخی دیگر اشاره کرد.

دراین مورد وجه تسمیه «ترکمن» نظر دیگری نیز موجود است. و آن اینکه : به گفته حافظ عمادالدین این واژه از دو جزء «ترک» و «ایمان» ترکیب یافته است. به نظر مذکور ترکها یی که نو مسلمان شده بودند به این نام یاد شده و بعداً به شکل «ترکمان » مخفف گردیده است.[3] به هر حال، نام «ترکمنها » برای نخستین بار در اسناد تاریخی و ادبی (1000 - 1200) سال قبل ثبت شده است. در برخی اسناد درباره تصرف آسیای مرکزی توسط اعراب نیز طور یکه قبلاً یاد آور شدیم در دایرة المعارف «تون ـ دیانگ » چین که در سده هشتم میلادی تنظیم شده از ترکمنها نام برده شده است. مقدسی جغرافیه دان نامی عرب در اثر خود از ترکمنهای ساکن «سمبرچی » سخن گفته است که پیشوای آنان در شهر «اوردو» زندگی میکرده است.

1- پیدایش خلق ترکمن، ص 15

2- پیدایش خلق ترکمن، ص 10.

3 ـ کاسانی، سید مبشر، تاریخ آسیای میانه (اورته آسیا تاریخی)، جلد دوم، ص 8.

امپراطوری قره خانیان یا آل افراسیاب

دراویل سده یازدهم میلادی اوغوزها در نتیجه جنگهای شدید و طولانی با قبچاق ها و کیماقها تضعیف گردیده دولت محلی آنها نیز از هم پاشید. قبچاقها و کیماقها که در این نبردهای خونین پیروز گردیده بودند. اوغوزها را از سر زمین اصلی خویش به عقب راندند و عشایر و قبایل اوغوزی هر یک برای کسب ثروت و مراتع به سویی رفتند اما در نیمه دوم قرن دهم میلادی قبیله «قایی با قبایل قارلوق، چگل و یغما» به طرف شرق حرکت کرده در کاشغر و اسقیجاب مستقر شدند و دولت های ملوک الطوایفی را در آن ساحات بوجود آوردند که به نام «آل افراسیاب» یا «قره خانیان» مشهور اند. این سلسله ازنظر نژادی ترک و مسلمان بودندکه از 380 هجری تا 609 هجری یعنی بعداز سامانیان و پیش از مغول در ماوراءالنهر سلطنت داشتند. این قبیله که نخستین سلاله ترک مسلمان بودند، امپراطوری سامانی را در بخارا منقرض ساختند و بالاخره خود بدست خوارزمشاهیان ازبین رفتند، نخستین پادشاه این سلسله هارون نام داشت و لقب ترکی اش بغراخان بود. خلافت بغداد وی را به لقب «شهاب الدوله» میخواند. بعداز وفات بغراخان ایلک خان برادر زاده او به جایش نشست که معاصر سلطان محمود غزنوی بود، ایلک خان لقب ترکی و شمس الدوله لقب اسلامی او است.

از شاهان با نام این سلسله یوسف قدرخان و رکن الدین قلج طمغاج خان ابراهیم است که شهابی سمرقندی قصیده یی چند در مدح او دارد. این سلسله علما و نویسندگان و شعرا را احترام کرده و بخاطر گسترش دانش و هنر سعی فراوان میکردند. مؤلف چهار مقاله از شعرای ذدیل که بدان دربار انتساب داشتند، نام می برد: امیر الشعرا عمعق بخارا یی، رشید سمرقندی، لؤلؤی، گلابی، نجیبی فرغانی، نجارساغرجی، علی سپهری، پسردرغوش، جوهری، سعدی، پسرتیشه و علی شطرنجی، افزون بر اینها، شاعران توانایی چون مختار غزنوی، سوزنی سمرقندی، رضی الدین نیشاپوری و شمس طبسی نیز معاصر و مداح ایشان بوده اند. (1)

بنابر نوشته مورخین، در اواخر سده دهم میلادی که سلطنت قره خانی ها تشکیل میشد، در بین قبایل اوغوزها حاکمیت یگانه موجود نبود و به ادیان مختلف: بودایی، مانویی، و مسیحی عقیده داشتند. اما در سده سوم هجری آنها داوطلبانه دین اسلام را پذیرفتند. چنین معلوم می شود که قبایل «قایی» که بعد ها به «قره خانیان» مشهور شدند. دین مقدس اسلام را از راه تبلیغ پذیرفته باشند. ابن الاثیر، نشر دین اسلام را در بین قره خانیها در سال 349 هـ میداند. به گفته وی در این سال دو هزار خانواده ترک به دین اسلام گرویده بودند. یکی از مبلغین اسلام (ابوالحسن محمدالکلماتی) قبلاً ازبخارا به جانب قبایل قره خانی رفته در بین آنها به تبلیغ پرداخته بود. بنابر تبلیغ مذکور شهزاده ستوق بغراخان که نام اسلامی اوعبدالکریم است، دین اسلام را می پذیرد، مبلغ مذکور در سال 350 هجری 961 میلادی در میان اوغوزهای قره خان وفات یافته بود. از زمان بغراخان اول دولت قره خان به دو قسمت تقسیم می شود؛ پایتخت دولت نخستین در بلاساغون و از دولت دومی اول شهر «طراز» و بعدها«کاشغر» بوده است. دولت قره خانی از زمان ملکشاه سلجوقی باجگذارسلجوقی گردیده بودند.(2)

بخشی از اوغوزها به جانب باختر به دشتهای اوکراین مهاجرت نموده و به تدریج در آنها سکونت اختیار کردند و یا حتی دورتر از آن یعنی به سواحل دریای دون و مجارستان نفوذنمودند. روسها آنها را «ترکها » یونانیان «اوز» (اوغوزها) مینامیدند. برای اولین بار

1- جاوید، عبدالاحمد، گسترهٔ ادب در جامعه ترکی زبانان، مجله خراسان، شماره اول، سال دوم، ص 23

2- پیدایش خلق ترکمن، ص 10

وقایع نگاران روس ورود آنها را به روسیه جنوبی در سال 1054-م یادداشت نموده اند. احتمال می رود که «پچه نک ها» و نیز بخشی از طوایف قایی، بیات، بایندر وغیره نیز در این تغییر مکان شرکت ورزیده اند. این عشایر اوغوزی تحت فشار ترکهای قبچاق نخست وارد ناحیه دانیوب سفلی شدند و بعد ازآن از دریا گذر کردند و بالکان را متصرف شدند و سر انجام در بالکان مضمحل و منکوب شدند. (1065 م) در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی اوغوز ها شهری را به نام «توچسک» در اوکراین بنا نمودند. هرگز نام «ترکمن» به این بخش از اوغوزها اطلاق نشده است. ضمناً اوغوزهایی نیز که به سوی باختر رفتند، بعدها به تدریج جذب دیگر خلقهای اروپای شرقی گشته اند و از آنان فقط شمار اندکی که در «بسارابی» زندگی میکنند، به جای مانده است (قاقاوزها)[1]

[1]- سید مبشر کاسانی، تاریخ آسیای میانه، جلد دوم، ص 8

امپراطوری غزنویها

از اواسط قرن دهم میلادی از میان قبایل بیست و چهار گانه اوغوزها قبیلۀ «قایی» موقعیت مهم سیاسی و نظامی کسب نمود، طوریکه افراد این قبیلۀ ترکمنها همزمان دو امپراطور بزرگ را در وسط آسیا بنیاد نهادند: قره خانان یا«آل افراسیاب» دولت بزرگ خویش را در ترکستان چین، ماوراءالنهر و قسمتی از سایبریا، قزاقستان و قرغیزستان و کنونی بنا نهادند و غزنویان به سرکرده گی آلپ تگین در افغانستان و ایران کنونی، هند و خوارزم امپراطوری وسیعی را ایجادنمودند. (1)

طوریکه مورخین نگاشته اند، موسس دولت غزنویان «آلپ تگین» نخست دردربار سامانیان خدمت مینمود، او در نتیجه لیاقت، کاردانی و استعداد شگرفش بزودی به مقامات بزرگ دست یافت. طوریکه در زمان عردالملک سامانی رتبۀ مهم حاجب الحجابی را بدست آورد، بعداً حاکم بلخ و سپهسالار اردوی دولت سامانی گردید. در سال 960 م بر سر جانشینی عبدالملک سامانی با وزیر سامانیان ابوعلی بلعمی اختلاف پیداکرد، وقتیکه بر خلاف رأی او بجای پسر برادر عبدالملک به پادشاهی برداشته شد، به عنوان اعتراض به بلخ آمد. امیرمنصور پادشاه جدید سامانیان در سال 961 م برای سر کوبی وی سپاه گرانی به بلخ اعزام نمود. ولی آلپ تگین در جنگ «خلم »این سپاه ر منهدم نمود و خود سپاه به غزنی کشید و در سال 962 م شهر غزنی را از ابوبکر لاویک حاکم غزنی بستد و به این ترتیب اساس یک حکوم مستقل را گذاشت که بعداً به امپراطوری وسیعی تبدیل گردید.(2)

امیر منصور پادشاه سامانیان بعد از جنگ «خلم» چون دید که آلپ تگین دولت مستقلی را به ابتکار خود در غزنی اساس گذاشته و جنگ منازعه با این سردار نیرومند فایده یی ندارد با وی با مدارا پیش آمد و فرمان حکومت خراسان را به آلپ تگین فرستاد، آلپ تگین دو سال بعد وفات یافت. بعد از وی پسرش ابراهیم و افسران او هر یک: بلکاتگین و بوری تگین سیزده سال حکومت کردند ولی از بیکفایتی اینها دولت غزنوی هیچگونه وسعتی نیافت و ساحۀ حکومت شان از علاقه غزنی تجاوز نمیکرد.(3)

خوشبختانه در سال 977میلادی یکی از افسران باکفایت و با استعداد و داماد آلپ تگین بنام «سبکتگین» به سلطنت رسید و بلافاصله ساحات قندهار، زابل و بست را متصرف شد و ادیب مشهور «ابوالفتح بستی» را به حیث دبیر خویش مقرر نمود و به کار های مملکت سروسامانی داد و در مدت اندک قصدار، بلوچستان، لغمان، ویهند و پشاور را متصرف شد و دولت غزنه را وسعت بخشید. بعداً ولایات هرات، بلخ، نیشاپور و سند را به آن ملحق ساخت و بدین ترتیب یک دولت مقتدر را بنا نهاد او در سال 997م بمرد و بجایش پسر او سلطان محمود به سلطنت رسید. این پادشاه مبتکر و مقتدر به مجرد اینکه بر اسماعیل برادرش که اعلان سلطنت کرده بود، پیروز گردید به متمرکز ساختن ادارۀ کشور متوجه شد. ایالات غرجستان، سیستان، غور، جوزجان، خوارزم و ملتان را یکی بعد دیگر تصرف نمود. سپاه سامانی را در جنگ مرو منهدم کرده و در سال های بعدی سپاه پنجاه هزار نفری ایلک خان پادشاه قره خانی را که از رود جیحون گذشته بلخ و هرات را متصرف شده بود، متواری نمود.

سلطان محمود از سال 1001میلادی متوجه شرق شد، سلطنت کابلشاهان را که بیشتر از دوصد سال در برابر پادشاهان اسلام مقاومت کرده بود، بشکست و مرکز آنها «ویهند» را متصرف و به پنجاب حمله نمود و در فاصله بین سالهای 1014-1028میلادی کشمیر، قنوچ،

---

[1]-امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، ص 44
2-غلام محمد غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص 104
[2]- ایضا، ص 104

پهتنده، گواليار، کالنجر و مکران را بدست آورد. بعداً گرگان، طبرستان، ری، همدان و اصفهان را بدولت غزنی ملحق نمود و بدین ترتیب دولت مقتدر و وسیعی را از خوارزم تا بحر هند و از قزوین تا چین اساس گذاشت. دورۀ سلطنت سلطان محمود غزنوی دورۀ تحکیم مبانی وحدت امپراتوری غزنویان از نظر زبان، دین، سیاست و اقتصاد است و در زمان او دولت غزنی به انتهای انکشاف و قدرت رسیده بود. بدون شک سلطان محمود یکی از پادشاهان مقتدر و مشهور جهان اسلام و منطقه بود که خدمات قابل قدری را در جهت اشاعه و گسترش جهان اسلام نموده در عهد وی فرهنگ و ادبیات و هنر به پیمانۀ وسیعی انکشاف و ترقی نمود.

بعد از وفات سلطان محمود در سال 1030م پسرش محمد در غزنی به سلطنت رسید، ولی مسعود که والی ایران بود برادرش را معزول نموده به جای پدر نشست و محمد را در قلعۀ مندیش غور محبوس نمود. مسعود مانند پدرش تنومند، دلیر و فنون جنگی را خوب میدانست ولی اداره و تدبیر پدر را نداشت از همین سبب اشتباهاتی را مرتکب گردید که باعث اضمحلال امپراتوری وسیع غزنوی شد. او در نسختین سال های سلطنتش ارگان مجرب دولت را با حبس و مصادره از بین برد بدین ترتیب رجال لشکری و کشوری باقی مانده را نسبت به خود ناراضی و بدگمان گردانید. [1]

او درمورد سلجوقیان و علی تگین پادشاه قراخانی نیز رفتار مدبرانه نکرد، در نتیجه کشمکشها و قیامهایی به وقوع پیوست. طوریکه در شمال سلجوقیان قیام کردند و بتدریج بساط دولت غزنوی را می چیدند، مسعود که از داخل فرسوده شده بود بطور ناگهانی در جنگ چهارم با سلجوقیان در نزدیکی مرو منهدم گردید و ایالات شمالی از تخارستان تا نیشاپور بدست سلجوقیان درآمد. در حلیکه خوارزم قبلاً اعلان استقلال کرده و وضع ایران نیز مغشوش بود. سلطان مسعود بعد از آن سراسیمه و آشفته خاطر گردید که در غزنی نیز نماند، خزاین را برداشت و راه هند در پیش گرفت، ولی در عرض راه سپاه بر او بشورید و سلطان در سال 1001 م. محبوس و بعداً اعدام گردید و بدین ترتیب شکوه و عظمت امپراطوری غزنوی زایل گردید.[2] شورشیان سلطان محمد برادر اورا به سلطنت نشاندند ولی مورد پسر ارشد سلطان مسعود در صدد انتقام پدر خود بر آمد و به همکاری عمومی خود عبدالرشید بر محمد چیره شد و او را با برخی از اعضای خانواده سلطنتی اعدام نمود. مودود بعد از آ نکه به سلطنت رسید به سروسامان دادن دولت آغارید. اوشخص بلند پرواز بود، کوشش نمود تا آن آبهت و شکوه پارینۀ نیاکان خود را دوباره اعاده کند، مگر موفق نگردید و در سال 1049 م وفات یافت. بعداز او بین شهزاده گان غزنوی به خاطر کسب قدرت مجادله آغازگردید تا اینکه امیر عبدالرشید بن محمود قدرت را تصاحب نمود. در زمان این پادشاه یکی از افسران به نام «طغرل» مقام و منزلت عالی یافت و بنا به گزارش برخی از مآخذ و موصوف در خفا با سلجوقیان روابط برقرار کرده در برابر اعتماد ولی نعمت خود امیرعبدالرشید غدرکرد. به تاریخ 443 هـ (1051م) عبدالرشید را سر نگون و تمام اعضای مردینه سلطنتی را بغیر از فرخزاد، ابراهیم و شجاع که در معرکه حاضر نبودند، قتل نمود و خود به عنوان پادشاه بر تخت تکیه زد، ولی بعد از چهل روز توسط کسی به نام انوشتگین به قتل رسید و فرخزاد بحیث سلطان بر تخت جلوس نمود و مدت هفت سال و سه ماه حکم راند.در وقت فرخزاد شکوه و جلال از دست رفتۀ غزنویان بار دیگر به درخشش در می آید و در قلمرو دولت غزنوی عمرانات و رفاهیت احیا می شود. او درسال 1059 م پدرود حیات گفت و بجایش ابوالمظفر ابراهیم پادشا ه شد. او شالوده سلطنت غزنویان را از نو استوار کرد و با سلجوقیان

[1]-ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، ص 156
2- بارتولد، ترکستان نامه، جلداول، ترجمه کریم کشاورزی، تهران :1352، ص 553

پیمان صلح بست. ابراهیم مرد با درایت و حکمفرمای با تدبیر بود، در زمان او شعر و ادبیات به حداعتلا و شگوفایی خود رسید که با دورهٔ اول غزنوی همسری میکرد.

ابراهیم سعی میکرد که شکوه و عظمت گذشته دولت غزنه را از نواحیا کند و بدین منظور بخاطر استرداد ولایت تخارستان با دولت قراخانی جنگید ولی حاصلی نگرفت و سپس متوجه هندوستان شد و چندین بار بدانجالشکر کشید ولی موفق نشد و در سال 1088 م پدرود حیات گفت. بعد از وفات ابراهیم، مسعود سوم و فرزندان اش هر یک شیرزاد و ملک ارسلان به سلطنت رسیدند. ارسلان شاه کادیکه کرد تباه نمودن خانوادهٔ سلطنتی بود. از همین باعث بهرام شاه برادراندرش که خواهرزادهٔ سلطان سنجر سلجوقی بود، از ظلم برادر به نزد مامایش پناه برد و این واقعه باعث مداخلهٔ سلطان سنجر شد. اودر سال 1217 م به غزنی لشکر کشید و خواهرزاده اش بهرام شاه را به تخت نشاند. بهرام شاه تقریباً چهل سال پادشاهی نمود و در طول سلطنت خود تحت الحمایه سلطان سنجر باقیماند و مانند اسلاف خود به جهاد و پیکار هایی در هند نیز پرداخت، ولی مهم ترین واقعهٔ دورهٔ پادشاهی و ی درگیری با دولت نو ظهور غوری است، درسال 1148 م سیف الدین غوری پادشاه غور به عنوان انتقام برادرش قطب الدین محمد به غزنه لشکر کشید و بهرام شاه به خاطر تدارک قوا به پنجاب عقب نشینی نموده و در سال 1149 م به غزنه حمله و سیف الدین غوری را دستگیر و اعدام مینماید سر وی را به حضور سلطان سنجر به ری میفرستد. این رویداد تحقیر آمیز خشم و انتقامجویی علاء الدین حسین سلطان غور را بر انگیخت، اودر سال 1150 م به غزنه لشکر کشید و طی پیکار هایی برنیروی نظامی بهرامشاه غلبه کرد و بهرامشاه با مأیوسی به هندوستان متواری شد و علاءالدین هفت شبانه روز عروس شهرهای آسیا- غزنه را به آتش کشید و به صورت وحشیانه یی به قتل عام مردم پرداخت. به استثنای قبرسلطان محمود، سلطان مسعود و سلطان ابراهیم مقبره همه سلاطین غزنی را به خاک یکسان کرد. بعد از وفات بهرامشاه پسرش خسروشاه در سال552 هجری (1157م) به سلطنت رسید و مدت هفت سال فرمانروایی کرد. درین زمان سلطان سنجر اسیر و غزان به ماوراءالنهر دست یافتند، آنها لشکری را به غزنی اعزام داشته خسروشاه را به لاهور عقب راندند و بدین ترتیب شهر لاهور پایتخت دولت ضعیف غزنوی گردید. بعداز خسروشاه پسرش خسروملک به پادشاهی رسید و برمنطقهٔ کوچکی فرمانروایی کرد. دراین هنگام دولت غور مقتدر گشت و درسال1201 م غوریان غزها را از غزنی بیرون رانده و آخرین سلطان غزنویان - خسروملک را سرنگون کردند و بدین ترتیب دولت غزنه که یک وقتی از بزرگترین امپراطوری های آسیا بود ازبین رفت.[1]

1 - کلیفرد ادموند بوسورث، غزنویان متأخر، ترجمه عبدالوهاب فنایی، کابل 1367

امپراطوری سلجوقیها

یک عشیره دیگری از اوغوزها (قنق ها) خط السیر دیگری را اتخاذ نمودند و سر نوشت بسیار درخشانی نصیب شان شد. اینها که به زور از سرزمین های آبایی خود رانده شده بودند، به سوی جنوب به مناطق کشاورزی آسیای میانه (ماوراءالنهر) نزدیک شدند. دراین مهاجرت ها و یورشها قبایل «قنق» نقش اساسی داشتند که بعد ها به نام رئیس شان «سلجوقیها» خواندشدند. از اینکه سلجوقیها درتاریخ معادل ترکمن نامیده شده اند، بناً درمورد سلسله سلجوقی مفصل تر معلومات ارایه میداریم.

مؤسس این سلسله شخصی به نام «سلجوق» فرزند«دوقاق» یا «تقاق» بود. این شخص ملقب به «تیمور یالیغ» بوده بمعنی کمان آهنین رئیس یا عضو مهمی از قبیله «قنق» اوغوزهابود. مؤلف روضه الصفا درمورد ظهور سلجوقی چنین مینویسد:

چون سلجوق به سن رشد و کمال رسید. پدرش وقاق وفات یافت بیغو وی را مورد اعزاز و اکرام قرار داد و بعداً بنا بر گپهایی بر وی غضب کرده بر آن شد تا سلجوق را از بین بردارد. سلجوق از این مهم خبر شده با صد سوار و هزار و پنجصد شتر و پنجاه هزار گوسفند روی به دیار سمرقند نهاد و قاصدی به والی آنجا روان کرد که میخواهد دین اسلام را قبول کرده دراین ولایت سکنی گزیند. به این ترتیب سلجوق با اتباع خویش مسلمان شد و در ماوراءالنهر متوطن شد. دراین اثنا ایلچی کفار به طلب خراج که هر سال از ارباب جند می ستاندند، آمد. چون سلجوق از این امر آگاه شد، از این صورت استنکاف نمود، گفت که من راضی نیستم که مسلمان باج و خراج به کافران بدهند. بنأ ترکان آن حدود را جمع نموده و در مقابل آنها ایستادگی کرده والی جند و اهالی آن ولایت او را به مال و لشکر کمک نمودند، در این زد و خورد سلجوق مظفر گشت و علم دولت وی ارتفاع یافته ازاقطاع ترکستان مردم روی به درگاه وی نهادند و ملوک اطراف به امداد و التفات وی محتاج گشتند، چنانکه ابراهیم سامانی ازایلک خان منهزم شده به او پناه آورد. سلجوق ابراهیم سامانی را معاونت نمود، به سر ایلک فرستاد و بعدازمحاربه ایلک خان منهدم شد و رایت اقبال سلجوق سر به اوج عیوق کشید و نواحی بخارا را مضرب خیام دولت گردانید»[1]

بنا بر نوشته مورخین سلجوق قبل از سنه 985م با عشیرهٔ خود از قسمت اعظم قبایل «اوغوز» جدا شد و آمد و اردوگاه خویش را در ساحل راست سیحون علیا در حدود «جند» نزدیک «پرودسک» فعلی قرار داد. قبایلی که درین حادثه به همراه سلجوق آمدند و یا بعد ها به آنان پیوستند، «افراد سلجوق» و یا «سلجوقیان» نام نهادند. آنان مانند ترکان «قره خانی» دین مقدس اسلام را پذیرفته و بسیاری از عناصر تمدن بومی را جذب نمودند. این اتحاد عشایر اوغوز ها یعنی سلجوقیان به مرور زمان به «ترکمن ها» موسوم شدند. سلجوق و افرادش مورد حمایت امیر ساسانی قرار گرفته و به نوبهٔ خود از دولت سامانی دفاع نمودند.[2]

ترکمنها تحت ریاست سلجوق در قسمت «جند» و سواحل راست سیحون متحد شده و از دولت سامانی حمایت میکردند. بعد از وفات سلجوق پسران وی اسرائیل، میکائیل و بیغو این سیاست را ادامه میدادند. هنگامیکه بغرا خان پادشاه قراخان بخارا را فتح کرده امیر نوح پادشاه سامانی از بخارا گریخته از سلجوقی ها طالب کمک شد.[3]

---

1 - روضه الصفا، جلد، ص 237

2- بارتولد، ترکستان نامه، جلداول، ص 547

3- بارتولد، ترکستان نامه، جلداول، ص552

درین وقت بغراخان مریض شده خود از بخارا بیرون رفت. او هنگام بازگشتن عبدالعزیز بن نوح بن نصر را با یک اعلامیه به مثابه دست نشانده در بخارا گذاشت. از یک فقره بن الاثیر چین استنباط میگردد که بغرا خان در اثر حملۀ ترکمنها (سلجوقیها) عقب نشینی کرده، زیرا ترکمنها را نوح طرفدار خود ساخته بود. در هر حال، دیده میشود که ترکمن ها با اهل بخارا، لشکریان قره خانیها را که در حال عقب نشینی بودند، دنبال میکردند. گارد عقب سپاه از بین برد و سامان و اسباب آنها را تاراج میکردند بدین ترتیب در ماه آگست سال 992م امیرالنوح به کمک سلجوقی ها به بخارا برگشت و عبدالعزیز را از نعمت بصارت محروم ساخت. بغرا خان در حالیکه به ترکستان میرفت در عرض راه وفات یافت. [1]

اگرچه امیر نوح سامانی به کمک ترکمن ها سلطنت را باز یافت و بغرا خان از جهان درگذشت، اما درین وقت دولت سامانی نهایت تضعیف شده بود. برای تقسیم مناطق آنها نزاع بین ترکان قره خانی که صاحب ماوراءالنهر و ترکستان چین شده بودند و ترکان غزنوی که مالک خراسان گشته بودند، درگرفت. باید متذکر شد که هم سلطان محمود غزنوی و هم پادشاهان قره خانی همه از قبیلۀ «قایی» اوغوزها بودند، منتها قراخانیها آزاد بودند و با نیروی عشایر اوغوزی سلطنتی تشکیل داده بودند، اما اجداد سلطان محمود از بردگی به سلطنت رسیده و با استفاده از قشون کثیرالملله امپراتوری عظیمی را برپا نموده بودند. سلجوقیان ازین آشفته گی عمومی استفاده کرده منزل به منزل پیش آمدند (قبلا در سال 985م. اردوگاه بزرگی را در شمال شرقی بخارا در نوراتا برپا نموده بودند) پادشاه سامانی امیرنصر که به اتحاد سلجوق ها حساب میکرد و خواست با استفاده از فرصت پایه های دولت سامانی را مستحکمتر سازد. وی که در سال 1103م از امیرنصر برادر سلطان محمود غزنوی مغلوب شده و به طرف ماوراءالنهر فرار کرده بود، در همین سال از سلجوقی ها استعانت خواست سلجوقی ها آماده شدند تا با امیر سامانی یاری کنند. [2]

امیرنصر به یاری آنها لشکر غزنویها را به سرکردگی سباشی تگین در کرانه دریای زرافشان شکست داد و در تابستان همان سال ایلک خان پادشاه قره خانی را در نزدیک سمرقند منهدم و پراگنده ساخت و 18 تن از فرماندهان ایلک خان اسیر گردید. سرکردگان اوغوزها اسرای جنگی را به امیر سامانی تسلیم ندادند، بلکه آنها را در نزد خود نگه داشتند مقصد اوغوز ها ازین اقدام آن بود که تا ازین مدرک پول به دست بیاورند اما امیرنصر به اوغوز ها بدگمان گردیده، فکر نمود که آنها خیال دارند با ایلک خان داخل مذاکره شوند و بنابر همین اندیشه بیجا اوغوز ها را ترک کرد. اوغوز های سلجوقی که پایه های دولت سامانی را متزلزل امیرنصر را نسبت برخود بدگمان دیدند، بعد از این از کمک بدولت سامانی منصرف شدند بعد ازین واقعه ایلک خان متوجه سلاجقه شده خواست تا آنها را از بین بردارد. چون آن سلجوق ازین قضیه آگاه شدند، صلاح دانستند تا به مناطق صعب العبور بروند، بناً آنها به سرکردگی چغری بیگ داود با سی هزار سوار بسوی خراسان رفتند و بعد ازاین چندین بار باخانهای آل افراسیاب (قره خانیان) و خوارزمشاه و عاملین سلطان محمود به زد و خورد پرداختند. ابو الحارث ارسلان جاذب حاکم طوس بنابر فرمان سلطان محمود چندین بار برسر آنها تاخت و هر بار از سلاجقه شکست خود تا آنکه به سلطان نامه نوشت که ترکمنها بسیار قوی شده اند تا که شخص سلطان حضور نیاورد، آنان به کلی سرکوب نشده، بلکه نیرومندتر شده و تدارک کارشان دشوارتر خواهد شد. عبدالحی گردیزی مورخ همان دوره مینگارد: «و چون امیر محمود این نامه را بخواند تنگدل شد و نیز قرار نکرد و لشکر بکشید و اندر سنه تسع و عشر و اربعمائه (429) از غزنین حرکت کرد، سوی بست رفت و از آنجا بسوی طوس کشید و امیر طوس به استقبال آمد و خدمت کرد. و چون امیر محمود از وی بپرسید.

---

[1]- بارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیا مرکزی، ترجمه علی محمد زهما، ص 155

2- بارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیا میانه، ص 172

صورت حال ترکمنان در حقیقت باز نمود. پس امیر محمود رحمه الله بفرمود: تا قوجی انبوه از لشکر با سالاری چند با امیر طوس برفتند بحرب ترکمنان و چون به نزدیک رباط فراوه رسیدند اندر مقابل یکدیگر آمدند و ترکمنان دلیر گشته بودند، جنگ بپیوستند و لشکر چون چیره شد و برای شان ظفر یافتند شمشیر اندر نهادند و چهار هزار سوار معروف از ترکمنان بکشتند و بسیاری را دستگیر کردند و باقی به هزیمت رفتند سوی بلخان و دهستان و فساد ایشان دران ولایت سهل تر گشت.»[1]

اگرچه سلجوقیان از لشکر سلطان محمود شکست خوردند، ولی آرام ننشستند آنها بعد از مرگ محمود در سال 429هـ بار دیگر به جنگ های چریکی خود ادامه دادند. آنها در ماه رمضان سال 429 هـ نیشاپور را متصرف شدند. طغرل بیگ در نیشاپور به امر و نهی پرداخت برادر خود چغری بیگ داود را به حکمروایی «سرخس» فرستاد. طغرل بیگ مرد خوش قیافه و زبان آوری را بنام ابو اسحق فقاعی به دارالخلافه بغداد فرستاد و در نامهٔ خود گفته بود: «سلجوقیان چون فرزند یمین الدوله (سلطان مسعود) از راه بزرگواری و نیکوکاری منحرف و بکار فتنه و فساد دست به کار یافتند دست یغما در مسلمان ها و شهر ها بگشادند ولی با این همه بندگان امیرالمؤمنین هستند و شهر ها و بندگان خدا را نگهداری میکنند. این جماعت سنت دادگری را تأسیس کرده اند و بر قلهٔ شامخ برزگواری بالا رفته اند. رسم ستم را در نوردیدند و علامت های بیدادگری را بیکار گذاشتند.»[2]

درین وقت طغرل بیگ با قره خانیها و آلتون تاش خوارزم شاه آیین دوستی و مؤدت برقرار نمود. هنگامیکه سلطان مسعود برای سرکوبی بوری تگین (یکی از خان های قره خانی) از رود جیحون عبور کرد و به درهٔ صفانیان رسید، سلجوقیان به طرفداری بوری تگین برخواستند و از سرخس به طرف جوزجان حرکت کردند تا با خراب کردن پل بالای رود آمو، رابطهٔ سلطان را از قلمروش قطع نموده، قشون وی را تباه سازند. مسعود ناچار عقب نشینی کرد، بوری تگین به یاری ترکمن های سلجوقی تقریباً تمامی ماوراءالنهر تصرف کرد.

سلطان مسعود در سنه (426 هـ) لشکری را به سرکردگی ابو سعد عبدوس بن عبدالعزیز بر سر ترکمنها فرستاد. این لشکر در نزدیک فراوه با ترکمنان به جنگ پرداختند و شکست خورده مراجعت کردند این بار مسعود سپه سالار خود بکتغدی را با لشکر فراوان به سرکوبی سلاجقه فرستاد. لشکر غزنی وقتیکه به شهر «نسا» ایچی ترکمن ها پیغام گذارد «که ما بندگانیم و اطاعت داریم، اگر ما را بپذیرید و چرا خور ما پدید کنیم، ما دست ازین کار ها کوتاه کنیم و نیز کسی را از ما رنجی نباشد» بکتغدی سپه سالار غزنوی رسولان را با داشتی استقبال کرد و ایشان را گفت: «میان من و شما شمشیر است و اگر شما اطاعت دارید و فرمان برید کس خویش نزدیک امیر مسعود فرستید و این عذر از وی خواهید و سوی ما نامه آورید تا از شما باز شویم اگرنه ما به هیچ حال باز نشویم.»[3]

بدین ترتیب بکتغدی صلح را قبول نکرده بر سر ترکمن ها حمله نمود ولی درین پیکار بکتغدی شکست یافته گریخته به پیش سلطان آمد. این بار شخص سلطان عازم دیار سلاجقه شد، وی بنابر مشورت اعیان خویش نخست خواست با سلاجقه از در صلح و آشتی بیاید تا فتنهٔ آنها فرونشیند و بعد در فرصت مناسب آنها را بکلی رکوب نماید. بناً به آل سلجوق پیغام داد که هرآنچه در گذشته روی داد از سلطان نبود بلکه کار بعضی از امرای ملک بوده و دیگر از گذشته سخن نباید گفت چغری بیگ داود در جواب نامه گفت: «حالا سلطان مسعود در بارهٔ تلطف و تعطف بی نهایت ارزانی داشته سخنان دلپذیر گفته است و آنچه مقتضی مروت و انسانیت است بجای آورده، لیکن نمیدانیم که بعد ازین افعال او موافق اقوال خواهد بود یا نه. اگر دل مطابق زبان خویش داشته باشد ما در مقام اطاعت آییم تا خان ها ناریخته و رعایا در

1- عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، ص 192

2- بنداری، تاریخ سلسله سلجوقی، ص 8

2- زین الاخبار، ص 199

امان مانند و اگر به خلاف اینکه پیغام داده ظاهر گردد آنچه حق از عزّ و علا اراده فرموده باشد به ظهور خواهد آمد.

چون ایلچی جواب چوغری بیگ را معروض داشت، مسعود مسرور شده به والی مرو فرمان داد که بی تعلل بعد از عهد و میثاق هدایات مناسب به امرای ثلاثهٔ سلجوقی فرستاده دختر امیر سوری را به اینانچ بیگ و دختر امیر عبدوس را به عقد نکاح طغرل بیگ درآورد. چون پیغام مذکور به سلاجقه رسید که امرا به مراسم عروسی و طوی به مرو بیایند طغرل بیگ و چوغرل بیگ مخالفت کردند و هدایای مسعود را نگرفتند چون این خبر به سلطان مسعود رسید دل به جنگ نهاد.»[1]

سلطان مسعود که تحت تاثیر حملات چریکی سلاجقه قرار گرفته و از جانب دیگر از سوی بوری تگین و خوارزمشاه نیز حذر میکرد، تاسه سال جرئت ننمود که به سر سلاجقه حمله اساسی نماید. دراین سه سال ترکمنها در اطراف و اکناف لشکر غزنوی را متفرق ساخته، اموال و اسلحه آنها را غارت میکردند. دراین نبردها ترکمنها از همان تکتیک نظامی هون های قدیم استفاده مینودند. آنها سامان و لوازم خویش را به فاصله 120 میل از کمپ خود دور گذاشته با حملات ناگهانی دشمن را غافلگیر میکردند و اگر به قوه اساسی غزنوی ها بر میخوردند با جنگ و گریز عقب نشینی کرده در بیابان های بی آبی و علف دشمن را از پا درمی آوردند. بدین ترتیب آنها سباش تگین یکی از سرداران غزنویان را شکست دادند و بعداز فرار وی از رود جیحون تا نیشاپور برای سلاجقه کسلم شد. بعداز ده روز چغری بیک داود روی به هرات نهاد و آن شهر را مسخر گردانید. ابراهیم بن بنال قهرستان و گرگان را متصرف شد و بدین ترتیب بدون بلخ در تمام شهر های بزرگ خراسان به نام طغرل بیگ خطبه خواندشد. چون سلطان مسعود این خبر را شنید، شخصاً عازم بلخ شد تا در فرصت مناسب بر سر سلاجقه حمله نماید. سلاجقه از این امر آگاه شده درمرو به تعبیه لشکر پرداختند مسعود درسنه (430هـ) باهفتاد هزار سوار و سی هزار پیاده متوجه سلجوقیان شد چون چغری بیک این حال را بدید از مرو بیرون آمده در سرخس با طغرل بیگ یکجا شد و دیگر سلاجقه نیز با آنان پیوستند، وقتیکه مسعود به مرو رسید شهر را از سلاجقه خالی دید، بناً متوجه هرات شد و طغرل بیک به نیشاپور رفت و چغری بیگ مرو را دوباره تصرف کرد. این بار سلطان مسعود به نیشاپور بر سر طغرل بیگ لشکر کشید طغرل بیگ شهر را تخلیه کرد. دراین هنگام حملات چریکی سلاجقه بر قشون غزنوی ادامه د اشت سلطان مسعود فکر کرد اکنون که و طغرل بیگ گریخته بناً سرکوب نمودند. چغری بیگ آسان خواهد بوده بناً از نیشاپور به سرخس کشید. اما این بار چغری بیگ از عظمت وعدد لشکر سلطان نیاندیشیده، مال و منال خویش را به بیابان فرستاد و خود با لشکر جرار وارد«دندانقان» شده و به جنگ اساسی و فیصله کن با سلطان مسعود آماده گردید. قبل از شروع جنگ طغرل بیگ و دیگر سلاجقه نیز به میدان حرب واردشدند. بدین ترتیب، درماه رمضان سال 431 هـ جنگی عظیم بین هر دو لشکر روی داد. در نتیجه سلطان مسعود باآنهمه شان و شکوت و شمار قشون خود از ترکمنها ی سلجوقی شکست خورده ازمیدان دندانقان گریخت. طغرل بیگ درهمان میدان جنگ تاج شاهی برسر گذاشت شهر «مرو» را مرکز خویش انتخاب نمود. سلجوقیان هزیمتیان را تاکرانهرود آمو دنبال کردند. [2]

با پیروی سلجوقیها اوضاع تغییریافت. تمام قبا یل اوغوزان آسیای میانه و برخی قبایل صحرانشین ترک به تدریج به گردآنها جمع شدند. همه این مردم که به صدها هزار تن بالغ میشد به نام «ترکمنها » خواندشدند و همانند سایر قبایل و طوایفی که وارد ترکیب ترکمنها گشته بودند، نام اوغوز ها به تدریج ازدیاد ها رفت وعمدتاً در روایات و شجره نامه های

---

1 - روضه الصفا، ج، ص 248

2 - بارتولد، ترکستان نامه، ج 1، ص 637

قدیمی باقی ماند. درسده دوازدهم میلادی فقط به یکی از طوایف ترکمن (طایفه یی در حوالی بلخ میزیستند و در سال 1153م. علیه سلطان سنجر علم عصیان بر افراشتند) نام اوغوز ها اطلاق شده است.

طغرل بیگ پس از رفع تهدید غزنویان بانظم و ترتیب کامل پیشروی کرد. ابراهیم ینال به شهر های قهستان و گرگان مقرر گردید، به پسر کاکای طغرل ابوعلی حسن بن موسی بن سلجوق شهر های هرات، پوشنگ، سیستان و غور معین شد. متعاقب این امور ولایات شمالی افغانستان کنونی نیزدر سال 1039 میلادی بدست سلجوقیها افتاد. طغرل بیگ بعداً در اوضاع خورزم نموده وضع خود را برای پیشروی دراین جهت تأمین کرد. درسال 1043 میلادی دشمن قدیمی خود «شاه ملک » راکه از طرف غرنویان به صفت فرمانروای جند منصوب شده بود، برانداخت. شاه ملک را تا مکران تعقیب نموده تا آنکه شاه ملک در آنجا محبوس شد و بمرد. در این وقت سلطان مودود جهت پس گرفتن بلخ به آن حدود لشکر کشید، اما چغری بیگ لشکر غزنوی را قبل از اینکه به بلخ برسد، در راه منهدم نموده مودود طی معاهده یی بلخ را به سلجوقیان گذاشت. بعد طغرل بیک به اتفاق برادرش چغری بیگ ری را تصرف کرد و از آنجا غنایم بسیار بدست آورد و اطاعت قزوین را به شرط پرداخت هشتادهزار دینار پذیرفت. اوبااستفاده از مخالفت ها و نفاق داخلی «آل بویه» شهر های همدان، کرمان، سیستان، دینور، صامره، حلورن را فتح کرده، قسمتی از قشون سلجوقیها تا خنانقین به داخل بین النهرین پیشروی کردند. ابوکالیجار فرمانروای آل بویه نتوانست جلو پیشروی سلجوقیها را بگیرد. بعداز مرگ او، طغرل بیگ تبریز، ققفاز و دیار بکر را بدست آورد.

طغرل بیگ یکی از پادشاهان مقتدر عصر خود بود که وحدت سیاسی ایران بعد از ساسانیان بدست او انجام یافت. او در سال 443 هـ به دعوت رئیس الروسای خلیفۀ بغداد به آن شهر داخل شده، ملک رحیم دیلمی را گرفته به فرمانروایی آل بویه خاتمه داد و تمام اموال و خزاین آل بویه را تصرف نمود. درین هنگام وی ارسلان بساسیری را که به حمایت خلیفۀ فاطمی مصر وارد بغداد شده و خلیفۀ عباسی را مجبور به فرار کرده بود شکست داده، خلافت را بار دیگر به آل عباس برگردانیده و خلیفه توسط عمیدالملک کندری و وزیر طغرل بیگ نجات داده شد و بدین ترتیب خلیفۀ عباسی در سال 451 هـ وارد بغداد شده بر مسند خلافت نشست.[1]

بعد از وفات طغرل بیگ وزیرش عمیدالملک کندری برادر زادۀ وی سلیمان بن چغری بیگ داود را بر تخت نشاند، زیرا خود طغرل بیگ به جانشینی وی وصیت کرده بود. ما امرای دیگر به پسر دیگر چغرل بیگ «آلپ ارسلان» را به پادشاهی برداشتند. آلپ ارسلان بعد از بدست گرفتن امور مملکت، یکی از فضلای مشهور خراسان خواجه نظام الملک طوسی را که مردی دانشمند و با تدبیر بود به وزارت برداشت. آلپ ارسلان به یاری وی امپراطوری وسیع سلجوقی را نظم و ترتیب داد و خود به فتوحات مشغول گردید وی از راه نخجوان به شهر های سواحل بحیرۀ خزر متوجه شد، پادشاه ابخاز بقرا، ین گیورکی درخواست صلح کرد و دختر خویش را به سلطان داد. وی در سال 463 هـ متوجه شام شده شهر های رها و حلب را تصرف نمود.[2] یکی از کاروایی های شگرف آلپ ارسلان نبرد وی با امپراطوری روم شرقی است درین جنگ که در میدان «ملازگرد» روی داد، آلپ ارسلان با پانزده هزار سوار خود، قشون دوصد هزار نفری امپراطور روم رومانوس دیوجانوس را از بین برده و شخص امپراطور را اسیر گرفت و بعدا با عقد معاهده وی را آزاد ساخته و دختر وی را به ملک شاه پسرش گرفت.[3] آلپ ارسلان در سال 1064 و 1065م سوقیاتی به

1- تاریخ سلسله سلجوقی، ص 214
2- همین کتاب، ص 214
3- بارتولد، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی، ص 257

خوارزم، بلخ و ترمز نمود، فرمانروایان این ولایات خود را به وی تسلیم کردند. در سال 465 هـ (1072م) با قشون دوصد هزار نفری به ترکستان لشکر کشید و مصمم بود که سلطنت قراخان ها را براندازد، ولی این لشکر کشی با ناکامی مواجه گردید، زیرا آلپ ارسلان بعد از عبور از جیحون از دست یوسف قلعه دار مجروح و کشته شد و در مرو نزدیک یک گور پدرش دفن گردید.(1)

بعد از وفات آلپ ارسلان پسرش ملک شاه به سلطنت رسید. او مانند پدرش نظام الملک را وزیر خود ساخته در ساحه نظامی، سیاسی و فرهنگی مانند آلپ ارسلان رفتار کرد. او ترکستان (ماوراءالنهر) را فتح نموده و به حمایت ادب دری پرداخت نظام الملک وزیر او مدارس متعددی بنام نظامیه در بلخ، مرو، نیشاپور، پوشنگ، هرات، اصفهان، بصره، آمل، موصل، و بغداد ساخته و بزرگترین دانشمندان عصر را به تدریس درین مدارس موظف نمود و هم کتاب مشهور سیاست نامه را تألیف کرد. امیر معزی شاعر معروف همین پادشاه را مدح گفت و حکیم عمر خیام «تاریخ جلالی» را به فرمان او نوشت. ملک شاه در جهانداری، ادب پروری و فرهنگ دوستی، سلاطین غزنی را پیروی مینمود.(2)

مناسبات حسنه و دوستانه پادشاه و وزیر (ملکشاه و نظام الملک) دیری نپایید. بنابر توطئه دشمنان نظام الملک ملک شاه بر وی خشم گرفت تا آنکه نظام در سال 485 هـ در عرض راه توسط فداییان اسماعیل کشته شد و ملک نیز بعد از 18 یوم از وفات وزیر با بدبیرش درگذشت.

ایام سلطنت طغرل بیگ، آلپ ارسلان و ملک شاه از ادوار پرشکوه و طلایی سلطنت ترکمنهای سلجوقی است. درین سال ها سرداران سلجوقی تنها به تصرف خراسان و ایران اکتفا نکرده، در جنگ های استیلاگرانه جدید مناطق ماورا قفقاز، عراق، سوریه، ماوراءالنهر و بعضی از مناطق آسیای صغیر را به تصرف خود در آوردند و دولت سلجوقی در نیمۀ دوم قرن پانزدهم میلادی به یکی از نیرومندترین دولت های جهان آنروزی مبدل گردید. ملک شاه چهار پسر داشت: برکیارق، محمد، سنجر و محمود. بعد از ووفات ملکشاه امپراطوری مقتدر سلجوقی رو به انحطاط گذاشت. پسران ملک شاه به خاطر بدست آوردن تاج و تخت به زد و خورد هایی خونین پرداختند و ملک را عرصۀ تاخت و تاز خود قرار داده شیرازۀ مملکت را گسیختند. در نتیجه «برکیارق» فرزند بزرگ سلطان بعد از جنگ های شدید بر برادر غالب شده بر سلطنت نشست. اما کار مملکت از دستش رفته بود. در وقت وی کاکایش تتش فرزند آلپ ارسلان در دمشق عصیان کرد و خطه خراسان نیز بین دو پسر آلپ ارسلان: بوری برس و اورغو دست به دست میگشت و نیز برادرش سلطان محمد که در گنجه بود به وی عصیان کرد. بدین ترتیب شهزادگان سلجوقی در هر جایی که توانستند دولت های مستقلی را تشکیل دادند. مثلاً در سال 1041م کرمان، در 1049م شام، در سال 1077م آسیای صغیر و در سال 1117م عراق و کردستان همه دولت های مستقل سلجوقی اعلام کردند. تا آنکه سلطان سنجر سلجوقی که در سال 490هـ از طرف برادرش برکیاق به فرمانروایی خراسان منسوب شده بود، از همه پیشی گرفت و سلطان شد. وی برادرزادۀ خود محمود بن محمد بن ملکشاه حکمروای عراق را منهدم و تابع خود ساخت و حکومت عراق را دوباره بوی داد.

حاکم سمرقند محمد بن سلیمان قره خانی را اسیر و بعد به حکومت آنجا گماشت و خوارزم را به آتسیز بن نوشتگین غرچه داد و تمام قلمرو سلجوقی را از نو سروسامانی بخشید. سلطان سنجر به طرفداری خواهرزاده اش بهرام شاه غزنوی در غزنی لشکر کشید در سال 1117م اردوی سی هزار نفری غزنه را شکسته ارسلان شاه غزنوی را خلع و بهرام شاه به مثابه دست نشاندۀ خود به سلطنت نشاند و آتسیز خوارزم شاه را چندین بار شکسته بعد

---

[1]- غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص 127

2 - اقبال، عباس، وزارت درعهد سلاطین بزرگ سلجوقی، دانشگاه تهران 1337، ص153

ببخشید ولی آتسیز از پا ننشست تا آنکه قراختائیان را برای برانداختن سنجر تشویق کرد. در سال 1152م در حدود جیحون جنگ خونین بین سلطان سنجر و قراختائیان به وقوع پیوسته و درین نبرد خونین سنجر بیشتر از سی هزار کشته داده و تعدادی زیاد اسیر شدند. ازین شکست سخت، شکوه وی نقصان یافتن و اندوخته های وی تلف شد. سنجر بعد به جانب عراق رفت و توسط برادرزاده اش مسعود سلجوقی استقبال شد. درین انجام علاءالدین جهان سوز دولت غوری را دولت مستقل اعلان کرد و باجی را که آن زمان به سنجر میپرداخت، باز گرفت. سلطان سنجر با کمک مسعود لشکری فراهم آورده به «فیروز کوه» لشکر کشید. علاءالدین به دفاع پرداخت اما سنجر وی را در حدود «اوبه» مغلوب نموده و خودش را اسیر گرفت. علاءالدین غوری اگرچه مرد عصبانی و قهاری بود، ولی از سوی دیگر ظریف طبع و شیرین سخن و شاعر نیز بود، بناً سلطان او را همنشین و ندیم خویش ساخت و بخش های فراوان بدو ارزانی داشت. چنانکه علاءالدین غوری در یکی از مجالس بزمی که سنجر بد به وسله داده بود چنین گفت:

بگرفت و نکشت شه مرا در وصف لیکن
هـــرچند بدم کـــشـــتنی از روی یقین
وانـــــگه به طبق میـــدهـدم در ثـمین
بخشـــایش و بخششم چـنان کرد و چینین

و عاقبت وی را دوباره ملک غور و مضافات آن مقرر کرد.[1]

تشکیلات اداری دولت سلجوقی در اوایل بسیار ساده و مختصر و مطابق ویژه گیهای نظام قبیلوی بود، بناً قبایل و طوایف ترکمنها صادقانه از اوامر روسا و سر کردگان خود اطاعت میکردند. ولی بعدها به ویژه در دورۀسلطان سنجر سیستم بوروکراسی در دربار سلجوقی مسلط شده قبایل و عشایر ترکمنهاکه به اتفاق سرداران خود وارد خراسان و ایران شده بودند، به هیچ وجه نمیخواستند، به زندگی اسکان یافتن تن دهند و تابع سیستم بروکراسی حکومت و اداره باشند. ولی نمایندگان دستگاه اداری دولت سلجوقی مایل بودند که دستجات و عشایر ترکمنها را جز «حشم» و «رعیت» بشمارند و ایشان را تابع سازمان و نظام هایی که در زمان سلاطین پیشین برای حشم موکب از بندگان زرخرید و ترکها وجود داشته، بسازند. ازاین جهت عقیده نظام الملک درباره ترکمنان شایان توجه است: «ازفرزندان ایشان (ترکمنان) مردی هزار را نام باید نبشت و بر سیرت غلامان سرا، ایشان را میباید داشت که چون پیوسته در خدمت مشغول باشند، آداب سیلح و خدمت کنند و آن نفرت که در طبع ایشان (به دودمان حاکم) حاصل شده است بر خیزد و هر وقت که حاجت آید پنج هزار و ده هزار بخدمتی که نامزد شوند برنشینند به ترتیب غلامان و ساز ایشان، تا ازاین دولت بی نصیب نباشد و ملک را محدث حاصل آید و ایشان خوشنود باشند.» [2]

اما ترکمنان صحرانورد که بطور آزاد و بدون قید زندگی کرده بودند، زیربارتعبد و غلامی سلاطین و نمایندگان و روکراسی نرفته، نمی خواستند از زندگی صحرانشینی و آزادی دست بکشند. البته بزودی میتوان درک کرد که تبدیل فرزندان صحاری و استپاها به غلامان درباری کاری چندان آسان نبود و وفق دادن منافق مردم اسکان یافته بامنافع اینها امری پس دشور بوده است.

سلطان سنجر آخرین شاه مقتدر سلجوقی این ویژه گیهای نظام قبیلوی ترکمنها غز را درنظر نگرفته، تلاش داشت تا بنا بر مشوره های وزرا و مشاورین خویش، طوایف و عشایر ترکمنها را زیر تسلط نظام بروکراسی دولت خویش قرار دهد. این بود که در فرجام با حوادث خطر ناکی مواجه شد که باعث تباهی وی ومملکت گردید. سلطان سنجر طی یک جنگ

---

[1]- غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص 131
2- نظام الملک، سیاستنامه، ص 131

مختصر ازترکمنهای غز که در نواحی بلخ در حدود چهار هزار خانواده زیست داشتند، شکست خورده خودش با ملکه اسیر شد. وی مدت چهار سال در نزد غزها بود. (1)

وقتیکه سلطان سنجر اسیر شد، قشون وی متفرق گردیده وضع مملکت آشفته شد. برخی از امرا برادر زاده سنجر «سلیمان»را حاضر کردند که جانشین سنجر شود، اما وی در کارهای مملکت پیروز و رستگار نشد، بناً به ری و سپس به بغداد رفت امرا و سپاهیان محمود خان را به پادشاهی برداشتند، او در نیشاپور به تخت نشست درحالیکه در عراق سلطان محمد بن محمود محمد بن ملکشاه حکومت میکرد.

سلطان سنجر در سال 551 هـ بعد از اینکه ملکه اش وفات نمود، به کمک امیر قماچ به ترمز فرار کرد و چندی در آنجا ماند تا لشکر پراگندهٔ وی که در اطراف و اکناف متواری بودند، بدو بپیوندند. آنگاه عازم پایتخت خود شهر «مرو» شد و پس از ورود به مرو و دیدن ویرانی های حیرت آور و آشفتگی و خرابی اوضاع و بد حالی مردم مفلوک و بیچاره آنجا چنان متأثر و دلشکسته گردید که دست از حیات بشست ویا بقول خواندمیر در «حبیب السیر» : «غم و اندوه بر مزاج شریفش مستولی گشت و این معنی منجر به مرض شد، در بیست و پنجم ماه ربیع الاول سنه 522 هجری در گذشت» (2) این بود سرنوشت آخرین پادشاه سلجوقی که در پایان سلطنت پر شکوه و با عظمت مدت ها در بی خانمانی و اسارت و بدبختی به سر برد و با وضع رقت باری جهان را بدورد گفت.

«مؤرخان بطور عموم سلطان سنجر سلجوقی را پادشاه دلاور و دادگستر و مقتدر و بلاخره مهربان و جوانمرد دانسته و نوشته اند که عامهٔ مردم به درجه او را دوست میداشتند که تا یک سال بعد از مرگش در مساجد و منابر نام او را در خطبه ذکر میکردند و این در حقیقت یک نوع احترام خاص است که نظیر آنرا کمتر میتوان یافت.»(3)

بعد از وفات سلطان سنجر اگرچه دولت سلجوقیان چند سالی در خراسان دوام آورد، ولی ممکن به ملک الطوایف تقسیم شده بود. غزان که در مقابل سنجر عصیان و وی را اسیر نموده بودند، شهر ها و دهات را غارت میکردند، آنها در سال 1187م سلسلهٔ سلجوقی کرمان را برانداختند و باقیماندهٔ غزنویان را از میان برداشتند تا اینکه دولت غوری جای هردو دولت غزنوی و سلجوقی را در خراسان گرفت و در شمال دولت خوارزمشاهی ظهور نمود.

«بنابر تحلیل بارتولد ترکمنان سلجوقی برخی کار هایی انجام دادند که با سیاست تمرکز طلبی دولت های فیودالی پیشین لطمه وارد کرد که ناشی از فرهنگ ویژه نظام قبیلوی و وجود نیروی فعال گریز از مرکز درین نظام اخیر الذکر بوده است. از آن جمله اینکه در نظام فیودالی متمرکز، سلطنت مطلقه یعنی پادشاهی واحد که آمر و ناهی مطلق در امور ملک و دولت باشد، امریست عادی و حتمی؛ ولی این مطلقیت قدرت شاه برای صحرا نشینان ترکمن بیگانه بود و از نظر ایشان امپراتوری ملک همه خاندان خان و یا حتی ملک همه قبیله بوده است. این حقیقت که در آغاز کار سلجوقیان در آن واحد در برخی از بلاد خراسان به نام طغرل بیگ خطبه خوانده میشد. و در برخی شهر های دیگر بنام برادر او چغری بیگ داود، خود نشان میدهد که ترکمن ها در بدو امر تا چه حد با فکر وجود سلطان واحد و مطلق بیگانه بوده اند. اساس فیودال و جنگ های خانگی که مولد اجتناب ناپذیر آن همین اساس وجود عدم مطلقیت بود، در دولت سلجوقیان و قره خانیان بسط و توسعه فراوان یافت.»(4)

در دورهٔ سلجوقی دربار و تشکیلات دولت شکل ساده تری بخود گرفت و تجمل پرستی از بین رفت، زیرا نخستین سلاطین سلجوقی همه اشخاص عادی و ساده بودند.

1- غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص .127

2- خواندمیر، حبیب السیر، تهران، 1346، ص 98

3- رفیع حقیقت رفیع، نهضت های ملی ایرا ن، مجله ارمغان، شماره چهارم دوره چهل و چهارم، 1354، ص 8

4 - جلال الدین صدیقی، تشکیل ملیت ترکمن. ملیت های برادر، ش 14 سال سوم 1362 سوم، ص 68

چگونگی لباس رکن الدین طغرل بیگ هنگامیکه نیشاپور را در سال 1038م مسخر مینمود، به تفصیل در تاریخ بیهقی ذکر است.[1] و یا اینکه در زمان شکست و عقب نشینی ترکمن ها در یک از نبرد ها، طغرل بیگ برای چندین روز کفش موزه را از پای و تن خویش بیرون نکشیده بود. بناً رهبر و لیدر ترکمن ها که از نگاه لباس و پوشاک از سایر قهرمان های این مردم هیچگونه فرقی نداشت و با تمام زحمات آنها شریک بود، دشوار بود، دفعتاً مانند سلطان محمود و یا مسعود اعلان مطلق العنانی نماید. در دوره سلجوقیان دیوان صاحب حرس اهمیت و ارزش خود را از دست داد، حتی دیوان برید «وزارت مخابرات» از ذیل دیوان ها حذف شد و لشکر سلجوقی از 500000 به 200000 تقلیل یافت.

عهد سلجوقیان از نگاه انکشاف، وضع اقتصادی، توسعۀ تجارت قابل توجه است، درین عهد سیستم اقطاع رواج بیشتری یافت. سلاطین و امرای سلجوقی در تشویق دانشمندان و ادیبان از دولت غزنی پیروی میکردند. به قرار گفته رنه گروسه نقش فرهنگ سلجوقیان بسیار برازنده بوده است، زیرا که «سلجوقیان این ترکمنانی که سلطان ایران و خراسان شدند، ایران را ترک نکردند و آنها بودند که با اشتیاق و میل خودشان را ایرانی و خراسانی نمودند و مانند پادشاهان دیگر فرهنگ معارف ایران و خراسان زمین را حراست و پاسداری کردند. » به تأیید این قول رنه گروسه باید گفت که توجه سلجوقیان به فرهنگ سرتاسری دری به حدی بود که سلطان علاءالدین غوری که در افغانستان دست به آتش سوزی و ویرانگری زده بود، هنگامیکه به دست سلطان سنجر سلجوقی اسیر افتاد و از آن جاییکه خود شاعر زبان دری بود، به عنوان شاعر دربار سلجوقیان به مقام بلندی دست یافت و از برکت همین شاعر بودنش بود که با سرودن ابیات مدحیۀ زیر توانست خودش را آزاد نماید و مجدداً به غور برگردد و به مقام سلطنت غوریان باز تکیه زند. آن ابیات بدین قرار است:

ای خـاک در سـرای تو افسر من　　　وی حلقه بندگی تو زیور من
چون خاک کف پای ترا بوسه زنم　　　اقبال همی بوسه ند بر سر من[2]

در طول جنگها و یورش های سلجوقیان عدۀ کثیری از ترکمن ها به سرزمین های فتح شده، به ویژه به خاور میانه (آذربایجان، ارمنستان، آسیای صغیر و برخی مناطق عراق و سوریه) مهاجرت نمودند. ازین میان ترکمن هایی که در آسیای صغیر جابجا شدند، بعد از شکست سلجوقیان در خراسان وایران و عراق نیز به سر قدرت ماندند، در هنگام حملۀ مغل برخی از قبایل دیگر ترکمن نیز به آسیای صغیر مهاجرت کردند. پسان ها این قبایل تازه وارد ترکمن به صحنه سیاست ظاهر شدند. شاه سلجوقی آسیای صغیر در اوایل قرن سیزدهم برای «آلپ طغرل» یکی از سرداران ترکمن ساحه کوچکی را در سرحد امپراطوری بیزانس داده و در عوض از او تقاضا نمود تا از سرحدات دولت سلجوقی حراست نماید. دیری نگذشت که آلپ طغرل مستقل شد، ساحه نفوذ خود را توسعه داد. فرزند وی «عثمان» در سال 1281م رئیس قبیله خود گردیده، دولت جدید را که بنام وی مسمی گردید، تأسیس نمود، اولادۀ عثمان بعد از مدت کوتاهی شهر بورسه را در شمال غربی آسیای صغیر را تصرف کرده مرکز حکومت خود قرار دادند. ترکمن های عثمانی بعداً به فتح سواحل شرقی بحیرۀ مارمورا و نیم جزیرۀ بالقان توفیق حاصل کرده و شمال افریقا را مسخر و امپراتوری بیزانس را سقوط دادند و سپس شبه جزیره کیمیه را تصرف در اروپا تا اکراین و پولند و در افریقا از مصر تا مراکش و در آسیا تا ایران متصرف شده امپراطوری عظیمی را در سه بحر اعظم ایجاد نمودند که تا سال 1922م دوام نمود. از اینکه ترکمن های مذکور در آسیای صغیر و اروپا سلطنت کرده اند، درین جا به سخنان ذکر شده بسنده میکنیم.[3]

---

[1]- جلال الدین صدیقی، تشکل ملیت ترکمن، ص 68

[2] - جلال الدین صدیقی، تشکل ملیت ترکمن، ص . 68

3 ــ ایضا، ص 68.

بعدها بخشی از ترکمنها از آن هم فراتر رفته، حتی به اراضی مصر و حبشه نفوذ نمودند، از آنجمله «آل طولون» مدت مدیدی در مصر و شمال افریقا سلطنت کرده و در آنجا مضمحل گردیدند. بخش قابل ملاحظه دیگری از ترکمنها به رهبری خانهای خلج - یکی از قبایل ترکمن در قران دوازهم میلادی وارد هندوستان شده در جلگه های حاصل خیز سند و گنگ مسکن گزیدند که پسانتر درین مورد نیز صحبت خواهیم کرد.

بدین ترتیب، یکی از قدیمی ترین اقوام ترکمن (سلجوقیها) که در سده های دهم و یازدهم میلادی در راه تکوین و تکامل گام گذاشته بودند، قبل از اتمام این پروسه متلاشی گشتند، فقط قسمت کوچکی از ترکمنها در آسیای میانه به نام و هویت «ترکمن» باقی ماندند؛ ولی اکثر آنان به خاور نزدیک، هندوستان، اروپای شرقی و جنوبی، شمال افریقا و مناطق دیگر رفته در آنجا اسکان گزیدند آنان با بو میان در آمیخته و در آنها حل شدند. بخشی از ترکمنها که در قرن یازدهم میلادی و بعداز آن در آسیای میانه (ترکمنستان، افغانستان، ایران) باقی ماندند، از بوته آزمون تاریخ مستحکم و مقاوم بیرون آمدند و خلق ترکمن امروزی از آنان بوجودآمد.

ترکمنهای سلجوقی، بعداز اضمحلال امپراطوری وسیع سلجوقی نیز در برخی از نقاط خراسان، خوارزم، ایران، شرقی نزدیک و آسیای صغیر به سلطنت های کوچک ادامه دادند که در ذیل مختصراً در مورد آنها نگاشته می شود:

الف: سلسله کرمان: بانی این سلسله ملک قاورد بود که 146 سال دوام یافت. جانشینان قاورد: سلطان شاه، توران شاه، ایران شاه و ارسلان شاه بودند. این سلسله از سال 1041 م تا 1187 م در کرمان و نواحی آن سلطنت کردند.

ب: سلاجقه غوریا غوریان: این سلسله از سال 1147 – 1215 م به مدت 67 سال در خراسان سلطنت کدند و مرکز شان در فیروز کوه غوربود. مشهور ترین سلاطین این سلسله سیف الدین و علاءالدین جهان سوز بودند. (1)

ج: سلاجقه خوارزم یاخوارزمشاهیان : بانی این سلسله قطب الدین محمد حاکم خوارزم از طرف سلطان سنجر بودکه به لقب خوارزمشاه ملقب گشت. اینها نخست در خوارزم، خیوه و بخارا مسلط شده و بعد از چین تابغداد حکومت میکردند. خوارزمشاهان از سال 1138 م تا1216 م سلطنت کردند و آخرین پادشاه این سلسله سلطان محمدخوارزمشاه در جریان هجوم مغول مقاومت نیاورده در جزیره آبسکون وفات یافت و حاکمیت این سلسله نیز پایان یافت. این شاهان مشهور این سلسله آتسیز، ایل ارسلان تکش و محمدخوارزمشاه بودند.

د: سلسله بور: بانی این سلسله توغ تگین نام داشت، از سال 1103 تا 1153 م 52 سال در دمشق و اطراف آن حکومت داشتند.

و: سلاجقه ارمنستان: بانی این سلسله «سوکمان قطبی» نام داشت. این سلسله 108 سال (1100 -1207 م) در ارمنستان حکومت کردند.

ز: سلاجقه روم : این سلسله از وقت آلپ ارسلان « درایکونیوم، قونیه درآسیای صغیر بوجود آمدندو بیشتر در اناطولی حکومت داشتند. آنها بعدها شهزاده نشین «کاپادوکیه» را نیز تصرف کردند و در سال 1242 م میلادی از سپاه مغلها شکست خوردند، تا اینکه کشور ایشان بدست عثمان مؤسس سلسله عثمانی ها برا انداخته شد. (2)

---

[1]- بهاو الدین بازرگان؛ کرونولوژی تاریخ ایران، تهران، ص 12

[2]-- بهاو الدین بازرگان؛ کرونولوژی تاریخ ایران، تهران، ص 115

ترکمن ها در سده های
13- 16 میلادی

طوریکه قبلاً دیدیم، ترکمنها در زمان حرکت سلجوقیان به ماوراءالنهر، خراسان، خوارزم، فارس، عراق، آذربایجان و آسیای صغیر منتشر شدند، اینها ازطوایف و قبایل اوغوزها مانند: سالور، یارز، بیات، چودیر، قایی، قنیق، قرقین، ایگدیر، توتورغا، بگدلی و دیگران بودند. بعد از اضمحلال امپراطوری سلجوقیان بسیاری آنان بطور عمده زندگی اسکان یافته اختیار نموده و در عین اشتغال به مالداری به کشاورزی نیز میپرداختند و متناسب با این وضعیت آنها به کشاورزان (اسکان یافته) و چارواها (کوچ نشینان) تقسیم میشوند. این قبایل اوغوزی هنگام گذار به زندگی اسکان یافته به جهت آنکه در جوار خراسانی ها و خوارزمیها میزیستند، در پروسه کار و زحمت با آنان نزدیک و خویشاوند شدند. این نزدیکی تأثیر خود را بر شیوه تولید، نحوه زندگی، فرهنگی و زبان آنان بجای نهاد اوغوزها پیشه وری و زراعت را از خراسانی ها فرا گرفتند.

خراسانیها نیز به نوبه خود خیلی چیزها (به ویژه در زمینه مالداری) ازآنها کسب نمودند. بدین ترتیب، اقوام کشاورزو دامدار صحرانشین از طریق خویشاوندی و نزدیکی یکدیگر را در عرصه تولید و تمدن غنی تر ساختند.

بخش قابل ملاحظه یی از ترکمنها بعد از سقوط سلجوقیان به خدمت غوریان و خوارزمشاهیان در آمدند. در زمان غوریان قبایلی از اوغوزها به غور و سیستان و زابل مهاجرت نمودند که از میان اینها محمدبختیار نامی از قوم «خلج» (قلچ یا قال آج) ظهور نمود. این مرد نخست در خدمت سلطان شهاب الدین غوری انتظام داشت و در اثر خدمت لیاقت و دلاوری خود بزودی به منزلت امیری رسید. «یکی از امراء صاحب اختیار سلطان شهاب الدین، محمد بختیار را به موضع «اوده» فرستاد و او از آنجا مال فراوان به چنگ آورد و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب مرتب داشته، اسبان خوب بر طویله بست و چند نوبت در مصاف جنود هنود آثار شجاعت و مردانگی به ظهور رسانیده اقطاعی سنگین به او ارزانی داشته و آوازه شجاعت و سخاوت وی اشتهار یافته، اقوام خلج از اطراف بلاد به خدمتش مبادرت نمودند وصیت بهادری او به قطب الدین ایبک رسیده از برای وی تشریف و خلعت فرستاد. محمد بختیار بدان نوازش مستظهر شده بحدود ولایت بهار چندان نوبت تافتن کرد و چون بر آن مملکت استیلایافت، غنایم فراوان ا ز آنجا گرفته، پیش قطب الدین آیبک بدهلی برد. »[(1)]

بدین ترتیب، محمدبختیار هر روز نیرومند تر شده میرفت تا اینکه در سمت شرقی ولایت بهار، دولت محلی «لکمیر» را برانداخت و خزاینی را کی طی سالیان دراز پادشاه آن منطقه اندوخته بود، تصاحب نمود و شهر «لکنو» را مرکزخویش قرارداد. در آن آوان از قوم «خلج» در حدود ده هزارخانواده به گرد وی جمع گردیدند.[(2)]

بنابر نوشته برخی دانشمندان، خلج ها یاخلجی ها یکی از عشایر ترکمنها بودند که درسده چهارم هجری نیز در بین سیستان و هندوستان مستقربودند. در کتب جغرافیه وتاریخ واژه «خلج ها» هم به معنای محل و هم به معنی نام قوم هر دو آمده است. اصطخری در چند

---

[1]- روضه الصفا، جلد چهارم، ص 646

2- شجره تراکمه، ص 56

جا این کلمه را ذکرکرده و در جایی ازالمسالک المالک چنین نوشته است: «فاما الغنم فان اکثر ها یجلب الیهم من بلاد الغزنیه و من غور و الخلج صنف من الاتراک و قعوا فی قدیم الایام الی الارض التی بینن الهند و نواحی سیستان فی ظهرالغور و هم اصحاب نعم علی خلق الاتراک و زیهم و لسانهم.»[1]

درمورد خلجها در کتب قدیمی از قبیل صورت الارض ابن حوقل، معجم البلدان ابن خردادبه، در مراصدالاطلاع یا قوت حموی، در تاریخ ابن بطوطه، تاریخ العتبی، تاریخ یمینی، تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی، حدودالعالم و طبقات ناصری مطالبی مطرح شده و «خلج» بمثابۀ نام جای، محل و قوم بکار رفته است. مؤلف برهان قاطع مینویسد: «خلج طایفه یی باشند از صحرا نشینان ترکان » [2] داکترمعین درحاشیه همان کتاب نوشته است: نام قبیله ترک و اسم ترکی آن بدون شک «قلچ» است، این قبیله ازقرن چهارم در جنوب افغانستان بین سیستان و هند ساکن بوده اند. ابن اثیرنیز در «الکامل» ذکر افغان و خلج را آورده است.[3]

برخی از مورخین گفته اند که خلجیها ترکهایی بوده اندکه زبان خود را از دست داده اند. مؤلف تاریخ فرشته جایی که از نسب افغانها صحبت میکند، خلج را از افغان تیره جداگانه میداند. [2] درشجره تراکمه در باره نسب خلج ها حکایت مبسوطی موجود است که مطابق آن خلجها یکی از اقوام اوغوزها اند. بارتولد «جغرافیای تاریخ ایران» مینویسد: «شکل خواندن کلمه خلج از روی اشتقاقی است که رشیدالدین و بعضی ازمولفان ترک ذکرمیکنند.»

بدین ترتیب، به نظر پژوهندگان اقوام غلجایی، هوتکی و ابدالی که اکنون در افغانستان زندگی مینمایند و به زبان پشتو تکلم میکنند، اجفاد همین خلجهای قدیم اند که اصلاً طایفه یی از اوغوزها (ترکمنها) بوده اند.[4]

به هر حال، محمدبختیار با ده هزار سوار از کوهها ی همالیا گذشته، تبت را نیز تصرف نمود، ولی درآنجا نمانده به ولایت خود بازآمد و مریض شده در گذشت. خلجها بعد از سقوط غوریان بر پهنه عظیمی از شبه قاره هند مستقرشده و دومین سلسله مسلمانانی بودندکه بعداز سلاطین مملوک غور در هند حکمروایی مستقل داشتند. بعد از در گذشت محمد بختیار، اقوام خلج شیران نام را پادشاه کردند. پادشاهان خلج اکثراً مشوق علم و ادب بوده اند. بنابر نگرش استاد جاوید سلاطین خلجی بدین قرار بوده اند:

1- جلال الدین فیروزشاه ثانی 689 هـ. ق
2- رکن الدین ابراهیم شاه اول 695 هـ. ق
3- علاءالدین محمدشاه اول 695 هـ. ق
4- شهاب الدین عمرشاه 715 هـ. ق
5- قطب الدین مبارکشاه اول 716 هـ. ق
6- ناصرالدین خسروشاه 720 هـ. ق

ترکمنها در دولت خوارزمشاهیان نیز شرکت داشتند، اقوام و عشایر ترکمنها در دوران حمله مغول مقاومت های بی نظیری را تحت رهبری جلال الدین منگبرنی فرزند شجاع محمدخوارزمشاه، از خود نشان دادند. به نظر برخی ازمورخین سلاله خوارزمشاهی نیز اوغوز بودند و در زمان سلطنت ملک شاه سلجوقی مردی به نام «انوشتگین غرچه» که از اهل غرجستان بود، شحنه خوارزم تعیین شد، بعدها اولاده این مردسلطنت مستقلی را در خوارزم ایجاد کرده امپراطوری بزرگی را از چین تا عراق تشکیل دادند. به هر حال، ترکمنها در مقابل یورش وحشیانه چنگیز مردانه مقاومت کردند و متحمل ضربات شدیدی شدند.

1- عبدالاحد جاوید، خلجی ها یا غلجاییها، منتشره درمجله ادب، ش 4، 1337، ص 1.
2- برهان قاطع، محمد بن حسین بن خلف تبریزی، تهران، به تصحیح داکترمعین، ذیل لغت خلج.
3 - جاوید، خلجیها، ص 3، به نقل از تاریخ فرشته، جلد اول، ص 13.
4 - هیأت جواد، سیری بر تاریخ زبان و لهجه های ترکی، ص 386، و نیز دیده شود: مردمشناسی ایران، ص 759.

مورخین شهیرکشور مرحوم غلام محمدغبار مینویسد: «شهر مرو مثل بلخ و هرات و نیشاپور از بزرگترین شهر های آن روز افغانستان (خراسان) بود و با آبادیهای اطراف خود در حدود700 هزار نفوس داشت که از آنجمله شصت هزارسر شمرده اند. شهرمرو ده کتابخانه داشت که در یکی از آن دوازده هزار کتاب موجود و همه در دسترس طالبان علوم بود...

بعداز مرگ خوارزمشاه در ایران، شرف الدین مظفر مجیرالملک حاکم سابق مرو برگشت و در مرو در آمد و سپاهی از ترکمن ها و سایر مردم فراهم کرد. منتظر حمله مغول شد. این شخص شیخ الاسلام مرو را به سبب انقیادش به دشمن بکشت و هم قاضی سرخس شمس الدین را که همکار شیخ الاسلام وطرفدار مغل بود، بدست عساکر اعزامی خود در سرخس از بین برد. مگر مجیر الملک مرد عیاش و ظالم بود. خودش شبها شراب مینوشید و سپاهش روزها بمال مردم در اطراف مرو دستبرد میزد. ترکمانان از او بر گشتند و به اختیار الدین ملک آمویه پیوستند.»[1]

بدین ترتیب، «تولی خان» پسر چنگیز خان شهر مرو را تصرف کرد و در این گیر و دار چون ترکمن ها مقاومت نموده بودند، همه از دم تیغ گذشتند. تولی خان بعداز کشتار عام برگشت. بعداز چندسال باز عده یی از گوشه و کنار آمده در مرو ویران شده سکونت اختیار کردند. از ترکمنها مردی به نام «گویج تگین پهلوان» پیدا شد و ضیاءالدین علی شحنه مغول را بکشت و خود بر شهر مرو مستقر گردید. ولی به زودی یکی از سرداران مغول به نام «قراجه نویان» با سپاه فراوان در رسید و گویج تگین پهلوان فرار کرد. «در سال 1221 م باز مردم ترکمن تحت ریاست امیری (*) در مرو جمع شدند و گاه و ناگاهی در اطراف بربنه مغل میزدند. این بار قراچه آمد و مرو را به حالتی درآوردکه دیگرقابل زیست هیچ انسانی شده نتواند.[2]

برخی از مورخین گفته اند که سلسله آل کرت هرات نیز از دودمان سلطان سنجر و بناء ترکمن بوده اند. چنانکه ربیعی شاعر در مدح ملک فخرالدین کرت می گوید:

قاعدهٔ دودهٔ سنجرتویی   واسطه ملک سکندرتویی

و دیگری هم در شان وی گفته:

سبیل ملوک من ارومت سنجر   فیوجی عطا و بخش و عنده

ومولانا صدرالشریعه در وصف ملک عزاالدین حسین کرت گوید:

ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم   به مال فخرالکرت بن سنجر

درتاریخ و صاف مذکور است که درآن هنگام که میان اباقاخان و برکاخان جنگ شده، ملک شمس الدین کرت از صف اباقاخان بیرون تاخته درمیدان آمده، گفت: منم نوردیده سنجر والی دارالملک اسکندر.[3]

ملک رکن الدین کرت که در وقت حمله چنگیز حاکم قلعه خیسار و ولایت غور بود، به چنگیزخان پیش از پیش اظهار اطاعت کرد. بناً چنگیز به وی یرلیغ فرستاده، نواحی غور و هرات را به وی ارزانی داشت. بدین ترتیب، قلمرو امرای آل کرت ازمصیبت المبار جنگ و ویرانگری چنگیزخان مصؤن ماند. ازامرای مشهور این سلسله ملک رکن الدین، ملک شمس الدین، ملک غیاث الدین و ملک معزالدین حسین بودند. در طول دوره تسلط یک و نیم صد ساله مغل در خراسان در بار ملوک کرت یگانه مرکز و مربی فضل و ادب بود. این سلسله در سال1381 م بدست امیرتیمورسقوط نمود.

اگرچه ترکمن های آسیای میانه در یورش وحشیانه چنگیز خان سخت سرکوب شده و سر زمین آنها تحت تسلط ایلخانان مغول قرارگرفت.

---

[1]-غبار، افغانستان درمسیر تاریخ، ص 216.

* نام این امیر به گمان اغلب «بقا سردار » بوده است.

2 - روضه الصفا، 662.

به عقیده عده یی از مورخین در دوره حمله مغول ها ترکمانان به سه دسته تقسیم شدند: گروهی از ترکمنها که در دربار خوارزمشاهیان دارای جاه و مقام و ثروت بودند به حدودشام و شمال عراق گریختند. عده یی هم به جنوب ایران شتافتند و خود این فراریان اخیر نیز به چند دسته تقسیم شدند و به حدود چین و هندوستان و مناطق جنوب اصفهان و اطراف شیراز رفتند. ترکمنان فراری (بزبان ترکمنی قاچاق لاریا قچقایی لار- فراری) نامیده شد ند.(1)

در جریان لشکر کشی مغلها برخی از قبایل ترکمن بطرف غرب نیز مهاجرت کردند. و برخ دیگر قبایل ترکمن قبلاً در دوره سلجوقی ها به آسیای صغیر رسیده و در آنجا مسکن گزین گردیده بودند. پادشاهی سلجوقی آسیای صغیر ساحه کوچکی را در همسایگی بیزانس و آسیای صغیر برای آلپ طغرل یکی ازسرداران ترکمن داده بود تا سرحدات آسیای صغیر را اثر حملات اروپائیان محافظت نمایند. دیری نگذشت که ترکمنهای سلجوقی در اثر حملات پی درپی مغلها ضعیف و قسمت عمده قلمرو خود را در شرق از دست دادند. آلپ طغرل بعداز اضمحلال ترکمنهای سلجوقی، خود را مستقل دانسته بر اراضی بیزانس حملات خود را گسترش داده و ساحه نفوذ خود را وسیع گردانید. بعد از مرگ آلپ طغرل پسر او عثمان در سال 1218 م رهبری قبیله خود را بدست گرفته وسلطنتی را تأسیس نمود که بعدها به نام وی «عثمانی» شهرت یافتند. این سلسله ترکمنها در آسیا صغیر تا سال 1922 در ترکیه پادشاهی کردند و امپراطوری بزرگی را در سه قاره؛ آسیا، اروپا و افریقا تشکیل داده بودند.در حقیقت عثمانی جانشین خلافت بغداد شدند و صدها سال در مقابل اروپائیان صلیبی ایستادگی کردند و بالاخره توسط دسیسه های قدرت های اروپایی مضمحل گردیدند. افزون بر عثمانی ها در آسیای صغیر سلسله های کوچک دیگری نیز بودند، چنانکه رنه گروسه مینویسد: متصرفات قدیمی سلجوقیان در آسیای صغیر پس از زوال تدریجی خاندان سلجوقی (در حدود1304 م) و انحلال خانات ایرانی بلاصاحب مانده بود و دو امیر ترکمن بر سر اشغال کاپادوکیه با یکدیگربه جنگ و جدال پرداختند. در سیواس و قیصریه قبیله «ارتنه اوغلو» اقامت داشتند که اینها از سال 1380 تا 1399 م آن سر زمین را تصرف کرده بودند و پادشاه شاعر ترک برهان الدین اشهرآن خاندان است ولی در سال 1400 م این پادشاه – شاعر را یک قبیله ترکمن دیگر به نام «آق قویونلو» از تحت برداشتند و جای او را گرفتند. بالاخره در «لارنده» (قرامان امروزی) یک سلسله ترکمن دیگری از قبیله «قرامان» ها مستقر شده بود و این دسته میخواستند در آسیای صغیرجانشین سلاطین سلجوقی باشند و با ترکان عثمانی مقیم حدود«فریژیه» و «بیتنی» در جدال و زد و خورد بودند.»(2)

ترکمنهایی که در آسیای مرکزی در تحت تسلط مغولها قرارداشتند، شدید ترین ضبات و ویرانی ها را متحمل شدند و تا مدت های مدیدی جبران خسارات وارده را نمیتوانستند کرد. در این سر زمین بیات ها، سنجرها و دیگران و نیز بقایای خراسانی ها که بسیاری عادات و زبان آنها را پذیرفته بودند، زندگی داشتند. عشایر «مهینلی» و «مخدوم» و برخی دیگری بدینگونه شکل گرفتند. «بخش عمده ترکمنها در آن زمان درمناطق شمال میزیستند. در سده سیزدهم قبایل گوناگون ترکمن از دست مغولان مهاجم به اعماق بیابانها پناه بردند. همچنین بقایای قدیمی اوغوزچون: سالورها، چودیرها، اگدیرها و دیگران همه در آن مناطق گرد آمده بودند، به تدریج به کشاورزی اشغال یافتند.

درزمان هجوم مغلها، آب رود خانه جیحون از کناره های آن سرا زیر شده به سوی غرب جریان یافته، جلگه بیکران «ساری قیمش» را سیرآب مینموده است. دریاچه بزرگی از آب شیرین نیز در این محل بوجود آمده بود. ترکمن ها و سایر فراریانی که ازطوایف مختلف بودند، در ساری قمیش گرد آمده با احداث شبکه های پیچیده، آبیاری به زراعت پرداختند. به

---

[3] -هانری فیلد، مردم شناسی ایران، ص 787
[2]- رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان، ص 642

کمک شبکه های آبرسانی بیش از 50 هزارهکتار زمین آبیاری میگشت. بخشی از مردم نیز به پیش وری و بخش دیگربیه دامداری پرداخته اند. چاه ها و آبیگیرهای خشک شده یی که اکنون در آن منطقه وجود دارند، خودبیانگرآنست که روزگاری انسانهای زحمتکش زیادی در این نواحی زیسته اند. در واقع نیز در مناطق شمالی به جز سالورها، چودیرها، ایگدیره، أرساریها، خزرایلی ها، علی ایلی ها، قبایلی دیگر ترکمن چون: تکه، یموت، کوکلنگ، یمیرلی، آرباچی، آته... و دیگران نیز زندگی کرده اند. ازمطالب فوق این نتیجه تدست می آید که درواقع این منطقه خشن محل نشو و نمای خلق ترکمن بوده است.»[1]

سلطنت قره قویونلوها و آق قویونلوها

در اوایل سده پانزدهم میلادی دولت تیموری در آسیای میانه تاسیس یافت. امیر تیمور از سال 1405 میلادی به لشکر کشی هایی وسیع و استیلاگرانه پرداخت. در جریان این یورشها ترکمنهای آسیای میانه سخت سرکوب شدند و مطیع امیر تیمور گشتند. اما برخلاف، ترکمنهایی که در غرب ایران، آذربایجان، عراق و گرجستان مستقر بودند، در مقابل امیر تیمور سخت مقاومت نموده و به زد و خورد هایی پرداختند. این عشایر مقاوم بیشتر از قبایل قره قویونلو، آق قویونلو، بیات، ایگدیر و دیگران تشکیل یافته بودند. امیر تیمور بعد از تصرف ایران و عراق، متوجه ترکمنهای گرجستان و ارمنستان شده مطابقت امیر تیمور را قبول نمیکردند. رنه گروسه مینویسد: « پس از چندی در کنار دریاچه گوکچه (کوکچه تنکیز) توقف نمود. امیر تیمور یه تسخیر ارمنستان کبیر و غربی پرداخت. این مملکت در آن سالها بین چندین امیر ترکمان تقسیم شده بود وبا اینکه جملگی مسلمان بودند، معهذا امیر تیمور (بنابر روایت ظفرنامه)علیه آنها جهاد اعلام نمود و بهانه و دستاویزش این بود که آنها کاروانی را که به زیارت کعبه میرفتند، زده و غارت نموده اند. در یک روز «ارزروم» را گرفت و امیر ترکمان موسوم به « طهرتن» که والی «ارزنجان» بود. بدون معطلی و درنگ متابعت و مطاوعت خود را اعلام داشت (خراجگزار امیر تیمور شد) و امیر صاحب قران او را در مقام و منصب خود باقی گذاشت پس از این واقعه «امیر تیمور» پسر خود «میرانشاه» را مامور سرکوبی قبایل ترکمان قره قویونلو در شهر موش و کردستان نمود. ریاست قره قویونلوها با «قرا محمد تورموش» (دورموش) بود. (این قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان است م) امیر تیمور شخصاً رفت و منطقه «موش» را غارت کرد و ترکمانان برای این که

[1]- پیدایش خلق ترکمن، ص 17.
2 - رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ص 708.

دچار اسیری و عواقب هولناک آن نشوند در دخمه ها و غارهای صعب العبور کوهساران اطراف پنهان شدند. (2)

ولی امیر تیمور با آن همه شکوه و عظمت و قساوت خویش نتوانست این قبایل را به زانو درآورد. یکبار قرا یوسف رًیس ترکمن های قره قویونلو از دست امیر تیمور به مصر گریخت، ولی بعد از مرگ تیمور واپس به عراق و آذربایجان آمده به تشکیل حکومت مستقل پرداخت.

بعد ار مرگ امیر تیمور شاهرخ پسرش به سلطنت رسید. او شهزاده های تیموری را به خود تابع نموده، قلمروش را به خوبی اداره مینمود. اما در وقت او وضع ایران غربی طور دیگری شد. در نتیجه جنون میرانشاه و جدال دو پسر وی بنام های ابوبکر و عمر میرزا،صاحبان سابق آن سر زمین ها(که تیمور آنها را به دور مانده بود) یعنی سلطان احمد جلایر والی سابق بغداد و رئیس قبیله قره قویونلوها «قرا یوسف» نیز از تبعیدگاه خود(مصر) باز آمدند. سلطان احمد چلایر در سال 1405 آمد و در بغداد مستقر شد و قرا یوسف نیز از تبعید گاه مصر بازآمد و به آذربایجان رسید و در نزدیکی نخجوان با ابوبکر نوهٔ تیمور مصاف داد و او را مغلوب ساخت و در سال 1406 تبریز را تصرف نمود. ابوبکر و پدرش میرانشاه کوشش نمودند که باز آذربایجان را متصرف شوند ولی در تاریخ 20 اپریل 1408 قرا یوسف آنها را مغلوب و منکوب نمود و میرانشاه در این پیکار به قتل رسید. این جنگ یکی از مهمترین وقایع تاریخ شرق میباشد. زیرا تنیجه تمام زحمات و حاصل تمام کشور گشایی امیر تیمور را در قسمت مغرب رایل و باطل ساخت و چهار سال پس از مرگ او وارث و جانشینان او را از ایران غربی بیرون راندند...

قرایوسف رئیس قراقویونلو ها که مالک الاطلاق آذربایجان شد، تبریز را پایتخت خود قرار داده، با متحد دیروزی خود سلطان احمد جلایر مالک بغداد اختلاف پیدا نمود. سلطان احمد میخواست آذربایجان را تصرف کند، ولی در نزدیکی تبریز در پیکاری که با قرایوسف نمود، مغلوب شد و فردای آن شکست، بقتل رسید (30حوت 1014) بدین ترتیب بغداد و عراق عرب بدست قرایوسف افتاد و سلطنت به قلمرو او شامل سرزمین وسیع گردید از سرحد گرجستان تا بصره. این سلنطت نشین ترکمان با دو پایتخت (تبریز و بغداد) در فاصله چند ماه یکی از مقتدر ترین ممالک مشرق زمین گردید. و در سال 1419 قرایوسف از مجادلات تازه

ای که بین تیموریان روی داده بود، استفاده نمود و عراق عجم و سلطانیه و قزوین را نیز تصرف نمود.[1]

قرا یوسف پادشاه ترکمنهای قراقویونلو چندین بار با شاهرخ میرزا جنگید. در یکی از جنگها از شاهرخ شکست خورد و خراجگذار گردید و شاهرخ میرزا خواهر قرایوسف موسوم به «گوهر شاد» را به زنی گرفت تا با ترکمنهای قره قویونلو مراوده دوستی را با این طریق مستحکم گردانید. اما قره قویونلوها از مخالف با شاهرخ دست نکشیدند و قرا یوسف بلاآخره درسال 844 هجری در حین گیرو دار با شاهرخ در تبریز وفات نمود. درین وقت شاهرخ میرزا پادشاه تیموری هرات با دوصد هزار (200000) نفر به جانب ترکمنهای قره قویونلو سوقیات نمود. پسران قره یوسف بنام های امیرشاه، امیرسکندر، امیرجهانشاه و امیرابوسعید که هریکی در ولایتی مستقر و مشغول تدارک جنگ علیه شاهرخ بودند، تاب مقاومت نیاورده پراگنده شدند.[2]

بعد از چندی پسران قرا یوسف ترکمن، اسکندر و اسپند با سپاه گران متوجه تبریز شدند، شاهرخ در سال 844 هجری با آنها به جنگ برخواست. درین جنگ شدید، قریب بود که ترکمنها شاهرخ میرزا را شکست بدهند. درین اثنا شاهرخ از مکر و حیله کار گرفته، در بین لشکر ترکمنها آوازه انداخت که امیر اسپند ترکمن گرفتار شده است خدعه شاهرخ درین جنگ گرافتاد و ترکمنها مایوس شده شکست خورده، پراگنده شدند.[3] با این همه شاهرخ نتوانست آنها را به کلی از بین بردارد. این سلسله سال 1378 تا 1467 میلادی در ارمنستان، آذربایجان و شیروان مدت 90 سال حکومت داشتند. بعد از وفات قرا یوسف پسرش قرا اسکندر به حکومت رسید. وی از سال 1420 تا 1438 در شمال غربی ایران کنونی حکمروایی میکرد. بعد از مرگ وی پسرش جهانشاه از سال 1438 تا 1467 میلادی در مناطق متذکره سلطنت کرد. وی باری در سال 1458 هرات را نیز تصرف کرد و بلاخره در سال 1467 میلادی به دست اوزون حسن رییس قبیله آق قویونلو، کشته شد.

بعد از وفات جهانشاه سلسله آق قویونلوها (صاحب گوسفندان سفید) ترکمن به سلطنت رسیدند. این سلسله ترکمنها در بین النهرین، دیاربکر، غرب ایران، کردستان و ارمنستان 124 سال (1502- 1378 م) حکومت داشتند. بانی این سلسله قره عثمان بیک ایلوک (وفات 1435م) جد اوزون حسن بود. اوزون حسن ازجمله مقتدر ترین پادشاه این سلسله بود. وی از سال (1479 - 1459 م) سلطنت کرده است. اوزون حسن در سال 1461 با امپراطوری

---

[1] _ رنه گروسه. امپراطوری صحرانوردان، 760-759
[2] - روضة الصفا، ص654
[3] - ایضا، ص 664

عثمانی جنگید، اما شکست خورده، برخی ازشهر ها را از دست داد. وی در سال(1464 م) ابو سعید کورگانی را شکست داده، خودش را اسیر گرفت. و بدین ترتیب ساحه قلمرواش را توسعه داد. درین وقت دولت «وینز» در ایتالیا با اوزون حسن بر ضد ترکهای عثمانی پیمان بست و وعده داد که به وی توپ هایی را ارسال نماید. درین وقت اوزون حسن شهرت چشمگیری حاصل نمود، تا جاییکه « شهزاده بزرگ روس ایون ثالث یا ایوان کبیر برای اینکه از تحت قیمومیت و رقیت اردوی زرین بیرون برآید. درسال 1476 م. یکی از بزرگان «وینز» موسوم به «مارکوروفو» را مامور نمود که یک دوست ثالثی برای او فراهم آورد تا جمله گی علیه دربار«سرای» مشترکاً و متفقاً قیام نمایند. این دوست سومی اوزون حسن ترکمان پادشاه ایران غربی بود.[1]

حسن بیک در سال 1473م با سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی داخل پیکار گردید، ولی به سبب نرسیدن توپخانه ارسالی وینز در جنگ «ترچان» شکست خورد. اوزون حسن پادشاهی بود معرفت پرور، حامی دانشمندان، شعرا و هنرمندان وی با علما و هنرمندان روابط بسیار نزدیک داشت. عبدالرحمن جامی متصوف و شاعر بزرگ هنگامی که از سفر حج برمیگشت، با وی درتبریز دیدار کرده بود. در آثار منظوم و منثور جامی این روابط انعکاس یافته است. چنانچه مینویسد:

معـزدین حســن بن علی بن عثمان — کزو منتظم امروز امر حج و غزا
چو گشت بادیه آباد از و بجای سموم — وزد ز ریگ بیابان نسیم روح افزا
گهی که پای درآید پی غزا به رکاب — به اهل کفر شود صورت غزاش عزا
ز طوق طاعت او هیچ صاحب افسر — نتافت سرکه نداش به تیغ تیز سزا
به عهد معدلتش نیست ظلم کیشان را — جز آه و ناله، جزاء الا له خیر جزا([2])

بعد از وفات حسن بیگ فرزندش خلیل به تخت نشست، اما بعد از شش ماه کشته شد و یعقوب بیگ برادر اوزون حسن جانشین او شد. او نیز شخص معرفت پرور و مشوق علما و شعرا بود و به خضرت جامی ارادت داشت. بعد از مرگ او جامی در دفتر سوم سلسله الذهب از حسن سیاست و مظلوم نوازی و ظالم اندازی او حکایت کرده و از وفات او تأسف می خورد:

بـود یعقوب بن حسن شـاهی — آســـــمان جمـال را ماهی
نـــوجـــوانی که نارسیده بسی — بود کارش به غور کار رسی

[1] - رنه گروسه. امپراطوری صحرانوردان. ص775
[2] - علی اصغر حکمت. جامی. تهران: ص 132 - 37.
3 - ایضا، ص 38.

ملکی از شـــام تا خراسان داشت   وز بدی ها دل هراسان داشت
پشت ظلم آوران شکست از وی   صیت نوشیروان نشست از وی[1]

سلطان یعقوب ترکمان، شیخ حیدر داماد اوزون حسن را به فرقه شیعه امامیه پیوسته و علیه خاندان آق قویونلو فعالیت میکرد، بکشت، این شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی بود.

بعد از یعقوب بیگ مدت دو سال بین ترکمنهای آق قویونلو زد وخوردهای شدیدی بوقوع پیوست. تا بلاخره رستم شاه به سلطنت رسید و بعد از مرگ وی به سبب ظهور سلسله صفوی و پیشرفت ایشان به رهبری شاه اسماعیل صفوی هرج مرج در کشور آق قویونلوها رواج داشت، تا اینکه جانشین وی الوند بیگ آق قویونلو از صفویها شکست خورده و در سال 1502 میلادی توسط شاه اسمعیل صفوی نبیره دختری اوزون حسن حکومت ایشان بر انداخته شد.

ترکمنها از سده 16 تا 20 میلادی

سلطنت صفویها

انتساب این سلسله به شیخ صف الدین اردبیلی (1253-1334) ارتباط میگیرد. شیخ صفی الدین و بعد پسرش صدرالدین مریدان زیادی در حدود گیلان پیدا کردند. ایشان نخست سنی مذهب بودند و موسس فرقه یی از تصوف در میان قبایل ترکمن گردیدند و نفوذ ایشان در شمال غربی ایران تا اناطولی بسط یافت، تا اینکه شیخ حیدر، پیرو مذهب شیعه امامیه گردید و آن مذهب را ترویج نموده، پیروان خود را بصورت افراد مسلح متشکل موسوم به «قزلباش» درآورد. شیخ حیدر دختر «اوزون حسن» ترکمن موسوم به « مارتا» را که از خانم یونانی وی بود، به زوجیت درآورد تا بدین ترتیب از قدرت سیاسی و نظامی اوزون حسن به نفع مقاصد خویش استفاده نماید. این شخص بعد از وفات اوزون حسن، با سلطان یعقوب آق قویونلو در افتاد تا در فرجام در یکی از جنگها کشته شد. فرزند سوم شیخ حیدر موسوم به اسمعیل بعد از مرگ پدر به فعالیت های سیاسی و نظامی ادامه داد و موسس سلسله صفوی گردید.[2]

---

[2] ـ میرزا محمد معصوم. تاریخ سلاطین صفویه، بنیاد فرهنگی ایران: 1351، ص 6.

اسمعیل نخست «اردبیل» را مرکز فعالیت خویش قرار داده و عده یی از ترکمنان گیلان و دیگر مردم را که بر او معتقد بودند، به دور خود جمع کرد و آغاز به کشور گشایی کرد. او در جنگ « شور» سپاه آق قویونلوها را در سال 1501 میلادی شکست داد و در سال 1502 میلادی اعلان سلطنت کرد، تبریز را تصرف و پایتخت خود ساخته، مذهب شیعه را مذهب رسمی مملکت اعلان نمود. به قول مینورسکی سلطنت صفویان سومین پادشاهی ترکمن هاست.[1]

شاه اسمعیل صفوی با تهیج احساسات مذهبی مردم توانست ایران را بار دیگر وحدت سیاسی بخشید و متجاوزین عثمانی و روسی را از آن دور نگهدارد. او در ظرف هشت سال عراق عجم، فارس و ورستمدار و بغداد را گرفته، مرکزیت دولت ایران را تامین نمود همچنین در شرق طوس، مشهد و سرخس ا گرفته با محمد خان شیبانی در آویخت و پس از آن هرات، میمنه، انخوی، جوزجان، غرجستان و بلخ را گرفته، قلمرو خویش را وسعت بخشید. او در سال 1523 میلادی گرجستان را فتح نمود و در سال 1524 میلادی در گذشت.

بعد از وفات شاه اسمعیل، طهماسب میرزا بر جایش نشست و قزوین را عوض تبریز پایتخت نمود. او نمایندگان تجارتی کمپنی شرقی انگلیس را که در سال 1561 میلادی برای تاسیس تجارتخانه آمده و پیام الیزابت ملکه انگلستان را نیز با خود داشتند به نام کافر و عیسوی رد کرد و خود در سال 1576 میلادی توسط یکی از زنان حرمش مسموم گردید.[2]

جانشینان طهماسب میرزا بنام های حیدر و اسمعیل دوم و محمد خدابنده مدت کمی سلطنت کرده و از بین رفتند، تا آنکه در سال 1587 میلادی شاه عباس پسر محمد خدابنده سلطنت خود را اعلان کرد و تا سال 1639 میلادی حکومت کرد. او بعد از شاه اسمعیل اول یکی از مقتدرترین پادشاه سلسله صفوی است. شاه عباس نخست ولایت تبریز، شیروان، گرجستان ولرستان را در مقابل عثمانی ها از دست داد. ولی بعد از تجهیز اردوی خود و تشکیل قوت های قبیلوی « شاهسون » در سال 1603 میلادی تبریز را به زور از عثمانی ها گرفت، و سپس شیروان، آذربایجان، کردستان، بغداد، موصول، دیاربکر، کربلا و نجف را نیز تصرف کرد. او با نمایندگان تجارتی انگلیس روابط تجارتی برقرار کرد و تأسیس تجارتخانه آنها را قبول کرد. بعد از وی شاه صفوی، عباسی ثانی، شه سلیمان و شاه حسین در ایران و قسمتی از افغانستان امروزی سلطنت کردند. اما دولت صفوی بعد از شاه عباس اول

---

2 ـ پطروشفسکی، ایلیا پاولیچ. اسلام در ایران. ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران: 1353، ص 393

[3] ـ غبار. افغانستان در مسیر تاریخ، ص 290.

داخل دورهٔ انحطاط شد و این انحطاط در دورهٔ شاه حسین به درجهٔ نهایی رسید تا اینکه در سال 1722 میلادی توسط قیام هوتکی ها و شورش داخلی مردم ایران صفوی سقوط نمود.[1]

بعد از سقوط دولت صفوی ها در خراسان و سیستان دولت محلی هوتکی ها بوجود آمد و بار دیگر ایران را خانه جنگی ها و ملوک الطوایفی فرا گرفت و هرج مرج اوج گرفت و از طرفی دولت های ایران را تصرف کردند.

فرمانروای نادری که از شبانی
به پادشاهی رسید

در شرایطی که قلمرو سلطنت صفویان را اغتشاش فرا گرفته بود، نادرقلی پسر امامقلی، از عشیرهٔ «افشار» ترکمنها ظهور و پا به عرصه سیاست نهاد. مورخین ویرا در ردیف سایر جهانگشایان بزرگ قرار میدهند، زیرا وی توانست از شبانی به پادشاهی برسد[2] و نیروی بسیار بزرگی را زیر پرچم خویش سازمان دهد و در کالبد سلطنت صفوی که زیر ضربات مرگبار محمود اشرف هوتکی و رقابت و توسعه جویی ترکیه عثمانی و روسیه تزاری، جان میداد، روح و روان تازه دمد.

نادر قلی افشار در سال 1688 میلادی در ابیورد خراسان متولد شد و منسوب به قبیله « افشار » ترکمن ها بود. او تحصیل کرده و با سواد نبود، ولی مهارت نظمی خاصی داشت و دلیر هوشیار بود. نادر افشار نخست به خدمت شاه طهماسب صفوی درآمد و شه های خراسان را یکی پی دیگری تصرف کرده و به حیث سپهسالار دررأس قشون شاه طهماسب قرار گرفت. اما وی از همان آغاز شاه طهماسب صفوی را به حیث سمبول قرار داد و و تمام قدت وصلاحیت نظامی و سیاسی را بدست خود گرفت، زیرا وی نقشهٔ بزرگی در سر داشت.[3]

نادر قلی تا سال 1727 میلادی بر خراسان و استر آباد مستقر شد و تا سال 1731 میلادی دولتهای محلی غلجایی وابدالی را منقرض ساخته، هرات ئ فراه را مسخر نموده و در سال 1732 میلادی جم اب دولت عثمانی را برای آزادی ایران آغاز کرد. او در این جنگ فاتح بود و عراق و آذربایجان را با شمشیر مسترد نمود اما شاه طهماسب خود در جنگ همدان از عثمانی مغلوب شد و طبق معاهده یی گنجه تفلیس، ایران، نخجوان، شماخه و داغستان را به آن دولت گذاشت، زیرا او از قدیم عدت کرده بود که به آسانی پارچه های کشور را به دول خارجی تقدیم کند. نادر که چنین دید شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد و عباس طفلک

1- لاکارت. انقراض سلسله صفوی، ترجمه مصطفی قلی. تهران: 1343، ص
2 - لاکارت. نادر شاه مقدمه، صفحه اول.
3- از غبار. افغانستان در مير تاريخ، ص 350

یکساله او را رسماّ بجایش گذاشت و نایب السلنگی خودش را اعلان کرد. آن وقت متوجه دولت ترکیه عثمانی گردید اگر چه نادر در جنگ کرکوک در سال 1733 از دولت عثمانی شکست خورد ولی در حملات متقابل در جزیره و کنار دجله (بغداد) آن دولت را مغلوب نمود. و بعد ها در ایراوان نیز بر آنان غالب شد. به این طریق او تا سال 1735 تمام ولایات ازدست رفتهٔ ایران را به شمول ارمنستان و گرجستان به ایران مسترد نمود و با دولت عثمانی معاهده صلح را امضأ کرد. در طی همین جنگها بود که قشون افغانی فعالیت های دلیرانهٔ به طرفداری نادر نشان دادند.

نادر در طی این مشاغل با دولت روس هم در تماس بود و در سال 1732 و 1735 با عقد دو معاهده در ست آن دولت را از سر ایران کوتاه کرده، ولایات ساحلی را خزر و با کو و دربند را بدون جنگ مسترد نمود.

نادر افشار بعد از تأمین وحدت ایران در سال 1739 جرگه بزرگی را در صحرای مغان ترتیب داد و مسأله پادشاهی را مطرح نمود. وی نخست پادشاهی را قبول نکرد و بعداً به میان کشیدن شرط هایی، پادشاهی را پذیرفت.« نادر میخواست کشور افغانستان و ایران هردو دارای یک اداره و یک دولت مرکزی باشند. اما او که اصلاً خراسانی بود، پایتخت این دولت را نیز در خراسان میخواست. پس اسفهان پایتخت ایران را طرد کرد و مشهد را انتخاب نمود و جرگه هم پذیرفت. همچنین که نادر مثل اکثریت مردم افغانستان مذهب حنفی داشت، میخواست این مذهب در هر دو کشور افغانستان و ایران مذهب واحد رسمی باشد. زیرا او اختلاف مذهبی بین افغانستان و ایران را مایه خصومت بین طرفین می پنداشت. جرگه مغان این شرط نادر را نیز پذیرفت و نادر افشار به عنوان « نادر شاه» به پادشاهی اعلان کرد. »[1]

از این به بعد نادر افشار متوجه خراسان شده، شهر های این منطقه را یکی پی دیگری مسخر نمود و در سال 1739 میلادی اردوی دولت بابری هند را شکست و آن دولت را منقرض نمود و غنایم بسیاری از هند فراچنگ آورد. او درسال 1740 از رود جیحون عبور نمود، امیر بخارا بدون جنگ تسلیم شد و خان خیوه را با جنگ از میان برد و پس از آن مشغول تنظیم امور داخلی گردید تا اینکه در سال 1747 از دست افسران خود کشته شد.

در دوران نادر افشار از یکسو بدبختی و بیچاره گی و نابودی احشام و جوانان ترکمن بود و از سویی دوران عظمت و اقتدار و خدمت واقعی آنها به وطن در نابودی دشمنان خارجی توسط سربازان رشید ترکمن و سایر خلقهای ایران و خراسان و ایران بوده است.

---

[1] ـ غبار. غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 350

زیرا مالیات سنگین و بیکاری و در خدمت گرفتن جوانان 15 سال به بالا و استفاده از شتر های بادپای ترکمنها در اردوی نادر و همچنین از شتر های باربر و اسپ های ترکمنها و کشتار مواشی آنها در جنگ های داخلی و خارجی باعث فقر اجتماعی و اقتصادی مردم این نواحی گردید با این حال غرور ملی ترکمنها در وقت نادر شاه افشار دوباره زنده شد و نادر زمین های کشاورزی و چراگاه های بسیاری به ترکمنها بخشید.[1]

پس از مرگ نادرشاه، ترکمنهای اهل سنت که موقعیت خودرا در خطر میدیدند با کمک احمد درانی جانب سلطنت نوتاسیس درانی را گرفتند. چونکه به رهبری «غوشوت خان» جرگه یی تشکیل شده و نماینده گانی را نزد احمد خان درانی فرستاده بودند. در جمله هیأت مذکور «محمد صفا» برادر شاعر بزرگ ترکمنها مخدومقلی فراغی نیز بود که این هیأت در عرض راه توسط دشمنان از بین برداشته شد. بنابر نوشته کتاب «مطلع الشمس» در این هنگام قبایل یموت، کوکلان و تکه ترکمنها به خراسان و مازندران مسلط شدند، مرو را تکه ها و سرخس را سالورها و ساری را یموت ها تصرف کردند.

سلطنت قاجاریان

بعد از مرگ نادر افشار جنگهای داخلی و زد و خوردهای زیادی در قلمرو دولت افشاری اوج گرفت. در خراسان جنوب شرقی دولت درانی به سر کرده گی احمد خان درانی تشکیل و دولت افغانستان تأسیس گردید. اما در ایران کنونی چندین نفر حکمروایی میکردند که مقتدر ترین آنها « کریم خان زند» بود. در این آوان از میان ترکمنها باز دودمانی بنام « قاجاریها » پا به عرصه سیاست نهادند. مرحوم غبار دراین مورد مینویسد: « قاجاریها اصلاً ازترکمنان« آق قویونلو» و جزُ ناقلین در ایران بودند که از طرف امیر تیمور کورگان آورده شده بودند.»[2]

عشیره قاجاریه بنام جد شان «قاجار نویان» شهرت یافته، اینها درزمان سلاطین قرقویونلو و آق قویونلوی ترکمن که در نسب با ایشان مشارکت داشتند، ترقی کردند و در دورۀ صفوی از شاه اسماعیل حمایت کردند و برخی ار آنها در قراباغ، گنجه و خراسان حکمروایی داشتند. شاه عباس از کثرت شوکت و حشمت و ثروت قاجاری ها توأم نموده ایشانرا به سه فرقه تقسیم کرده، قسمتی را در مرو و خراسان، جمعی را در قراباغ و فرقه

---

[1] ـ طاهری،ابوالقاسم، تایخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران. جلد اول، ص 2249.
[2] ـ غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 502

یی را در گرگان و استر آباد متوطن گردانید. قاجاریها به دو قبیله : یوقاری باش و آشاقی باش یا قویونلو و دویه لو تقسیم می شدند.

یکی از سرداران این قوم بنام فتح علی خان که از قاجاریه آشاقی باش (دویه لو) بود، به کمک قبیله یموت ترکمنها اقتدار زیادی یافته بود تا که وی به دست نادرشاه کشته شد. بعد از وفات نادر شاه پسر وی محمد حسن قاجار که در نزد بگنج خان یموت بود، قد علم کرده، مازندران و گیلان را تصرف کرد و در سال 1172 هجری کشته شد. بعد از وی پسرش آقا محمد خان قاجار با یک هزار ترکمن به گرگان آمد و با کمک و حمایت یموتها کارش بالا گرفت، تا اینکه بر همه رقبای خود غالب شده سراسر ایران را بگرفت و دولت قاجاری را تاسیس کرد. « موسس این دولت آقا محمد قاجار» مرد خشک و سفاک، اما با اراده و کار آگاه بود. او اگر چه مردم کرمان را کور و مردم گرجستان را کشتار و لایات خراسان افغانیرا تاراج کرد اما توانست که بعد از اختلالهای ملکوالطوایفی پس از مرگ نادرشاه و کریم خان زند ـ وحدت سیاسی ایران را تأمین نماید.[1]

بعد از آنکه دولت قاجاری استحکام پذیرفت، قاجاریها که به مذهب شیعه منسلک بودند با طوایف دیگر ترکمنها از قبیل: یموتها، تکه ها، سارقها، ارساریها و دیگران که سنی مذهب بودند، مناسبات نیک و روابط حسنه خود را نگاه نکردند. چنانچه چندین بار بر سر قبایل مذکور تاخته، قتل و غارت نمودند. مؤلف روضةالصفا مینویسد:

«... پس ار یک ساعت قتل عام به نهب و غارت پرداختند و آنچه در آشکار و نهان یافتند بردند و چون سرخس سالها بود که از دست برد و حوادث دوران صیانت داشت و طایفه سالور ساکنین آنجا را از به قنطار رسیده بود، پوستهای گاو را کنده و به سیم و زر و جواهر آگنده بودند، کلاً به یغما و غارت رفت، حتی اینکه ارنی سربارن را کمتر از یکهزار تومان غنیمت حاصل گشت و طبع بلند همت شاهزاده نایب السلطنه در دنیاری از آن غنایم طمع نفر موده الا اینکه معادل سه هزار خانوار سالور با اسبان تکه خاصه سرخس که تخمیناً سه صد رأس بودند، در تقسیم غنایم نصیب و کسیب حضرت والا داده شد.[2]

در این وقت ترکمنهای سنی مذهب سالور، یموت، تکه، ارساری، سارق نه تنها از طرف قاجارها زیر فشار و مضیقه قرار گرفتند، بل از طرف خانهای خیوه و امیران بخارا که جانشینان شیبانیها بودند، نیز ستم میدیدند. چنانچه در قوت صوفیان خان حکمران اورگنج ترکمن ها شر به شورش برداشتند. حکمران اورگنج علیه آنها قشون کشیده و اوزبیکها تعدادی

[1] ـ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 502.
[2] ـ روضة الصفا، جلد دهم، ص 25

زیادی ازمردان، زنان و بچه ها را کشتند و یا به اسارت گرفتند. چون ترکمن های شورشی از قبیل طوایف: ارساری، سالور، یموتها و سارقها که در دست پهناور « چوتاک» احاطه گردیده یودند، بالاخره پس از سه روز مقاومت تسلیم شدند. حکمران خیوه با گرفتن شرطهای سنگین مصالحه نمود و ترکمنها مجبور به دادن چهل هزار گوسفند شدند. 16 هزار آنرا ارساریها، 16 هزار دیگر را سالورها و 8 هزار آنرا تکه ها، یموت ها و سارقها پرداختند.[1]

به این ترتیب، طوایف سنی ترکمنها به مصایب زیادی گرفتار بودند. علاوه بر مالیات سنگین و چپاول و غارت، پادشاهان قاجاری، خانهای خیوه و امیران بخارا از آنها عسکر نیز میرفتند. چنانچه باری الله قلی خان حکمران خیوه از ترکمنها تکه، یموت، سالور، سارق و یمره لی عسکر گرفته، دو فوج آنها به تسخیر جام مامور ساخت. در این جنگ الله قلی خان شکست خورده، عدۀ زیادی از ترکمنهای سنی مذهب بدست قاجاری ها کشته شدند.[2]

این کشمکشها در طول سده 19 چندین بار میان قوتهای ایرانی و طوایف ترکمنها تکرار شد. فرمانداران ایالت خراسان و استر آباد ایران هر سال ماموران باجگیر دولتی را جهت اخذ مالیات و باج به مناطق ترکمن نشین گسیل میداشتند و آنها نیز با ظلم و تعدی به اخاذی میپرداختند. ترکمنها وقتی زنده گی اسارت بار را دشوار و فشار ماموران ایرانی را بیش از حد می دیدند، ناگزیر کوچ کشی و آواره شدن در دشتهای بی پایان را ترجیح میدادند و بعضاً دست به مقامت میزدند. شاهان قاجاری خصوصاً ناصرالدین شاه قاجار که با وجود بی کفایتی، بلند پروازیهایی هم در فکر داشت، همیشه در فکر فتوحات در ترکستان و طراحی حملات قطعی برای تصرف مناطق ترکمن نشین داشتند. « بزرگترین حرکت نظامی ناصرالدین شاه که شاید خامترین و پر اغتشاش ترین عملیات او باشد، لشکر کشی وی به مرو است که به جنگ ترکمن معروف گشته است و در سالهای 1278 -1274 هـ.ق = 1856- 1861 میلادی صورت گرفت.»[3]

اگر چه نیروی های قاجار با یورش های وحشیانه این جنگ نا برابر را ادامه داده و نخست ساکنان بی دفاع قریه های ترکمن نشین را چپاول و کشتار کردند، ولی با مقاومت سرسختانه ترکمنها قرار گرفته و سرانجام مفتضحانه شکست خورد.

ترکمنها در سده 18 و 19 میلادی در دولت های بخارا و خیوه نیز نقش نداشتند، در ساحات طبقاتی امارت های بخارا و خیوه ترکمنها جزٔ طبقات زیرین و محروم جامعه تلقی

[1] - گوشه های از تاریخ خلق ترکمن. ترجمه گونش، ص 22
[2] - روضة الصفا، جلد نهم، ص 638
[3] - اراز محمد سارلی، ترکستان در تاریخ، موسسه انتشارات امیر کبیر تهران : 1364، ص 160 به نقل از کنت گوبینو، جنگ ترکمن، ص 63

میشوند. امیران بخارا در وقت جنگها و لشکر کشیها از طوایف ترکمنها، جوانان را به عنوان سربازان مؤقتی به ارتش میگرفتند، چنانچه در زمان امیر نصرالله، امیر بخارا تقریباً ده هزار ترکمن در رکاب امیر علیه امارت خوقند می جنگیدند.[1]

بنابر نوشته « ارمینوس وامبری» قلمرو ترکمنها در امتداد رود جیحون، سواحل بحیرهٔ خزر تا بلخ و در جنوب همین رود خانه تا هرات و استرآباد گسترده شده بود. بخش اندکی را اشتغال آنها را کشاورزی تشکیل میداد و بقیه سرزمین ترکمنها صحراهای وسیعی است که دارای زمستانهای سخت و پر برف و تابستانهای داغ و طاقت فرساست. در تشکیلات سیاسی و قومی ترکمنها «یاش اولی» یا «آق سقال» به معنی ریش سفید نقش رهبری را ایفا میکرد. «ترکمنها در سال 1823 به رهبری «آیدوست»علم طغیان برداشتند و موفق شدند«قونگرات» را بگیرند که بعدها به دست محمد رحیم خان شکست خورد. در سال 1855 شخص دیگری بنام «زارلیق» که بیست هزارسوار ترکمن گرد آورده بود، بنای گردنکشی را گذاشت، تا اینکه «قوتلیق مراد(خان خیوه) ویرا شکست داد، آخرین قیام ترکمنها درسال 1860 میلادی به رهبری «ارنظر» اتفاق افتاد. گرچه وی و یارانش برای خود قلعه ای ترتیب داده بودند، با وصف این دوام نیاورده و از پای در آمدند.[2]

ترکمنها درسده های 18 و 19 میلادی نخواسته اند بر یکدیگر برتری جویی کنند، بل میخواستند که طور آزاد وبی قید به زندگی قبایلی خود ادامه دهند. وامبری مینویسد: « در مدت توقف خود نزد ترکمنها چیزی که بیش ازهمه باعث تعجب من شد این بود که حتی یک نفر هم که هوس فرماندهی داشته باشد، یا حاضر باشد آمریت دیگری را قبول بکند». خود شان به طیب خاطر میگویند: ما مردمی بدون سرکرده هستیم و تمایلی هم به آن نداریم. ما هم برابریم و هرکس از ما برای خودش شاه است.[3]

در سده های 18 و 19 میلادی از یکطرف بی اتفاقی و کشمکش های داخلی اقوام و طوایف ترکمنها دچار مشکلات و نابسامانی کرده بود و از طرف دیگر رقابت های دولتهای ایران، بخارا و خیوه برسر تصرف قلمرو ترکمن نشین آنها را به ستوه آورده بود.

ترکمنهای شمالی درنیمه دوم سده نزدهم میلادی با خطر بزرگتر و جدی تری مواجه گردیدند. بدین معنی که دولت تزاری روش با تصرف دیگر بلاد اسلامی چون بخارا و تاشکند و فرغانه وسمرقند به قلمرو و ترکمنها تهاجم خویش را آغاز نمود. حملات روسها بر سر طوایف ترکمنها از 1869م آغاز گردید و تا سال 1881م چندین بار حملات روسها به

[1] ـ ابوالقاسم طاهری،تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران، جلد اول، تهران 1345، ص 122
[2] ـ اراز محمد سارلی، ترکستان درتاریخ، ص 56
[3] ــ ارمینوس وامبری، سیاحت درویش دروغین، ترجمه فتح علی خواجه نوریان،ص 380

سرکردگی جنرال لازارف، جنرال ترکوکاسف و جنرال لوماکین دفع گردیده و ترکمنها با استفاده از اراضی وسیع، خشک و بی آب مقاومت پایدار مینمودند، یکبار جنرال لوماکین در سال 1879م به گوگ تپه که اردوگاه معروف ترکمنها و دارای خندق بود، حمله نموده و خواست طوق انقیاد را بر گردن ترکمنها بیاویزد ولی با دادن تلفات سنگین شکست خورد. به قول «سرپرس سایکس» این شکست به حیثیت روسیه مامور گردید تا حیثیت از دست رفته روسیه را دوباره کسب کند، مقامات روسیه بودجه یی معادل ده ملیون روبل برای این منظور تصویب کرده بودند. جنرال اسکوبلوف درنوامبر 1880م با قوایی معادل یازده هزار نفر و شصت عراده توپ متوجه گوک تپه شد و در جنوری 1881م به آنجا رسید.[1]

دژ گوک تپه با حصاری به طول چند کیلو متر حدود چهل هزار ترکمن را در دل خود جای داده بود. ازین میان فقط ده هزار نفر را جنگاوران تشکیل میداد. استحکامات گوک تپه با دیوارهای به ارتفاع 6 متر و با ضخامتی بین 90- 60 سانتی متر بود. ترکمنها به سرکردگی « تیکمه سردار» در مقابل قوای روسیه صف آراستند و تقریباً بیست روز در جنگ در برابر مقاومت و ایستادگی کردند، آخرالامر روسها با حفر نقب در زیر حصار یک قسمت دیوار حصار را توسط باروت منفجر نموده، مقاومت ترکمنها را درهم شکست، روسها به قتل عام اهالی قلعه پرداختند و حتی بر زنان و اطفال و پیران نیز ابقا نکردند، آنانیکه از این فاجعه گریخته به صحرا برآمده بودند، نیز تعقیب و کشته شدند. در پی سقوط گوگ تپه حاکمیت نهایی روسیه بر ترکمنستان مسجل شد و آخرین پایگاه مستحکم آسیای مرکزی سقوط کرد.

سرپرس سایکس انگلیس چند سال بعد که از خرابه های گوگ تپه گذر میکرد، از شجاعت نومیدانه ترکمنها که به مدت بیست روز از قلعه ای که دیوار ساده یی داشت، در مقابل ارتش روس حفظ کرده بودند، متحیر گشته بود.[2]

بسیاری از ترکمنها بعد از اشغال ترکمنستان به طرف ایران رفتند و ناصرالدین شاه قاجاری برای اعلام تبریک و تهنیت سفیری به روسیه اعزام نمود تا مراتب خوشحالی خود را ازین اقدام به اطلاع امپراطور روس برساند.[3] و بعد معاهدۀ آخال بین روسیه و ایران امضأ شد و ترکمنها به چند قسمت تقسیم گردیدند. بعداً روسها جلگه تجن را در سال 1883م و مرو را در سال 1884م تصرف کرد و « قجر خان» حاکم محلی مرو به افغانستان متواری گردید. با تعیین کمیسیون مشترک مرزی روس و انگلیس در سال 1885م با موافقت بر سر تقسیم

---

[1] - اراز محمد سارلی. تاریخ ترکمنستان، ص 306
[2] – اراز محمد سارلی. تاریخ ترکمنستان، ص 309
[3] – اراز محمد سارلی، تاریخ ترکمنستان، ص 311

بندی این مناطق بین دو دولت امپریالیستی حد جنوبی توسعه ارضی روسیه مشخص شد واین دو بر سر علامت گذاری مرزهای شمالی افغانستان توافق کردند.[1]

با قدرت رسیدن بلشویکها ساحات ترکمن نشین باز دچار کشمکشها وجدالهای فراوان گردید. در سال 1918م بلشویکها به قدرت رسیدند، ولی نتوانستند مدت زیادی آنرا نگاه دارند. درماه جولای همان سال قدرت بلشویکها در عشق آباد بوسیله عناصر ملی گرا ازمیان برداشته شد و دولت مستقلی تشکیل شد، ولی این دولت توسط ارتش سرخ به فرماندهی «فرونزه» سرکوب گردید. درسال 1918م نهضت استعمار زدایی در شمال ترکمنستان با چهرۀ ملی ـ مذهبی نمایان شد. این نهضت توسط جنید خان (از تیره سلاق ترکمنها) حاکم سابق خیوه و از مشایخ نقشبندی رهبری میشد. «جنید خان در نواحی ترکمنستان بین چارجوی، کرکی و اندخوی اقتداریافت». مومن صوفی و دوستانش و نیز عده ای دیگر در حدود مرو و سرخس دسته های کوچک پارتیزانی تشکیل داده بودند. کمیته ملی مخفی ترکمن نیز که در آن زمان مرکزش در چارجوی بود، در اثنای 1921م توانست ادارات پست را تصرف کند.

فرماندهان خان جنید: علی رضا بیگ، حاجی سامی و عثمان خواجه در نواحی افغانستان، ترکمنان اندخوی و کرکی را سازماندهی میکردند و نیز قل محمدوف از روشنفکران ترکمن، ملا نوبت حاکم سابق حکومت چارجوی و مومن صوفی در مقابل قوای روس میجنگیدند. جنید خان تا سال 1972م در خیوه حکومت میکرد، در همین سال عده ای زیادی از اۇزبێک های خیوه تحت تأثیر افکار ناسیونالیستی علیه وی قرار گرفتند، اما جنید خان هم درمقابل بلشویکها و هم در مقابل اوزبیک ها می جنگید و سر انجام در سپتامبر 1928م ادامه مبارزه را بی ثمر یافت و با حدود ششصد نفر از یارانش به ایران پناه برد و از تسلیم اسلحه خود به ایرانیان خود داری کرد و در حدود دو سال در نوار سرحدی با قوای رضا شاه در حال زد و خورد بود، او آخرالامر در سال 1929میلادی راهی افغانستان شد و بعد از چندین سال در هرات وفات یافت.

بدین ترتیب آخرین نمایندۀ اقتدار ترکمنها از صحنه کنار رفت تا اینکه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در ترکمنستان دولت مستقلی ملی تشکیل گردید.

---

[1] ـ ایضاً، ص 13

فصل دوم

مشخصات فرهنگی

الف - زبان ترکمنی:

در میهن ما که یکی از مراکز تمدن بشری در شرق بشمار میرود وبه قول برخی دانشمندان چار راه تقاطع فرهنگ و یا ملیت های فرهنگ های مختلف است، ملیت های گوناگونی زندگی داشته، آنها به بیست وپنج زبان جداگانه تکلم مینمایند. هر یک ازین ملیتها از خود تاریخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگ، عنعنات و زبان ویژه داشته آنها در آفرینش مدنیت های درخشان باستانی میهن ما نقش عمده داشته و در اثنای تاریخ در پهلوی همدیگر زیسته اند.

خلق ترکمن که یکی از ملیت های برادر و با هم برابر وطن عزیز است، دارای پیشینه پربار، فرهنگ، عنعنات و زبان ویژه است.

با نگرش کوتاهی که درفصل قبلی در مورد حیات سیاسی و اجتماعی ترکمنها انداخته شد و نیز با ژرف نگری به ویژه گیهای زبانی این خلق چنین استنباط میشود که زبان ترکمنی از نگاه ریشه خود به خانواده زبانهای ترکی می پیوندد. بنابران قبل از آنکه در مورد زبان ترکمنی و سپس انکشاف آن گفتگو کنیم، بی مورد نخواهد بود که تکامل زبان ترکمنی را با دید وسیعتر در امتداد زمانه ها مورد بررسی قرار دهیم:

زبان ترکمنی زبانی است که ملیت ترکمن بطور عمده در نقاط شمال و شمال غرب کشور ما بدان تکلم می کنند، و نیز ترکمنی زبان اساسی و رسمی در جمهوری ترکمنستان میباشد. همینطور ترکمنهای ایران، ترکیه، عراق، سوریه و چین به این زبان با لهجه های متفاوت حرف می زنند.

در زبانشناسی نظریه ای موجود است به نام «نظریه آلتای». مطابق این نظریه،تاریخ پیدایش زبانهای ترکی از دوره آلتای شروع میشود. بنابر نبودن اسناد کافی، زمان این دوره برای ما روشن نیست. اما بنابر نشان دادن گاهنامه ها و تجارب زبانشناسی معاصر گفته میتوانیم که زبان آلتای نخست به گروپ زبانهای کنگوس، منچور و ترک و مغول بخشبندی میگرددو گروپ زبانهای ترک و مغول به نوبه خود به زبانهای ترک و مغول جدا میگردد.

در تاریخ تکامل زبان ترکی نخستین مرحله بنام «دوره هون» یاد میگردد که در فصل نخست در مورد قبیله هون و دولت آنها مفصلا بحث کردیم.

هونها از سده سوم قبل از میلاد تا سده نهم میلادی به نامهای مختلف در اطراف دریای اورخون، آسیای مرکزی و حتی اروپا زندگی داشته و دولتهای نیرومندی را تشکیل داده بودند.

بعدا در انکشاف زبان ترکی «مرحله قدیمی ترک» نقش قابل توجهی را ایفا نمود. در این دوره دولت خاقانی ترک بوجود امد. این دوره از سده ششم میلادی آغاز تا سده یازدهم را دربر میگیرد.(1)

درسده های دهم و یازدهم میلادی (قرون 4 - 5 هجری) در حیات سیاسی، مادی و معنوی منطقه دگرگونی شگرفی بوجود امد. در این سده ها مردم آسیای مرکزی در ساحات مختلف مدنیت به موفقیت های چشمگیری دیت یافتند. در این دوره دامنه امپراتوری اعراب محدود شده و در نتیجه اوجگیری جنیش های آزادیخواهی و بوجود امدن نخستین دولتهای ملی در منطقه زراعت و صناعت و فرهنگ رشد یافت.با رونق تجارت داخلی و خارجی و علایق فرهنگی مردمان مختلف، سرزمین آسیای مرکزی به مرکز مهم دانش و تمدن مبدل گردید. سده های مذکور از نگاه رشد زبان و ادبیات خلقهای منطقه نیز از دوره های بس درخشان بشمار می آید. از سده های نخستین این دوره آثار زیادی به زبان ترکی باقی نمانده اما کتیبه چندی بنامهای کول تگین و بیلکه قاآن، تونیوکوک، اونگین، کولیچور، مایون و ارق از دست حوادث روزگار در امان مانده و تا روزگار ما رسیده است.اما از سده های اخیر این دوره به ویژه در سده های دهم و یازدهم که سلاله «قره خانی» به قدرت میرسد و آنها در ساحه ماوراالنهر و ترکستان چین تسلط می یابند، زبان ادبی ترکی تشکل میپذیرد و آثاری به همین زبان از سوی برخی از دانشمندان و نویسندگان و شعرا به زبان مادری شان تالیف میگردد. زبان ادبی مذکور ویژگیهای زبان های قارلوق، اویغور، قبچاق و اوغوز را دربر داشت. در این زبان کتاب های باارزشی چونک«قوتدغوبیلیک»، عتبه الحقایق»، « دیوان اللغات الترک»،« دیوان حکمت»، «اوغوزنامه» و «قصص الانبیا» وغیره بوجود آمد.(2)

برخی از پژوهندگان، پیوند قبایل متعدد ترکمنهای کنونی را ه جمعیتی میرسانند که در قدیم بنام « اوغوزها» یاد میشوند. «اوغوزخان» نخستین جد ترکمنها پسر قره خان و داماد و برادرزاده اورخان است که شش پسر داشت و در طول سده ها قبایل (24) گانه اوغوزها از آنها بوجود آمده اند. نام «اوغوز» بحیث نام نسب در نوشته های کوک ترکها (توکیوها) (مربوط به قرن ششم میلادی) وجود دارد و این نام در منابع چینی به شکل «هوگوت» ذکر شده است. (3) به اساس کرونولوژی اوغوزها را به اوغوزهای باستانی، میانه و جدید طبقه

---

1 - عبدالرحمانوف و رستموف، زبان قدیمی ترکی (به زبان اوزبیکی)، تاشکند: 1982، ص 3.

2 - عبدالرحمانوف و شکوروف، گرامر تاریخی زبان اوزبیکی، تاشکند : 1963، ص 19.

3 - راعی، قیام الدین، تاریخچه زبان ترکمنی، سالنامه افغانستان، شماره 45 - 46، کابل: 1358، ص 1079.

بندی میکنند:

1 ـ اوغوزهای قدیم: در سده های ششم و هفتم و هشتم میلادی در منطقه «اوتوکن» میزیستند و قسمت مهم و جزء دولت توکیوها (گوک ترکها) بودند. زان اوغوزهای قدیم ضمن بررسی سنگنوشته های «اورخون» ومتون اویغوری قدیم از طرف دانشمندان بررسی و تحلیل گردیده است.

2 ـ اوغوز های میانه: اینها اوغوزهای مسلمان هستند، اینها را در قرن یازدهم میلادی دانشمند و زبانشناس محمود کاشغری بنام «ترکمنها» معرفی میکند. به اساس نوشته مذکور، اوغوزها به 22 دسته تقسیم میشدند، بدین ترتیب: قنیق (سلجوقیها از همین قبیله بودند)، بایندر، ایوا، قایغ (قراخانیها و غزنویها از همین قبیله بودند) سالور، افشار(نادر افشار از همین قبیله بود) بیگدلی، بوگدوز، بیات، یازیر، اینور، قره اویلوک، الکه اویلوک، اگدیر، اوره گیر، چوالدیر، چبنی، و چاروک.

در قرن 17 میلادی ابوالعازی بهادرخان خیوه یی در «شجره ترکمه» و «شجره ترک» ضمن شرح حال قبایل اوغوز از 24 قبیله اوغوز ها نام برده است. زبان اوغوزهای میانه (سده های 11 ـ 15 میلادی) و حتی قبل از ان در سده نهم و دهم میلادی از لهجه قیرقیزها تأثیر پذیرفته است. البته این تأثیر متقابل بوده است.بطوریکه در آثار و متون خوارزم و آلتون اردو (قارلوق و قبچاق) مانند محبت نامه، نهج الفرادیس، و امثال آنها ویژگی لهجه اوغوزی دیده میشود.

3 ـ اوغوزهای جدید: اجداد ترک زبانان آذربایجان، ترکیه و ترکمن ها را تشکیل میدهند و از قرن 13 میلادی به بعد یعنی بعد از مهاجرت به غرب و آمیزش با سایر ترکان (قبچاق و اویغور) و اهالی بومی، لهجه های آذربایجانی، ترکی اناتولی، و ترکمنی را بوجود آورده اند.(1)

از ترکی اوغوزی جدید قبل از انشعاب به ترکی اناطولی، آذری و ترکمنی متن و نوشته ای در دست نیست. از این جهت مرحله ترکی اوغوزی جدید را باید مرحله آغاز ترکی سلجوقی و عثمانی و آذری و ترکمنی به حساب آورد. در فواصل سده های 13 ـ 15 میلادی لهجه های اخیر چندان تفاوتی باهم نداشته اند. طوریکه اثر مربوط به سده های 13 ـ 14 که به این لهجه ها نوشته شده از نظر تعلق به یکی از لهجه های سه گانه مورد اختلاف پژوهندگان است. مثلا منظومه «قصه یوسف» را که در سال 1230 میلادی وسیله شاعری بنام «علی

---

1 ـ جواد هیأت، سیری در تاریخ و لهجه های ترکی، ص 272.

الترکی» نگارش یافته، بعضیها مربوط به ترکی قدیمی آذربایجانی و برخی هم متعلق به ترکمنی قدیم میدانند، ویا اینکه کتاب «محبت نامه» که در سال 1353 میلادی تالیف گردیده، زیادتر ویژگیهای زبانی قبایل اوغوز را و «تعشق نامه» اثر سید احمد بیشتر ویژگیهای زبان قبچاق را انعکاس میدهد. (1)

به این ترتیب ه نظر برخی از دانشمندان کتاب «قصه یوسف» (قرن 13 میلادی) نخستین محصول ادبی زبان ترکمنی است، اما برخی از دانشمندان، از جمله زبانشناسان شوروی برعلاوه «قصه یوسف»، «دیوان حکمت» اثر خواجه احمد یسوی را (قرن 12 میلادی) نیز از جمله متون ترکمنی باستانی میدانند. (2)

ترکی اوغوزی جدید را اید به دو گروه شرقی و غربی تقسیم کرد. از ترکی اوغوزی شرقی، ترکمنی قدیم و جدید بوجود آمده و از ترکی اوغوزی غربی، ترکی عثمانی، گاگاوز و ترکی آذربایجانی پیدا شده است. ترکی عثمانی در چند مرحله تاریخی سیر کرده که عبارتند از : سلجوقی، عثمانی قدیم، عثمانی میانه، عثمانی جدید و ترکی امروزی. افزون بر این ترکی بالکان، قبرس، سوریه، جنوب کریمیه جزء ترکی عثمانی است. همچنین ترکی آذربایجان، زنجان، ساوه، همدان، ترکی قشقایی، اینالو، بهارلو و ترکی سایر نقاط ایران به جز از ترکمنی و ترکی کرکوک (عراق) همه جزء ترکی اذری محسوب میشود. (3)

زبانهای خانواده ترکی (اگر زبانهای چواش و یاقوت را استثنا قرار دهیم) از جهت گرامری، فونیتیک، و لکسییک آنقدر به هم نزدیک اند که نمایندگان هریک از زبانهای مذکور سخنان همدیگر را تا حدی فهمیده میتوانند. از همین سبب برخس زبانشناسان زبانهای ترکی، ترکمنی، اوزبکی، قزاقی، قیرغیزی، اویغوری، آذری، تاتاری، قره قلپاقی... وغیره را لهجه های مختلف زبان ترکی میدانند که این نظر شان مورد تأمل است. باید در این مورد با استفاده از نظریات و دستاورد های زبانشناسی معاصر تحقیقاتی را انجام داد.

به هر حال در مورد بخشبندی ریشه ای زبان های ترکی میان دانشمندان و زبانشناسان اختلافاتی به نظر میرسد. برخی از زبانشناسان، زبان های ترکی را ا درنظر گرفتن محیط جغرافیایی بخشبندی نموده اند. از جمله این دانشمندان رادلوف، زانهای ترکی را ه چهر گروپ ذیل تقسیم مینماید:

---

1 - عبدالرحمانوف و شکوروف، گرامر تاریخی زبان اوزبیکی، ص .19

2 - راعی، قیام الدین، تاریخچه زبان ترکمنی، ص 1082.

3 ت جواد، هیأت، سیری در زبان و لهجه های ترکی، ص .275

1 ـ گروپ شرقی: به این گروپ زبانهای ترکی چولیم، قره گس، خه کس، شور، تووا، و زان ترکهای ینسی داخل میگردد.

2 ـ گروپ غربی: که زانهای تاتار های سایبریا، قیرغیزی، قزاقی، باشقیری، تاتاری و قره قلپاقی تشکیل میشود.

3 ـ گروپ آسیای میانه: که از زبانهای اوزبیکی و اویغوری متشکل است.

4 ـ گروپ جنوبی: زانهای ترکمنی، آذری و ترکی استانبولی را دربر میگیرد. (1)

زبانشناس دیگر، سامایلویچ در بخشبندی زبان ترکی، ویژگیهای فونیتیکی را درنظر میگیرد. اما مشهورترین نظریه در مورد بخشبندی زبانهای ترکی، نظری است که دانشمند روس ن.ا. باسکاکوف با در نظر گرفتن خصوصیات اتنیک قبایل ترکی را ارایه میدارد. مطابق این نظر، باسکاکوف زبانهای ترکی را به گروپ های ذیل تقسیم منماید:

1 ـ گروپ زبانهای بلغاری: زبان معاصر چوواش و زبان قدیم بلغار و خزر را دربر میگیرد.

2 ـ گروپ زبانهای اوغوزی:

الف) زبان ترکمنی ترکمنستان، افغانستان، ایران.

ب) زبان تروخمنی : زبان ترکمنهای باشنده ققفاز شمالی و استراوپول.

3 ـ گروپ زانهای قچاق: زبان قره یی (اقوام قره یی جمهوری لیتوانیا و اوکراین جنوبی و کریمیه به این زبان تکلم مینمایند)، زبان قومیقی، زبان قره غویی، زبان قریم، زبان تاتاری، زبان اشقری، زبان قزاقی و زبان قره قالپاقی.

4 ـ گروپ زبانهای اوزبیکی ـ اویغوری: زبان اوزبیکهای اوزبیکستان، افغانستان، اویغورهای روسیه و چین و غیره.

5 ـ گروپ زبانهای اوغیزی که شامل زبانهای توواِیی، زبان تافلر، یا کرگس و زبان یاقوتی میشود.

6 ـ گروپ زبانهای خه کس، سار، چولیم و لهجه های شمالی زبان آلتای را دربر میگیرد.

7 ـ گروپ زبانهای قرغیز ـ قبچاقی : دربر گیرنده زبان قیرغیزی و زبان آلتای میباشد. (1)

1ـ صادقوف و عبدالعزیزوف، مقدمه زبانشناسی، تاشکند، 1981، (متن اوزبیکی)، ص 199.

اما زبان ترکمنی، طوریکه در بالا نیز در بخشبندی باسکاکوف آمد، به گروپ اوغوزی زبانهای ترک منسوب بوده و در زمینه قبایل غربی اوغوزی به میان آمده و در جریان ترقیات خود برخی از ویژگیهای گروپ زبان قبچاق را پذیرفته است.(1)

طوریکه در بخشبندی باسکاکوف دیدیم، دانشمند موصوف در گروپ زبانهای اوغوزی تنها زبانهای ترکمنی و تروخمنی (به نظر نگارنده هردو یک زبان واحد است) را آورده است. در حالی که زبانهای آذری و ترکی استانبولی نیز به همین گروپ داخل میشوند.

هرچند طبقه بندی شجروی لهجه های اوغوز به معنی کامل آن به نسبت وجود نقایص در مآخذ تاریخی تا اندازه ای دشوار است، با آنهم از نظر تاریخی طبقه بندی داخلی و اثرپذیری، آنرا از لهجه های دیگر میتوان مشخص نمود. حین تثبیت حدود زان اوغوزی از نظر زمان و مکان، با درنظرداشت زبانهای ترکی عثمانی، آذری و ترکمنی بحیث اساس کار، مانند سایر خانواده های زبانها، چون خانواده هندواروپایی به یک سلسله اشکال و پیچیدگیها برمیخوریم. زیرا انتشار لهجه های این زبان نه به شکل شاخه ها، بلکه به شکل امواج صورت گرفته است. بنابران در زمان بوجود آمدن خود در اثر تماس با لهجه های گروپ های دیگر باعث بوجود آمدن لهجه های گذرنده شده است. این لهجه ها خارج از گروپ زانها نخست مربوط به گروپ جنوب شرقی یعنی قارلوقها و به درجه دوم مروط به گروپ شمال غرب یعنی قبچاقها میشود. به طور خاص اگر به گروپ اوغوز ـ قارلوق دیده شود، میان انان نزدیکیهای زیادی بچشم میخورد. از همین جا بوده که ترکشناس مشهور آلمان منگز (meng) در سال 1959 این دو بخش را تحت نام مرکز و جنوب غرب یا لهجه های تورکوت با هم توحید نموده است. وی گروپهای اویغوری باستانی، قراخانی، خوارزمی، چغتایی، اوزبیکی و اویغوری جدید را بنام «تورکوت شرقی» و گروپ سلجوقی، عثمانی، آذری و ترکمنی را بنام «تورکوت غربی» نامیده است.(2)

این نظر نیز موجوداست که زبان قبچاقی در دوره زبان اوغوزی میانه (سده های دهم ـ یازدهم میلادی) زبان اوغوزی را تحت تاثیر خود قرار داده است. نظر به گفته زبانشناسان، گذار از زبان اوغوزی جدید به زبان قبچاقی به درجه نخست از طریق زبان ترکمنی و به درجه دوم از طریق زبان آذری صورت گرفته است. برعلاوه منگز زبان قیرغیزی را بحیث پلی میان «تورکوت شرقی» و گروپ التای میداند. طبقه بندی باسکاکوف در سال 1960 از

---

1 ـ ن. ا. اسکاکوف، گرامر زبان ترکمنی، عشق آباد، 1970، ص 9.

2 ـ راعی، قیام الدین، تاریخچه زان ترکمنی، سالنامه افغانستان، ص 1081.

نظر زبان اوغوزی منظره مشابهی را بدست میدهد. به اساس این بخشبندی گروپ اوغوزی خالص بخش غربی زبان ترکی و زبان گوک ترکی (توکیوها) با زبان اویغوری باستانی که گروپ «اویغور ـ اوغوز» هون شرقی را بوجود آورده است، نظر به قرابتی که با لهجه ها ی توبا و کره کاس دارند، از ان طریق به گروپ آلتای میپیوندد. اسکاکوف لهجه های اوغوزی اصلی را ه سه خش : «اوغوز ترکمن»، «اوغوز بلغار»، « اوغوز سلجوق» تقسیم میکند و زان قره خانی، خوارزمی و آلتون اردوی شرقی و زان آلتون اردوی غری، چغتایی، اوزبیکی کلاسیک، اوزبیکی جدید، و اویغوری جدید را تحت عنوان «گروپ تحتانی قارلوق ـ اویغور» به گروپ قارلوق پیوند میدهد.(1)

از این بخشبندی باسکاکوف برمی آید که لهجه های اوغوزی به درجه نخست با گروپ جنوب شرقی (قارلوق) و در درجه دوم با گروپ شمال شرقی (قبچاق) رابطه دارد. طبیعی است که این رابطه بناب مهاجرت ها و تماسها و آمیزشها صورت گرفته است. آنچه راکه بنام اوزبیکی باستانی (چغتایی) یعنی زبان دوره امیر تیمور و بعد از آن میدنند و آثار علیشیر نوایی، ظهیرالدین محمد بابر، مولانا لطفی و محمدصالح نمونه های برجسته آن است، در تشکل زبان ادبی ترکمنی، قزاقی، قره قالپاقی، اوزبیکی، و اویغوری جدید نقش مهمی را بازی کرده است.

بدون آنکه در باره تاریخ آغاز زبان اوغوزی جدید که ترکمنی نیز شامل آن است به بحث بپردازیم، میتوانیم قرن (13) میلادی را نقطه آغاز زبان ترکمنی بدانیم. (2) بدین ترتیب، زبان اوغوزی جدید را شامل زبانهای ترکمنی باستانی، عثمانی باستانی، و زبان سلجوقی باید بدانیم. بنابران کتاب «قصه یوسف»اثر علی را میتوانیم نخستین محصول ادبی زبان ترکمنی بشمار آوریم.

هرچند جدا ساختن زبان ترکمنی از گروپ زبانهای عثمانی ـ آذری کار درستی هم باشد، قرار دادن آن بدین شکل بهتر خواهد بود:

زبان اوغوزی جدید: سلجوقی، عثمانی، آذری، ترکمنی، این شکل خود ه دو خش تقسیم میگردد:

1 ـ زبان اوغوزی جدید شرقی: زبان ترکمنی باستانی و جدید.

---

1 ـ راعی، قیام الدین، تاریخچه زبان ترکمنی، ص .1082

2 ـ برخیها «دیوان حکمت» احمد یسوی را که در قرن سیزدهم میلاید سروده شده بحیث نخستین اثر زبان ترکمنی میشناسند.

2 - زبان اوغوزی جدید غربی:

الف) زبان سلجوقی، زبان عثمانی میانه و جدید، زبان ترکی ترکیه، زبان ترکی بالقان، زبان گاگاوز، زبان عثمانی کریمیه.

ب) زبان آذری باستانی و جدید و اینالو و قشقایی.(1)

زبان ترکمنی در درازنای زمان نظر به محیط جغرافیایی، عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تفاوتهایی از نگاه فونیتیک، لکسیک و گراماتیک با دیگر زبانهای خواهر خود پیدا کرده است که ذیلا به بررسی آن میپردازیم:

1 - خصویت های فونیتیکی:

- زبانهای دیگر ترکی (21) کانسونینت و (8) واول دارند. در حالیکه زبان ترکمنی (21) کانسونینت و (9) واول دارد که در بین این واولها یک هماهنگی خاص دیده میشود.

- در بعضی حالات کسره (واول) به «ی» (واول) تبدیل میشود. مثلا : در ترکی آذری و اناتولی گئجه (شب) و در ترکمنی گیجه.

- در زبان ترکمنی برخلاف زبانهای دیگر واول دراز و صدادار موجود بوده سبب تغییر معنی کلمه میشود، مثلا: اوت (واول کوتاه، علف)، و اوت (واول دراز، آتش) و یا: داش (کوتاه، به معنی دور)، و داش (واول دراز، به معنی سنگ).

- تغییر کانسونینت «ق» به «غ»، مثلا: قره - غره، قیز ت غیز.

- تغییر کانسونینت «ق» به «ه»، مثلا: قایسی - هایسی

- «ب» در اول بسیاری از واژه ها به «م» تبدیل میشود، مانند: بن - من، بونی - مونی و غیره.

- بعضا «گ» و «غ» به «و» تبدیل میشود: مثلا: اوگرنمک - اورنمک، سوغوق - سووق. و بعضا هم «گ» از بین رفته و سبب کشیدگی صدا شده است، مثلا: ده گیل - دأل.

- در زبان ترکمنی کانسونینت «و» واول قبلی خود را مدور میسازد، مثلا: مولانا - مولانا، وض - حووض، دوام - دووام. (2)

- در زبان ترکمنی افغانستان «خ» وجود ندارد و بجای آن اکثرا «ح» تلفظ میکنند، مثلا: خانم - حانم، در صورتیکه در ترکمنی ترکمنستان «ح» نیز «خ» تلفظ میشود، البته این حالت تأثیر زبان روسی خواهد بود.

---

1 - راعی، قیام الدین، تاریخچه زان ترکمنی، ص .1082

2 - ایضا، ص 1083.

- در زان ترکمنی بجای «ف»، «پ» استعمال میکنند، مثلا: صفت - صپت.

- در ترکمنی کانسونانتها را اکثرا به نوک زبان استعمال میکنند مثلا: صالح - ثالخ، این خصوصت در زانهای ترکی و آذری نیز مشهود است.

2 - ویژگیهای دستوری:

- برای فعل متعدی به جای «ت» پسوند «ایز» بکار میرود. مثلا: بجای قورقوتماق (ترسانیدن) - قورقیزماق، اورکیتمک (رم دادن) - اورکیزمک.

- پسوندهای ملکی، مفعول صریح، مفعول به، مفعول عنه و مفعول فیه مانند آذری است، پسوند میانی گلندن صونرا (بعد از آمدن) عبارت از «ن» دان میباشد، یعنی مانند آذری است.

- قه و گه در آخر واژه ها باقی مانده : قیصقه (کوتاه) بجای قیصه و اینجگه بجای اینجه.

- در اول شخص جمع بجای «ریک»، «رس» می آید، مثلا بجای گلریک - گلرس، و در اول شخص مفرد بجای «ام» - رین می، می آید : بجای گلریم - گلرین.

- موجودیت «ن» در بعضی واژه ها، مانند: بیلن بجای بیله.

- واژه های مختوم به واول در حالت مفعولی مانند زبان اوزبیکی با پسوند «نی» ختم میگردد، در حالیکه در زبان ترکی و آذری با «یی» ختم میگردد، مانن: اوبانی، یوقارینی.

ضعیف شدن جذب و تحلیل کانسونینت و واول، مانند: باشقه، (دیگر) - باشغه. (1)

3 - از نظر لکسیک:

- بعضی واژه های اوغوزی قدیم هنوز در زبان ترکمنی رایج است، مانند: سوو(آب)، کوپ (زیاد)، قیین (مشکل، دشوار)، کلماتی مانند: چین (راست، حقیقت)، قایتارماق (تکرار کردن)، کم (ناقص)، هم از ترکی شرقی وارد شده است.

- کلماتی مانند: کابیر (بعضی)، اویتگه مه (تغییر)، یوقدیرما (تاثیر)، قتناشیق (ارتاط، مناسبت)، یالی (مانند) مخصوص ترکمنی است.

زبان ترکمنی از نگاه لکسیک به دو شیوه تقسیم میشود:

1 - ترکمنی خالص، مانند: شیوه اقوام: یوموت، ارساری، تکه گوکلنگ، سالیر و ساریق.

---

1 - جواد هیأت، سیری در زبان و لهجه های ترکی، ص 284.

2 ـ ترکمنی مخلوط، مانند: نوخور، أناولی، خضرلی، مانقیشلاق، بیات، چاندیر، چقیش، خطب، آراباچی.

در شیوه اخیر تاثیر زبان اوزبیکی زیاد بوده و افعال مانند زبان اوزبیکی صرف میشود، مثلا به جای آلارن ـ آله من، به شیوه خضرلی و به مانقیشلاق «آلامن» و به شیوه نوخور «آلامان» گفته میشود.

در قفقاز شمالی در منطقه استراوپول لهجه تروخمنی در میان ترکمنان آن منطقه رایج است که با لهجه ترکمنی کم و بیش تفاوت دارد. تروخمنها در نیمه دوم قرن 17 میلادی از ترکمنستان کنونی به هشتراخان مهاجرت کرده اند.(1)

ب) ادبیات ترکمنی:

در فصل نخست در مورد نخستین قبایل و عشیره های ترکی زبان که امپراتوریهای عظیمی را در آسیا و اروپا و افریقا ایجاد کرده بودند، صحبت کردیم. از دوره هونها و سایر سلاله های ترکی اثاری کشف نشده است. اما بنابر نوشته پزوهندگان زبان قدیمی ترکی در آغاز نخستین سده میلادی به تشکل خود آغاز کرده و در درازنای چند سده به تدریج راه تکامل خود را پیموده است. در پنج سده اول میلادی در باره چگونگی زبان قدیمی ترکی معلومات قابل توجهی در دست نیست. در سده ششم میلادی است که به زبان ترکی آثاری ایجاد شده و به دست ما رسیده است.

در سده ششم میلادی سلطنت توکیوها (ترکها) در اطراف دریاهای اورخون و ینیسی تاسیس و استحکام یافت. این دولت به زودی به امپراتوری بزرگی تبدیل شده و دامنه وسعت ان تا افغانستان کنونی نیز رسیده بود. در سده ششم میلادی «بیلکه قاآن» امپراتور ترکها، برای اینکه کارنامه های دوره حکمروایی خویش را ثبت تاریخ نماید و خدمات شایسته و قهرمانی های برادر دلیرش «کول تگین» را نشان بدهد، امر کرد تا کتیبه های ترکی را ایجاد کنند. این کتیبه ها بر روی سنگها حک شده و در سوگ «کول تگین» برادر شجاع و قهرمان «بیلکه قاآن» امپراتور ترک میباشد و به نام کتیبه های اورخون یاد شده است. (2) این کتیبه ها تنها در مورد کارنامه های بیلکه قاآن و کول تگین نبوده، بلکه در باره تونیوکوک، ایوک ارخان، بارلیق، و تووا و دیگران نیز میباشد، اما مهمترین قسمت آن را کارنامه های کول تگین و بیلکه قاآن که بر روی قبور شان حک گردیده، تشکیل میدهد. این کتیبه ها از یکسو

---

1 ـ جواد هیأت، سیری در زبان و لهجه های ترکی، ص 284.

2 ـ ایضا، ص 285.

یادگار های قدیمی زبان و ادبیات ترکی است، از سوی دیگر منبع مهم تاریخی نیز میباشد. این کتیبه ها به شکل منظوم بوده در اواخر سده گذشته میلادی کشف گردید. باستان شناسان و زبان شناسان تا چندی الفبای آن را خوانده نتوانسته به نام الفبای رونیک (سری، پنهان) یاد نمودند. برای نخستین بار دانشمند دانمارکی « ویلیام تامسن» به خواندن الفبای این یادگار های قدیمی موفق گردید او نخست دو کلمه: «تنگری » و «ترک» را خوانده و تا سال 1893 میلادی تمام حروف این کتیبه را مشخص نمود. بعدا دانشمندان دیگری آنرا خوانده و به زان های مختلف ترجمه کردند. (1)

الفبا و نوشته های کتیبه اورخون از قدیمی ترین آثار زبان ترکی قدیم محسو شده که 1400 سال ساقه دارد. متن این کتیه ها به زبانهای اروپایی، روسی، ترکی، اوزبیکی و دیگر زبانها ترجمه گردیده است. الفای این کتیبه ها به الفای سغدی مشابهت هایی داشته، چنین معلوم میشود که تحت تاثیر الفبای سغدی ایجاد گردیده اشد. این کتیبه ها افزون بر اینکه در مورد حیات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی سده های 5 ـ 8 میلادی، عرف و عادات، رسم و رواجها و اعتقادات قبایل و عشایر ترکی منابع مهم محسوب میگردد، دارای ارزش ادبی نیز میباشد. در انها برخی پارچه های نظم و نثر حک شده است.

در اینجا باید یاد آور گردید که نمونه های قبل بر این نیز، از طریق کتابهای مؤرخین، وقایع نگاران یونانی و رومی تا روزگار ما رسیده است. مثلا داستانها و روایتهایی در مورد «شراق»، «توماریس»، «زرینه»، زریادر»، «اداتیده»...و غیره نیز موجود است. اما متن اصلی این داستانها از بین رفته، تنها مضمون مختصر آنها در کتابهای نویسندگان و مؤرخین یونانی و رومی ثبت شده است. (2)

افزون براینها، حماسه های الپامیش، «داداقورقوت»، «اوغوزنامه» اسطوره ها و افسانه های میترا، اناهیتا، کیومرث، جمشید وغیره که از غلبه نور بر ظلمت حکایت میکنند، همه بیانگر پیشینه پربار ادبی این مردم است. این نمادهای نخستین در مراحل بعد برای ایجاد و غنامندی ادبیات بدیعی ما یاری رسانیده است. در افرینش اینهمه اسطوره ها، افسانه ها، سرودها و نوشته های حماسی و قهرمانی خلق ترکمنفعلانه شرکت کرده و سهم بزرگی دارند. بنابران اگر این میراث های گرانبهای فرهنگی و تاریخی را از جمله افتخارات گذشته خویش به حساب آورده و به انها ببالند، امریست شایسته و بایسته. اما بقیه آثار قدیمی زبان ترکی

---

1 ـ ملله یوف، نتن، تاریخ ادیات اوزبیکی، جلد اول، ص 48.

2 ـ ایضا، ص 52.

مربوط به سده های دهم و یازدهم میلادی (قرن چهارم و پنجم هجری) میباشد. در این سده ها در حیات مادی و معنوی مردم منطقه دگرگونی های زیادی رونما گردیده، فرهنگ، هنر و ادبیات رشد و تکامل نمود. بناء سده های دهم و یازدهم را میتوان از نظر رشد و انکشاف زبان و ادبیات ترکی از دوره های درخشان و پرثمر ه حسا اورد. زیرا در این سده ها آن سان که قبیله های مختلف ترکی زبان باهمدیگر نزدیک شدند، زبان ایشان نیز باهمدیگر قرابت پیدا کرد و زبان ادبی ترکی رواج بیشتر یافت و تکامل نمود. در این سده هاست که مثنوی فلسفی «قوتدغوبیلیک» (علم سعادت بخش)، «دیوان اللغات الترک»، «عتبه الحقایق» و دیگر آثار به زبان ترکی ایجاد گردید که در اینجا به صورت اختصار در مورد این آثار به بررسی مینشینیم:

قوتدغوبیلیک :

کتاب فلسفی ـ تربیتی «قوتدغوبیلیک» در سال 448 هجری قمری از طرف یوسف خاص حاجب به رشته نظم در آمده و به سلطان قراخانی بغرا خان تقدیم شده است. این اثر یک مثنوی فلسفی و عرفانی بوده در آن نکته های فلسفی و تربیتی بشکل مناظره و مکالمه آمده است. مولف برای اثبات عقاید و افکار خود در باره مسایل گوناگون اجتماعی، فلسفی، سخنان بزرگان و کلمات قصار را به شهادت طلبیده است. این اثر منظوم، طوریکه گفتیم به شکل مثنوی و در بحر متقارب مثمن مقصور نوشته شده و نام «شهکار ترکی» نیز نامیده شده است. قوتدغوبیلیک جمعا 6645 بیت را احتوا کرده در فرجام کتاب سه قصیده در داخل کتاب 173 دو یتی به شکل شعر قدیمی ترکی، یعنی «بایاتی» گنجانیده شده است. این کتاب اولین اثر شعر ترکی بعد از اسلام و یکی از پایه های ادبیات منظوم ترکی است.

در باره مولف قوتدغوبیلیک (یوسف خاص حاجب) بجز در مقدمه کتاب، اطلاعات دیگری ذکر نشده و با اینهم از این مقدمه معلوماتی در باره مولف به مشاهده میرسد. طبق نوشته خود مولف، وی از شهر «بلاساغون» بوده و اثرش را در کاشغر تکمیل نموده و به پادشاه قراخانی ـ تاپقاچ بغرا خان تقدیم داشته است. از مطالعه اثر مذکور چنین معلوم میشود که یوسف بلاساغونی تحصیلات عالی داشته و غیر از ادبیات با نجوم، علوم طبیعی، جغرافیه، تاریخ و ریاضیات نیز اشنایی داشته و به قول برخی از پژوهشگران شاگرد ابن سینا بوده است. (1)

---

1 ـ حفظی، توفیق، و دیگران، نمونه ادبیات ترکی از منشا تا قرن دهم هجری، جلد اول، استانبول، 1926، ص 45.

زبان شاعر، ترکی ساده و در عین حال ادبی بوده، در تمامی کتاب بیش از 125 واژه عربی و فارسی بکار نرفته است. و از این مقدار در حدود هشتاد فیصد عربی و بقیه فارسی است که این واژه ها نیز برای اصطلاحات دینی و دولتی بکار رفته است. (1)

یوسف خاص حاجب در این کتاب در باره مسایل اجتماعی، اداره کشور و دولت، سیاست، دانش، عدالت، جوانمردی، و ذوق و هوسهای انسانی صحبت مینماید. بناء این اثر نه تنها یک شهکار ادبی است، بلکه کتاب سیاسی، اداری و اجتماعی نیز میباشد. از این اثر تاهنوز سه نسخه خطی قدیمی موجود است: نسخه نخست به خط اویغوری بوده و در «ویانا» نگهداری میشود و در سال 818 هجری (1439) در هرات استنساخ شده است. نسخه دوم در کتابخانه «خدیو» قاهره و به خط عربی نگاشته شده است. نسخه سوم در فرغانه یافت شده و در سال 1942 در استانبول به چاپ رسیده است. این اثر به زبانهای روسی و آلمانی نیز ترجمه شده و متن آن به الفبای عربی و لاتینی طبع و نشر شده است. (2)

عتبه الحقایق (هبه الحقایق):

این اثر در سده دوازدهم میلادی (قرن هفتم هجری) توسط احمد یوگناکی به زبان ترکی نوشته شده است. نام این اثر در برخی از منابع «هبه الحقایق» نیز آمده است. عتبه الحقایق اثری است منظوم دینی و اخلاقی که به شکل موعظه نوشته شده و از جهت بدیعیت مانند قوتدغوبیلیک قوی نیست. برخلاف قوتدغوبیلیک واژه های عربی و فارسی بیش از حد لزوم در آن بکار رفته و به وزن عروضی متقارب مثمن مقصور سروده شده و جمعا 242 بیت است. در این اثر از فضیلت دینداری، فواید دانش و جوانمردی بحث شده، تواضع و نیکی مدح و حرص و غرور مذمت گردیده است. این کتاب به سپه سالار محمد بیک تقدیم شده تا هنوز (9) نسخه خطی آن پیدا شده و در سال 1951 از طرف رشید رحمتی آرات در ترکیه چاپ و نشر گردیده است.

دیوان لغات ترک :

مولف این اثر محمود بن الحسین بن محمد کاشغری بوده، وی در اوایل سده یازدهم میلادی در بلاساغون (در نزدیکی شهر توقماق کنونی جمهوری قیرغیزستان) زاده شده است. محمود کاشغری نخست در کاشغر، بعد در سمرقند، بخارا، نیشاپور، مر و و بغداد تعلیمات دیده، زبان عربی و علوم مروجه آن زمان را بخوبی فراگرفته است. وی کتاب «دیوان لغات

---

1 ـ حفظی توفیق و دیگران، نمونه های ادبیات ترکی از منشا تا قرن دهم، ص 47.

2 ـ ایضا.

ترک» خویش را به قصد اینکه عربها زبان ترکی بیاموزند، به عربی نو شته و در آن در حدود شش هزار واژه ترکی را شرح داده و در خلال آن برخی ضرب المثلها، کلمات قصار و اشعار فولکلوریک ترکها را بطور شاهد و مثال واژه ها آورده است. اگرچه متن کلی کتاب به زبان عربی است، ولی مولف در ضمن آن از ادبیات فولکلوریک ترکها استفاده کرده و قدیمی ترین افسانه ها، سرودها و ابیات، ضرب المثلها و دیگر ژانرهای فولکلوری را در آن به صفت مثال آورده است. مولف در این اثر خود رسم و روا جها، عادات، عقاید، مسکن آنان و نیز خوراک، لباس و دیگر مشخصات قبایل مختلف ترکها را توضیح داده است دانشمند با استعداد آن عصر محمودکاشغری در مورد زبانشناسی کتاب دیگری نیز بنام «جواهرالنحو فی اللغات الترک» نوشته است که متاسفانه تا هنوز بدست ما نرسیده است و کتاب دیگرش «دیوان اللغات الترک» وی نیز در اوایل سده بیستم میلادی در استانبول پیدا شد. نسخه خطی این کتاب در سال 1265 هـ.ق. توسط محمد بن ابوبکر دمشقی استنساخ شده و قرار گفته کاتب مذکور، این اثر را از روی نسخه ای که توسط شخص محمود کاشغری نوشته شده بود، استنساخ شده است. این اثر در سالهای 1915 - 1917 میلادی در سه جلد در استانبول چاپ شده و شرق شناس مشهور بروکلمان آنرا در سال 1939 در لپزیک نیز به نشر رسانده است.

دیوان لغات ترک را محمود کاشغری در سال 469 هجری (1077 - 87 میلادی) به اتمام رسانیده و در سال 1083 میلادی به خلیفه بغداد تقدیم داشته است. این اثر نه تنها یک اثر زبانشناسی و ادبی است، بلکه در مورد اتنوگرافی، فولکلور و تاریخ ترکها نیز یکی از منابع مهم بشمار میرود.

دیوان حکمت:

مولف این کتاب خواجه احمد یسوی یکی از بنیانگذاران ادبیات تصوفی ترکی و موسس طریق «یسویه» در تصوف است که در تاریخ تصوف اسلامی بنام «پیر ترکستان» مشهور میباشد. سال تولد احمد یسوی بطور مشخص معلوم نبوده و بطور تخمینی در اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم میلادی بوده است. او در قصبه «سایرام» ترکستان متولد گردیده است. بنابر روایتها وی در هفت سالگی پدرش را از دست داده و ا خواهرش در شهر «یسسی» سکونت گزید و در آنجا در نزد «ارسلان بابا» عقاید و آراء صوفیه را فراگرفت و بعد ه بخارا رفت و مرید شیخ یوسف همدانی گشت و از طرف او رای تاسیس خانقاه و ارشاد مردم به یسسی برگشت. او طریقت خود را در آنجا تاسیس کردو بنام «یسوی» معروف شد.

خواجه احمد در زمان حیات خود به عنوان «مرشد کامل» و «پیر طریقت» مشهور گردیده و مقام وی در نزد برخی ها تا حدی بود که میگفتند: « در مکه محمد(ص) و در

ترکستان خواجه احمد» بعد از وفات وی به شخصیت اسطوره ای و داستانی مبدل گردید. خواجه احمد بنابر قولی در سال 545 هجری (1166 میلادی) وبه قولی دیگر در سال 562 هجری در یسسی در گذشت. «خواجه احمد یسوی دین و تصوف را باهم در آمیخت و سبب اشاعه اسلام و تصوف در میان مردم ترکستان گردید. اشعار دینی و اخلاقی خواجه احمد یسوی که در آن عشق به خداوند هماهنگ عقاید اسلامی مأخوذ از آیات قرآن مجید و احادیث نبوی ترنم میشد، چون به زبان ساده مردم گفته شده، در میان مردم چادرنشین نیز مانند اهالی شهرها شایع گردید و چون با ساز و رقص توأم بود بهتر به دل مردم ترکی زبان که از قدیم با شعر همراه ساز و رقص «اوزانها» و «باخشیها» خود خو گرفته بودند، مینشست و شور و هیجان اقوام تازه مسلمان را به دین اسلام برمی انگیخت. آمیزش تصوف با عقاید دینی سبب میشد از تعصب کاسته شود و مردم در باورها و رفتار خود نرمش بیشتری پیدا کنند. معروف است که در خانقاه یسوی زنان نیز همراه مردان به ذکر و انجام مراسم دینی و طریقت وی میپرداختند.

اشعار خواجه احمد یسوی به شکل دوبیتی است و بیشتر به وزن هجایی (7 - 12 هجایی) سروده شده است. وزن هجایی به ویژه 12 هجایی در آن زمان شکل شعر ملی ترکها بوده است.»

بعداز وفات احمد یسوی، شاگردان و مریدانش طریقت وی را دنبال نمودند. طریقت تصوفی یسوی به مرور زمان غیر از ترکستان در خراسان، آذربایجان، و ترکیه نیز توسط مریدان وی ترویج و پخش گردید. بنابراین، طریقت وی در پیدایش طریقت های دیگر مانند: حیدریه، در خراسان (قرن 13) بابایی، بکتاشی در ترکیه و نقشبندی در ماوراالنهر و خراسان گردید. یکی از شاگردان احمد یسوی که در اشاعت طریقت او سهم بسزایی داشته، حکیم سلیمان اتا نام داشت که بیست سال بعد از مرگ استادش در گذشته و کتابی دارد بنام «کتاب باقیرغانی» این اثر نیز به «دیوان حکمت» یسوی شباهت دارد.

در مورد اشعار و منظومه های خواجه احمد یسوی برخی از دانشمندان پژوهشهایی را انجام داده و به این نتیجه رسیده اند که همه اشعاری که در کتاب حکمت آمده است، از خود خواجه احمد یسوی نبوده بلکه پسانها از طرف شاگردان و مریدان وی اضافه شده باشد، چونکه اشعار یسوی در طول سالها در ذهن و قلب مردم جابجا گردیده و دهان بدهان گشته و تفاوتهای زیادی آن ایجاد گشته است. چنانچه در واریانتهای کنونی نیز در هر نسخه تفوتهای دیده میشود. باوجود این تفاوتها و دگرگونیها، در مورد اشعار و منظومه های خواجه احمد یسوی میتوان موارد ذیل را مشخص نمود:

1 ـ طوریکه در بالا گفتیم، میان نسخه های دیوان حکمت تفاوتهایی دیده میشود و برخی از اشعار ویژگیهای زبانی سده دوازدهم میلادی را ندارد و چنین معلوم میشود که برخی از این اشعار در سالهای بعدی بر دیوان حکمت اضافه شده و یا اینکه به تغییراتی اند شده است. ما با درنظر داشت این مورد، غایه اساسی دیوان حکمت را خود احمد یسوی تشکیل میدهد و مضمون غایه اساسی آن نگهداری شده است.

2 ـ دیوان حکمت از طرف شخص احمد یسوی ترتیب و تنظیم نشده بلکه بعدها توسط شاگردان و مریدان وی ترتیب شده است. اگر این اثر را خود خواجه احمد یسوی ترتیب میکرد به این شکل متفاوت نمیبود.

3 ـ متن دیوان حکمت در طول زمان به تغییراتی مواجه شده و این تغییرات به مقدار و حجم، زبان و اسلوب کتاب تاثیر کرده است. بدین معنی که زبان و اسلوب نگارش حکمت های یسوی به زبان و اسلوب نگارش دوره های بعدی موفق شده و حکمتهای تقلیدی نیز بدان اضافه شده است.

4ـ اشعاری که بانام «احمد»، «احمدی» در دیوان حکمت آورده شده به نظر دانشمندان از خود خواجه احمد نبوده، بلکه از شخص دیگری بوده است. چونکه این اشعار به وزن عروضی بوده (اشعار احمد یسوی همه به وزن هجایی است) و از نگاه زبان و اسلوب نیز به ادبیات سده پانزدهم میلادی نزدیک است. به نظر پژوهندگان ممکن است این اشعار از مریدان شیخ کمال الدین ایقانی بنام سید احمد که در قرن پانزدهم میزیست بوده باشد.

5 ـ دیوان حکمت در طول سالهای زیاد توسط مریدان و شاگردان احمد یسوی تحریر شده و تقلیدگونه هایی نیز بدان اضافه شده است. بنا ممکن است این حکمتها، آفریش چندین نفر از روندگان طریقت یسویه ـ جهریه بوده باشد. بنابران «دیوان حکمت» تنها اثر خواجه احمدیسوی نبوده، بلکه یادگار چندین قرنه طریقت یسویه میباشد.

قصص الانبیاء:

این کتاب توسط ناصرالدین فرزند برهان الدین مشهور به «ربغوزی» در مناقب پیغمبران (ص) به نثر نوشته شده است. مولف این اثر از قصبه «رباط اوغوز» در منطقه خوارزم بوده و بدین جهت به « ربغوزی» (رباط اوغوزی) معروف گردیده است. زبان این اثر به لهجه کاشغری نزدیک بوده، اما ویژگیهای لهجه اوغوزی در آن بمشاهده میرسد. بنابر پژوهش دانشمندان این نزدیکی و شباهت به سببی بوده است که «قصص الانبیا» به ویژه در قسمت های منظوم در تحت تاثیر «قوتدغوبیلیک» به نگارش آمده است. این اثر در سال 689 هجری | 1315 میلادی تالیف شده است. اگرچه این اثر به نثر مزین گردیده ولی قطعات

منظوم زیادی در آن آمده است. قسمتی از پارچه های منظوم به شکل غزل و بقیه به شکل مثنوی به وزن«قوتدغوبیلیک» سروده شده است. از طرف دیگر این اثر از کتاب حماسی «قورقوت آتا» تاثیر پذیرفته است.

این اثر از جهت غنامندی واژه های ترکی به ویژه اسامی جانوران، مرغان و ستارگان حایز اهمیت بخصوص است. قدیمی ترین نسخه خطی این کتاب در موزیم بریتانیا بوده و چندین بار به زیور طبع آراسته شده است. کتاب قصص الانبیا ی ربغوزی در این اواخر در تاشکند در دو جلد به رسم الخط کریلی چاپ گردیده است.

اثر علمی «دیوان لغات ترک»، محمودکاشغری و داستانهای «قوتدغوبیلیک» یوسف بلاساغونی و «هبه الحقایق» احمدیوگناکی، کتاب نثری «قصص الانبیای» ربغوزی و «دیوان حکمت» خواجه احمد یسوی در ترقی، رشد و انکشاف زبان و ادبیات ترکی و از جمله ترکمنی نقش بسزایی داشته است. این اثار هم از نگاه ادبی و هم از نگاه زبا با زبان ادبی ترکی سده های پانزدهم و شانزدهم (سده های 9 - 10هجری) ارتباط مستقیم دارند. این آثار با بمیان کشیدن موضوعات مهمی چون : اساس مستحکم حاکمیت دولتی، قاعده و قانون و اهداف آن افکار مترقی عصر خویش را در مورد اخلاق و آداب، دانش و عقاید مردم به صورت گسترده بازتاب داده است.

با مطالعه آثار این دوره به این نتیجه میرسیم که در این دوره دو جریان ادبی در موازات یکدیگر در تشکل و انکشاف بوده است. از این جریانها یکی ادبیات دنیوی بود که در آثار یوسف خاص حاجب، احمد یوگناکی خصوصیات آنرا میتوان دید. و دیگری ادبیات تصوفی که آثار ناصرالدین ربغوزی، خواجه احمد یسوی، و سلیمان باقیرغانی از همین جمله اند که مردم را بسوی تصوف، ترک دنیا و بدبینی و گوشه گیری فرامیخواندند.

سده های ششم و هفتم و هشتم هجری از نظر رونق ادب ترکی هم قابل توجه و شایان ذکر است. در این سده ها به پیروی از آثار ادبی زبان فارسی - دری یک عده کتب ادبی افریده شد که محبت نامه خوارزمی، لطافت نامه خجندی، قصه یوسف از علی ترکی، خسرو وشیرین از قطب خوارزمی، معین المرید از شرف خواجه خوارزمی از مهمترین آنها بشمار میروند. در اینجا در مورد برخی از شاعران و ادیبان مشهور این دوره و فعالیتهای ادبی آنها نظر کوتاهی انداخته و هرکدام را مختصرا معرفی مینماییم:

خوارزمی :

خوارزمی یکی از نخستین شاعران لیریک ادبیات ترکی است. در مورد حیات و فعالیت ادبی این شاعر زرگ معلومات کمی در اختیار داریم. یگانه منبعی که در مورد وی معلوماتی را ارایه میدارد، اثر خود خوارزمی «محبت نامه» است. شاعر در مقدمه و خاتمه این اثر در مورد شخص خود معلومات میدهد، اما نام شاعر تاهنوز برای ما معلوم نیست، خوارزمی تنها تخلص اوست. به تخمین پژوهشگران ادبی خوارزمی در اوایل سده چهاردهم میلادی به دنیا آمده، مسکن و وطن وی خوارزم بوده است. چنین معلوم میشود که دوران طفولیت و جوانی خوارزمی در شهر زاد بومش سپری شده، ولی در «حکایت» که در فرجام محبت نامه علاوه گردیده، در مورد سیر و سیاحت خویش گپ هایی دارد. خوارزمی در ماوراالنهر بسیار سیاحت کرده و در جریان یک سفر در کنار سیردریا با یکی از حکمروایان جانی بیک خان فرمانروای «اردوی مطلا» (آلتون اردو) بنام محمد خواجه آشنا میشود و ه خواهش وی کتاب «محبت نامه » را در زمستان سال 754 هجری می افیند.

از محبت نامه تا هنوز دو نسخه خطی پیدا شده است: یکی به خط اویغوری و دیگری به خط عربی. نسخه اویغوری در سال 835 هجری توسط کاتب باقی منصور در شهر «یزد» استنساخ شده و اکنون در موزیم بیرتانیا نگهداری میشود. نسخه الفبای عربی آن در سال 914 هجری استنساخ شده است. این اثر چندین بار چاپ شده و نسخه کامل آن در سال 1959 در تاشکند به زیور طبع اراسته شده است. «محبت نامه» مشتمل بر 473 بیت بوده، از آنجمله 317 بیت به زبان ترکی و 156 بیت به زبان فارسی سروده شده است.

قطب خوارزمی :

یکی دیگر از شعرای مشهور سده چهاردهم میلادی است که داستان «خسرو شیرین» نظامی را استادانه ترجمه نموده است. این اثر در نیمه اول قرن چهاردهم سروده شده و به یکی از حکمروایان اردوی مطلا تقدیم شده است. یگانه نسخه خطی «خسرو و شیرین» قطب در سال 785 هجری بدست رکه فقیه در اسکندریه مصر استنساخ شده، این اثر مشتمل بر 4740 بیت بوده و از (91) فصل تشکیل شده است.

سیف سرایی:

یکی دیگر از شعرای ترکی گوی سده چهاردهم میلادی سیف سرایی است. سیف سرایی تخمینا در سالهای بیست سده چهادهم در «قمشلی یورت » یک از نواحی خوارزم زاده شده است. وی علوه بر اشعار غنایی داستانی بنام «سهیل و گلدورسون» دارد که در سال 796

هجری آفریده شده است. این داستان در بحر هزج مسدس مقصور سروده شده و دارای مضمون غنایی و عاشقانه است. همچنین سیف سرایی کتاب «گلستان» شیخ سعدی را به ترکی ترجمه نموده که به «گلستان بالترکی» مشهور است.

حامدی بلخی :

یکی از شعرای نامدار این دوره حامدی بلخی یا دربیک است. این شاعر در اوخر سده چاردهم میلادی زیسته و از آثار او تنها «یوسف و زلیخا» ی او تا روزگار ما رسیده است. این اثر بنابر نوشته خود مولف در سال 814 هجری آفریده شده است. دربیک این اثر را در زمانی که شهر بلخ و مردم آن محاصره سه ماهه را تحمل میکردند. و دچار مشکلات عدیده بودند، در داخل حصار بلخ سروده است. این اثر چندین بار به زیور طبع آراسته شده و قدیم ترین نسخه خطی آن در سال 922 هجری در هرات استنساخ شده و در کتابخانه «توپقاپو سرایی» ترکیه نگهداری میشود.

از اواسط سده چهادهم تا سده هفدهم میلادی (هشتم، نهم و دهم هجری) را در ترقی و تعالی فرهنگ، هنر و ادبیات مردم ترکی زبان میتوان از دوره های درخشان بشمار اورد. در این سده ها خلق زحمتکش ترکمن با وجود اینکه با کشمکشها و زدوخوردها و غارتگرایی های وحشیانه و خرابی ناشی از آن مصایب زیادی را تحمل مینمودند در ساحه حیات فرهنگی، از جمله زبان و ادبیات خویش به موفقیتهای چشمگیری دست یافتند. در این دوره دانشمندان زبردست، هنرمندان چیره دست، معماران، خطاطان و نقاشان ماهر پا به عرصه نهاده، سهم ارزنده فرهنگی خویش ررا ادا نمودند علایق و روابط کلتوری مردم ترکی زبان با مردمان دیگر بیش تر از پیش وسعت یافت، زراعت، صناعت و تجارت رشد نموده، زمینه رشد و انکشاف فرهنگی را مساعد ساخت. این دوره از حیث رونق زبان ترکی نیز اهمیت بارز دارد. در این سده ها شاعران و نویسندگان نامداری چون: حیدر خوارزمی، حافظ خوارزمی، عطایی، سکاکی، مولانا لطفی هروی، حسین بایقرا، علیشیرنوایی، ظیرالدین محمد بابر، محمدصالح، بیرام خان خانان، عبدالرحیم خان و دیگران پا به عرصه ادب گذاشته، آثار زیادی ایجاد نمودند که در اینجا به معرفی برخی از اینها پرداخته میشود:

حیدر خوارزمی :

این شاعر در اواخر سده چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم میلادی زندگی کرده به زبانهای ترکی و فارسی ـ دری اشعار ناب سروده است. در مورد زندگی و فعالیتهای ادبی خوارزمی معلومات بسیار کمی در اختیار داریم. در باره وی علیشیرنوایی در «مجالس النفایس»، دولتشاه سمرقندی در «تذکره الشعرا» تذکراتی دارند و وی را در قطار عطایی،

یقینی، سکاکی، و دیگران میگذارند و از شعرای خوش طبع محسو مینمایند. چنانکه دولتشاه سمرقندی مینویسد:« از فضلا و شعرا مولانا حیدر بوده که در ترکی و فارسی اشعار ملیح و پسندیده دارد و جوا «مخزن الاسرار» شیخ نظامی به ترکی به نام امیرزاده سکندر پرداخته.»

از حیدر خوارزمی غیر از ترجمه « مخزن الاسرار» تا کنون آثار دیگرش بدست ما نرسیده است. مخزن الاسرار عین ترجمه داستان نظامی گنجوی نبوده، بلکه شاعر با الهام و تقلید از نظامی به سرودن این اثر پرداخته است. از این داستان چند نسخه خطی به روزگار ما رسیده که در لندن، پاریس، ویانا و قازان نگهداری میشود. از جمله قدیمترین نسخه این کتاب نسخه ایست که در موزیم بریتانیا موجود بوده و در سال 1508 میلادی استنساخ شده است.

مخزن الاسرار در رشد ادبیات و زبان ادبی ترکی تاثیر مهمی گذاشته، زمینه هایی را برای تکامل ادبیات و زبان ترکی مهیا نموده است.

حافظ خوارزمی:

عبدالرحیم حافظ خوارزمی یکی از شعرای لیریک ترکی است که در اواخر سده چهاردهم و اوایل سده پانزدهم میلادی زیسته و مستقیما شاگرد حضرت حافظ شیرازی بوده است. و بدین لحاظ به خاطر ارادت به استاد والامقامش «حافظ» تخلص کرده است. او زیادترین قسمت عمرش را در شیراز و نواحی آن گذرانده و سبک حافظ را در شعر ترکی پیاده نموده است. عبدالرحیم حافظ خوارزمی دیوانی دارد به نام «دیوان حافظ ترک». نسخه خطی این دیوان در سال های اخیر از طرف حمید سلیمان دانشمند اوزبیکستان در هندوستان کشف شده است. این کتاب به گمان دانشمندان بین سالهای 1330 - 1335 میلادی نوشته شده و دارای 18632 بیت میباشد. این دیوان ظریف در سال 1981 میلادی به همت پروفیسور حمید سلیمان در تاشکند در دو جلد به زیور طبع اراسته گردید.

عطایی:

عطایی از جمله شاعران با استعدادی است که در نیمه اول سده پانزدهم پا به عرصه وجود گذاشتند. در مورد وی علیشیرنوایی در مجالس النفایس میگوید:« مولانا عطایی در بلخ میزیست، از اولاده اسماعیل اتا است درویش وش، خوش خلق و آدم منبسط بود. در زمانه خود در بین شعرای اتراک شهرت فراوان داشت و این بیت از اوست:

اول صنم کیم سویقاسینده پری تیک اولتورور

غایت نازکلیگیدین سو بیلن یوتسا بولور

در قافیه اش عیبی است اما مولانا بسیار ترکانه میگفت، به قافیه محتاج و مقید نبود. قبرش در نواحی بلخ است.»

بنابر نوشته نوایی وی از اولاده احمدیسوی بود. ولی عطایی مثل یسوی شاعر متصوف نیست، از او دیوان مکملی باقی مانده که دارای 260 غزل است.

مولاناسکاکی:

در مورد این شاعر نیز معلومات بسیار کمی باقی مانده، نکته هایی در اثر خود شاعر، در «مجالس النفایس» و «خطبه دواوین» نوایی در باره سکاکی نگاشته شده است. و نیز شاعر دیگر به نام یقینی در اثر خود به نام «اوق و یای» (تیروکمان) وی را از جمله «شعرای مجتهد ترک» میداند. سکاکی از ماوراالنهر بود و در پایتخت تیموریان در شهر سمرقند زندگی و ایجاد کرده است. سکاکی تخلص شاعر بوده، نام اصلی وی معلوم نیست. بنابر تخمین دانشمندان در آخرین سالهای سده چهادهم میلادی به دنیا آمده و در دوره میرزا اولوغ بیک به کمال رسیده است. وی نخستین کسی است که به ترکی قصیده سروده و این ژانر ادبی را ترویج کرده است. دیوان او مشتمل بر ده قصیده و چهل غزل بوده، نوایی وی را به لقب «ملک الکلام» ستوده است.

مولانا لطفی هروی:

یکی از بزرگترین شعرای ادبیات ترکی است که از طرف نوایی به عنوان «ملک الکلام» نامیده شده، به زبانهای ترکی و فارسی اشعار زیبایی دارد. بحق میتوان گفت که مولانا لطفی هروی در شعر ترکی بعد از علیشیرنوایی در مقام دوم قرار دارد. اشعار وی از لحاظ بدیعی و بکاربرد محسنات و صناعات ادبی، ایماژ و صور خیال در سطح بلندی قرار دارد.

در مورد حیات و فعالیت ادبی مولانا لطفی در اثار «مجالس النفایس»، «محاکمه اللغتین»، «مناقب پهلوان محمد»، و «خطه دواوین»، در «تذکره الشعرای» دولتشاه سمرقندی، حبیب السیر و مکارم الاخلاق خواندمیر، تذکره التواریخ عبدالله کابلی، قاموس الاعلام شمس الدین نامی و دیگران معلومات ارایه گردیده است.

بنابر نوشته منابع مختلف مولانا لطفی هروی در سال 1367 میلادی در محله «ده کنار» هرات زاده شده و در آنجا به کمال رسیده است. لطفی هروی (99) سال عمر دیده و بسیاری از وقایع خراسان و ماوراالنهر را به چشم سر دیده و بعد از تکمیل علوم مروجه زمانش از نزد مولانا شهاب الدین خیابانی تصوف را فراگرفت.

لطفی هروی غیر از اشعار لیریک که مشتمل بر 280 غزل و 40 رباعی است، داستان «گل و نوروز» و کتاب «ظفرنامه» را نیز به رشته نظم کشیده است.

امیر علیشیر نوایی:

علیشیرنوایی شاعر و متفکر بزرگ، یکی از نمایندگان برجسته ادبیات ترکی است، نام شکوهمند او در کنار سایر شخصیتهای ادبی جهان از قبیل: هومر، دانته، شکسپیر، فردوسی، نظامی، مولانا، تاگور، لوسین، تولستوی و دیگران قرار میگیرد.

امیرنظام الدین علیشیر نوایی در ماه فبروری سال 1441 میلادی مطابق به 844 هجری در شهر هرات به دنیا آمد.(1) نام پدرش غیاث الدین کیچگینه بهادر یکی از حکمرانان تیموریان بود. در میان شعرا و ادیبان و نویسندگان ادبیات ترکی سیمای فروغناک و پر هیمنه علیشیرنوایی از تابناکی فراوانی برخوردار است.این بزرگمرد در ضمن کارنامه های فرهنگی و عمرانی و هنرپروری که همه افراد این کشور بدان میبالند، برای غنامندی ادبیات ترکی و فارسی تلاشهای همه جانبه نموده است. وی خواه در هرات - مرکز تیموریان، خواه در مرو و استراباد و سمرقند و مشهد از شعرا و دانشمندان، پژوهشگران و هنرمندان حمایت کرد و به صدها شخصیت فرهنگی کمک مادی و معنوی نموده و حضورش مجمع دانشمندان شعرا و هنرمندان بوده است. علیشیرنوایی برای رشد و انکشاف زبان و ادبیات ترکی آثار فراواتنی را به این زبان به وجود آورده که قرار ذیل میباشد:

1- خزاین المعانی: نوایی این دیوان را بنابر عنعنه آن زمان نظر به دوره های عمرش به پنج بخش تقسیم نموده است:

الف) غرایب الصغر: این دیوان اشعاری را دربر دارد که نوایی قبل از بیست سالگی سروده بود. این دیوان مشتمل بر 650 غزل، یک مستزاد، سه مخمس، یک مسدس، یک ترجیع بند، یک مثنوی 148 بیتی، 50 قطعه، و 133 رباعی میباشد که مجموعا 5718 بیت میشود.

ب) نوادر الشباب: اشعار این دیوان را نوایی در حدود سنین 20 - 30 سالگی سروده و مشتمل بر 650 غزل، یک مستزاد، سه مخمس، یک مسدس، یک ترجیع بند، یک ترکیب بند، 50 قطعه، 52 معما است که جمعا 5423 بیت است.

ج) بدایع الوسط: این اشعار را شاعر در بین سنین 35 - 45 آفریده است که 650 غزل، یک مستزاد، دو مخمس، دو مسدس، یک ترجیع بند، یک قصیده، 60 قطعه، 10 معما، و 13 تویوق دارد که مجموعا 5420 بیت دارد.

د) فوایدالکبر:

اشعار این دیوان سروده های سنین 43 - 60 سالگی نوایی را دربر میگیرد که مشتمل است بر 650 غزل، یک مستزاد، دو مخمس، یک مسدس، یک مثمن، یک ترجیع بند، یک ساقینامه، 458 بیتی، 50 قطعه و 85 فرد که جمعا 5888 بیت و یک مصرع میباشد.

2 - دیوان فانی :

این دیوان را شاعر با تخلص فانی به زبان دری سروده و حاوی تخمینا 6000 بیت مشتمل بر غزلیات، قصاید، رباعیات، مقطعات و معما ها میباشد.

3 - خمسه : این اثر بزرگ را امیرعلیشیرنوایی به تقلید از خمسه نظامی نوشته و شامل پنج مثنوی است:

الف) مثنوی حیرت الابرار: نخستین مثنوی خمسه نوایی است که در سال 888 هجری به مقابله مخزن الاسرار نظامی گنجوی و مطلع الانوار امیرخسرو دهلوی پرداخته است.

ب) لیلی و مجنون: این مثنوی ه سال 889 هجری سروده شده و حاوی 3629 بیت میاشد. این داستان نیز به مقابله داستان لیلی و مجنون نظامی گنجوی و امیرخسرو بوده است.

ج) فرهاد و شیرین: این داستان گزیده و خوب به مقابله خسرووشیرین نظامی و امیرخسرو سروده شده است. نوایی برخلاف سلف خود فرهاد را بمثاه قهرمان اصلی داستان قرار میدهد. این داستان مشتمل از 5655 بیت است.

د) سعه سیار: مثنوی چهارم خمسه نوایی است که در مقاله «هفت پیکر » نظامی سروده شده و قریب به 5000 یت است.

هـ) سدسکندری: آخرین مثنوی خمسه نوایی است که دارای 5000 بیت است.

4 - مجالس النفایس: تذکره الشعرا، نویسندگان و فضلای دوره تیموری است. ترجمه های این اثر در همان وقت صورت گرفته و بزبان فارسی دری برگردانده شده است. این اثر در تاریخ ادبیات و فرهنگ از کتب بسیار پراهمیت و معتبر شمرده میشود.

5 - محاکمه اللغتین: این کتاب در کیفیت و چگونگی زان ترکی نوشته شده، نوایی در آن زبانهای ترکی و فارسی را از نگاه گرامری و کاربرد مقایسه مینماید.

6 - لسان الطیر: این اثر به شکل مثنوی نوشته شده و ترجمه ترکی «منطق الطیر» شیخ عطار میباشد. نوایی در این مثنوی خود مسأله وحدت وجود را طرح کرده، تخلص فانی یعنی همان تخلص اشعار فارسی - دری خویش را انتخاب کرده است.

7 - محبوب القلوب: این اثر نوایی به نثر پرداخته شده، مربوط به اخلاق، اصناف مختلف مردمو خصوصیات آنها مانند: امیر، وزیر، قاضی، مدرس، شاعر، طبیب، موسیقیدان،

اهل کسبه و غیره نگاشته شده نوایی در این اثر خود افکار انساندوستی، معرفت پروری و دانشی خود را انعکاس داده است.

8 ـ میزان الاوزان: این اثر در مورد وزن شعر وده نوایی علاوه بر اوزان عری و فارسی در حصه اوزان شعر ترکی نیز پرداخته است.

9 ـ نسایم المحبه : ترجمه ترکی کتا «نفحات الانس» مولانا عبدالرحمن جامی است. نوایی با اضافات در باره مشایخ و خواجگان ترکستان نوشته است.

10ـ خمسه المتحیرین: این اثر در مورد حیات، احوال و اثار مولانا عبدالرحمن جامی نوشته شده است.

11 ـ تاریخ ملوک عجم: این کتاب تاریخ بوده و به اساس تاریخ بیضاوی نوشته شده است.

12 ـ تاریخ انبیا و حکما: نوایی در این اثر خود در مورد برخی از انبیا و حکما معلومات ارایه کرده است.

13 ـ وقفیه : رساله ایست در مورد موقوفات خودش که در آن در باره موقوفات مدرسه اخلاصیه و سایر ابنیه و زمینها و باغ ها ی هرات و حوالی ان مسجل گردیده است.

14 ـ سراج المسلمین: مثنوی کوچکی است در باب مسایل فقه حنفی.

15 ـ نظم الجواهر: ترجمه منثور نثراللآلی منسوب به حضرت علی (ک) میباشد.

16 ـ حدیث الاربعین : در این اثر خود نوایی چهل حدیث پیغمبر اکرم (ص) را ترجمه کرده است.

17 ـ حالات سیدحسن اردشیر که نوایی را پسر خوانده بود.

18 ـ حالات پهلوان محمد ابوسعید کشتی گیر.

19 ـ مفردات در فن معما.

20 ـ مناجات نامه

21 ـ خطبه دواوین که مقدمه های کلیات آثار و دیوان های نوایی را تشکیل میدهد.(*)

22 ـ منشآت: این اثر مجموعه مکاتیب و نامه های نوایی است.

عنوان آثار نوایی از مقاله محترم دوکتور واحدی منتشره در جزوه « امیر علیشیر نوایی و خصوصیات عصر وی» ضمیمه شماره سوم مجله اجتماعی علوم نقل گردیده میشود.

آثار نوایی برای فرهنگ نویسان، پژوهشگران ادبیات و تاریخ از منابع معتبر علمی شمرده شده و در میان آثار ترکی جایگاه بی نظیر دارد.

امیرنظام الدین علیشیر نوایی زبان و ادب ترکی را باز سازی نموده، برای ترقی و شگوفایی ادبیات ترکی جانفشانی ها و کار متداوم نمود. او کارنامه های ادیبان و شاعران قدیم ترکی را با مفاهیم جدید، دقت و ابتکار دوباره به مدارج عالی رسانید.او با استفاده از ادیات شفاهی ترکی زان و ادبیات کلاسیک، آثار بکر ابداع نموده در آنها مبارزات عادلانه مردم را برعلیه ستمگران جامعه آن روزگار تصویر کرده، عوامل آنرا مشخص و سیر رشد و تکامل آن را معین میدارد. او ا ه میان کشیدن هومانیزم، رعیت پروری، معرفت پروری، نابسامانی های جامعه فیودالی را در آثار خویش بازتاب داده و با فعالیتهای ایجادی خود، ادبیات ترکی را به در جه عالیه آن رسانید. نوایی با ایجادیات بکر خود مکتب تازه ادبی را در ادبیات ترکی تاسیس نمود. آثار نوایی به شعرا و نویسندگان بعد از وی تأثیرات بارز داشت، چنانچه شعرای با استعدادی چون: ظهیرالدین بابر، محمدبیرام خان، محدصالح، محمدفضولی، و دیگران سک او را تعقیب کرده به زبان ترکی آثار مهم و ارجناکی را آفریدند.

محمدفضولی:

یکی از شاعران شیرین سخنی که با الهام پذیری از امیرعلی شیرنوایی در سده شانزدهم میلادی پا به عرصه ادبیات گذاشت، محمدفضولی بود. او بین سالهای 1498 - 1556 میلادی زندگی کرده، در کربلا متولد و در بغداد و آذربایجان به کارهای ایجاد ی خود پرداخته است. فضولی زبلنهای ترکی، عربی و فارسی را نیکو دانسته و در این زانها آثار بدیعی شگرفی افریده است. فضولی علوم متداول زمانش را بخوبی فراگرفته، به این سبب وی نه تنها با شعر و ادبیات مشغول شده بلکه با علوم فلسفه، طب، نجوم، ریاضی و دیگر دانشهای متداول آن زمان نیز دسترس داشته است.

فضولی غیر از اشعار تغزلی پرشور خویش، داستان «لیلی و مجنون» و آثار ارجناک دیگر چون: انیس القلب، حدیقه الشهدا، بنگ و باده، صحبت الاثمار، هفت جام، و آثار منثور نمطلع الاعتقاد»، «شکایت نامه»، «رند و زاهد»، «صحت و مرض» نیز به یادگار گذاشته است. هرکدام این آثار ارجناک نه تنها در ترقی و انکشاف و شگوفایی ادبیات ترکی نقش ارزنده ای دارند، بلکه در رشد و انکشاف افکار و اندیشه های فلسفی، اخلاقی و اجتماعی مشرق زمین نیز سهم بسزایی ایفا نموده است.

محمدفضولی در بین تمام طوایف ترک زبان از چهره های تابناکو شهیر ادبی - فرهنگی بشمار آمده و در زمینه سرودن اشعار لیریک، غزل های او از شهکارهای ادبیات

ترکی محسوب میگردد. دیوان فضولی در حدود سه صد غزل، هفتاد و پنج رباعی، چهل قطعه و چند ترکیب بند و ترجیع بند و مخمس و مربع را دارا میباشد. داستان «لیلی ومجنون » وی در سده 17 میلادی در بین ترکمنها منتشر شده شعرای کلاسیک ترکمن از قبیل: مخدومقلی فراغی، ملانفس، شاه بنده و دیگران از وی به نحوی متأثر گشته اند.

محمدبیرام خان خانان:

بیرام خان یکی از حامیان علم و فرهنگ و شعرای مشهور سده شانزدهم میلادی بشمار رفته و بواسطه کارنامه های سیاسی و نظامی و اشعار دل انگیز خود در صفحات تاریخ نام خویش را نقش کرده است. او تنها شاعر و شخصیت فرهنگی نبوده بلکه در ساحه سیاست و و اداره نیز مرد معروفی بوده است.

محمد بیرام خان منسوب به عشیره «بهارلو» ی ترکمن ها بوده، (1) دوره جوانی خویش را در شهرهای قندهار، بلخ و بدخشان سپری کرده است. پدر وی سیف علی خان وقتی والی قندهار بود. محمد بیرام خان بعداز وفات پدرش به نزد خویشاوندانش به بلخ آمده و در این شهر علوم متداوله را فراگرفته است. وی هنوز نوجوانی بیش نبود که طور داوطلبانه به قشون شاهزاده همایون فرزند بابرشه در آمد و بعدا به درجات بالاتر ارتقا نمود. او نخست مشاور همایون، بعدا به صفت والی، سپه سالار قشون و به مثابه «خان خانان» (صدراعظم) وظیفه اجرا کرده، در استحکام امپراتوری گورگانیان هند نقش برجسته ای را ایفا کرده است. وی مورد احترام همایون، جلال الدین محمد اکبر، بود. محمد بیرام خان شخص معرفت پرورو مشوق علما، ادبا و علاقمند ادبیات و هنر بوده، حضور وی همیشه مجمع دانشمندان، شعرا و هنرمندان و ادیبان بود. او اشخاص فرهنگیعصر خویش را مورد حمایت بیدریغ قرار داده و محبوب عام و خاص قرار گرفته بود. اما این زندگی آرام و خوشبختی وی دیری نپایید. دشمنان وی تهمت هایی مبنی بر اینکه وی کودتایی را براه انداخته میخواهد خانواده بابری را برانداخته و خودبر مسند امپراتوری تکیه زند، مناسبات وی را با امپراتور اکبر خراب کردند. بیرام خان نخست تلاش ورزید که این تهمت و بدگمانی شاه را از خود دور کرده و او را باردیگر به بیگناهی خود راضی گرداند، ولی بنابر سعایت دشمنان این امر ممکن نگردید. او میخواست که از طریق بحر به عربستان سفر نماید و چند وقتی از سلطان دوری گزیند تا

1 - غرریف و دیگران، تاریخ ادبیات ترکمن، جلد اول، ص 87، و مقدمه دیوان بیرام خان.

ماجرا فرونشسته و امپراتور به بی گناهی او پی ببرد. اما این امر برای او میسر نشد تا اینکه در سال 1561 میلادی در عرض راه توسط دشمنانش کشته شد و بنابر وصیتش در مشهد دفن گردید. (1)

محمد بیرام خان از نگاه شاعری نیز مقام ارجناکی دارد. از او دیوانی مشتمل بر قصاید و غزلیات دل انگیز به زبانهای دری و ترکی باقی مانده است.

برخوردار ترکمن:

یکی دیگر از ادبا و نویسگانی که از میان ترکمنها در سده هفدهم میلادی به شهرت رسید، برخوردار ترکمن است. وی مولف اثار برجسته ای از قبیل: محفل آرا، و محبوب القلوب است. متأسفاه اثر محفل آرای او تا هنوز بدست ما نرسیده واثر دیگرش «محبوب القلوب» از دست روزگار در امان مانده و چندیم بار ه زیور طبع آراسته شده است. برخوردار ترکمن اصلا از اهالی ولایت فراه افغانستان بوده و در مناطق مختلف خراسان و ایران زیسته است.(2)

برخوردار ترکمن افزون بر آثاری که نام بردیم، داستان زیبایی بنام «رعنا و زیبا» نیز دارد. نویسنده مذکور آثار خویش را به زبان فارسی دری نوشته و در ضمن نثر از پارچه های نظم نیز استفاده کرده است. اگرچه زبان این اثار فارسی است، ولی محتویات، مضمون و سبک نوشته ها در بسیاری جاها با ادبیات و خلق و خوی مردم ترکمن سازگار می آید.

---

1 - غرربیف و دیگران، تاریخ ادبیات ترکمن، ص

2 - امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، ص 245.

ادبیات ترکمنی در سده های 18 و 19 میلادی

سده هژدهم میلادی مرحله نوین در رشد ادبیات کلاسیک ترمن بشمار میرود. شعرا و نویسندگان این دوره، زندگی مردم را در آثار خود به روشنی بازتاب داده و در آثار آنان انعکاس انگیزه های اجتماعی ـ اقتصادی تشدید میگردد و سطح هنری وبدیعی آثار ارتقا یافته و به محسوس ترین وجهی اصالت و خود ویژگی ملی ترکمنها پابرجا میماند. در اواسط قرن هژدهم میلادی در میان ترکمنها تمایلات و گرایشات مترقی برای اتحاد طوایف بوجود می آید. حاملین این اندیشه های روشنگرانه، شعرا و نویسندگان سده های 18 ـ 19 میلادی بوده اند.

در ادبیات ترکمنی در این دوره دو جریان کاملا متمایز از یکدیگر شکل میگیرد: یک ادبیات مذهبی و تصوفی و دیگری ادبیات دموکراتیک و مردمی.(1)

الف) ادبیات مذهبی و تصوفی:

چنانچه قبلا دیدیم، از سده دوازدهم میلادی تصوف در ادبیات ترکی رخنه کرده و در ترویج و تبلیغ عقاید صوفیه (بویژه یسویه و نقشبندیه) اشعار و منظومه های حکمت امیز زیادی از طرف خواجه احمد یسوی، سلیمان باقیرغانی، شرف خواجه خوارزمی، وفایی، صوفی الله یار و دیگران آفریده شده بود. این جریان ادبی در سده هژدهم نیز تداوم نموده اما این ادبیات تا نیمه دوم سده هژدهم اشعار آموزش و پرورش و پند و نصیحت را متداول کرده و مردم را از مبارزه علیه زورگویی و استبداد برحذر میداشت. اگرچه جنبه های پندآمیز اشعار تصوفی برای عامه مردم بسیار مفید بود، ولی در این دوره عقایدی مثل : ترک دنیا، نفی لذات جهانی و زندگی منزوی در اشعار شعرایی چون نیازقلی، کریم بردی، مشیری و دیگران تبلیغ شده است. تاثیر ادبیات مذهبی و صوفیانه شعرای قرون وسطی چون: احمدیسوی، سلیمان باقیرغانی، وفایی و صوفی الله یار و دیگران در تمامی عرصه های زندگی مردم ترکمن در آثار بسیاری از شعرای کلاسیک ترکمن مانند دولت محمدآزادی، دوردی شاعر، محمود غایبی، عندلیب و دیگران نیز مشاهده میشود، اما در پهلوی آن ادبیات دموکراتیک و مردمی (دنیوی) به مرتب بیشتری در بین مردم محوبت کسب کرده و به دل آنان نشسته است.

---

1 ـ غرریيف و دیگران، تاریخ ادبیات ترکمن، جلد دوم، ص 20.

ادبیات دموکراتیک و مردمی:

این جریان ادبی به دفاع از منافع مردم برخاسته، اعتراض آنان را علیه زورگویی و استبداد بیان کرده و کیفیت زندگی مردم را به روشنی بازتب داده است. معروفترین و بزرگترین موج این جریان ادبی، شاعر سترگ مردم ترکمن مخدومقلی فراغی است. در ادیات این دوره هجو و طنز که عیوب، کمی ها و کاستیهای جامعه را به انتقاد میگرفت و طبقات بالایی جامعه، حکام، فرمانروایان، قضات، خانها، روحانیون حریص و پول پرست را به باد استهزا میگرفتند، جایگاه ویژه و مهمی را اشغال مینماید. موضوع اصلی ادبیات این دوره را سرنوشت انسان در شرایط بیرحمانه ترین ستم قبیلوی و فیودالی تشکیل میدهد. این جریان ادبی شعرای بااستعداد زیادی را بوجود آورده و به کمال رسانده است. ادبیات دموکراتیک و مردمی قرون 18 - 19 میلادی زمینه های شکل گیری ادبیات ریالیستی ترکمن را در آغاز قرن بیستم میلادی فراهم آورده است.

ارتباطات و مناسبات اقتصادی، تجارتی و فرهنگی ترکمنها با ایران، آذربایجان، روسیه و هند و ممالک عربی، تثیرات فزاینده ای را بر رشد ادبیات ترکمن برجا گذاشت. در این دوره بهترین نمونه های ادبیات ترکمن خلق میگردد و از سوی دیگر در این دوره همانطوریکه مردم ترکمن بمثابه یک ملت علیحده عرض وجود مینماید، ادبیات ترکمن نیز با برخی از ویژگی های ملی خود از ادبیات «عموم ترکی» جدا شده و شکل جداگانه راه تکامل و رشد خویش را میپیماید. در این دوره زبان آثار نیز از زبان عموم ترکی متمایز میگردد. دولت محمدآزادی، نورمحمدعندلیب، مخدومقلی فراغی، عبدالله شاه بنده، معروفی، شیدایی، محمود غاییی، و دیگر شعرا و نویسندگان ترکمن ادامه دهندگان سنن مترقی ادبیات ترکی بشمار می آیند. شاه بنده، معروفی، و شیدایی در اثار خویش از سوژه های افسانه ها و اساطیر عربی، فارسی و ترکی، حماسه ها و روایات مردم سود میجویند. آفریده های مخدومقلی فراغی، عندلیب، ملانفس و دیگر شعرای ترکمن نه تنها در میان ترکمنها وسیعا منتشر شد، بلکه در میان سایر ترکی زبانها مثل:اوزبیکها، آذریها، قزاقها، قیرغیزها، قره قلپاقها، اویغورها و دیگران نیز شناخته شده است. در اینجا برخی از معروفترین شعرای ترکمن را بسیار فشرده و مختصر معرفی میداریم:

دولت محمد آزادی:

دولت محمد پدر شاعر شهیر ترکمنها مخدومقلی فراغی است. او در سال 1700 میلادی (112 هجری) متولد شده (1) و در مناطق اترک، قرری قلعه و گرگان زندگی کرده است. دولت محمد نخست در مکتب دهکده، بعدا در خیوه دانش فراگرفته، زبان ترکی، عربی و فارسی را خوب میدانست. در تاریخ ادبیات ترکمن وی به مثابه سراینده غزلیات، رباعیات، مثنوی و اشعار تعلیمی و تربیتی و بازتابگر نقطه نظرات سیاسی ـ اجتماعی و فلسفی مقام حایز اهمیتی را دارا میباشد. او مولف کتاب مشهور « وعظ آزاد» و نیز رساله های «حقیقت جابر انصار»، و «بهشت نامه» و بعضی اشعار غنایی میاشد. (2) در میان این آثار کتاب «وعظ آزاد» او در ترسیم وضع اجتماعی ـ فرهنگی آن روزگار از اهمیت شایانی برخوردار است. شاعر در آثار خویش در باره بی عدالتی و بیرحمی شاهان، شگوفایی کشور، کمک به غربا و فقیران، صلح و اتحاد عشایر، خوشبختی مردم و ضرورت وجود یک دولت متمرکز و عادل برای مردم سخن رانده و در مورد سخاوتمندی و جوانمردی، انسانیت و کرم، تربیت کودکان و اخلاق ه بحث مینشیند و اندیشه های مبتکرانه خود را در باره دانش و نقش آن در زندگی دانشمندان و وظایف و رسالت آنها در برابر مردم بیان میدارد. دولت محمد ازادی در سال 1174 هجری چشم از جهان پوشیده است.

نورمحمد عندلیب:

این شاعر ارجمند در سال 1710 میلادی در ناحیه ای بنام «قره مازی» از توابع اورگنج بدنیا امده و یکی از شعرای بزرگ ترکمنها است. او در مناطق اورگنج و خیوه زندگی کرده و به ایجاد آثار ادبی پرداخته است. به گمان اغلب شاعر در حدود 1780 میلادی وفات نموده است.(3)

عندلیب دارای غزلیات فراوان و آثار منظوم و منثوری از قبیل: «لیلی و مجنون»، «اوغوزنامه»، «یوسف و زلیخا»، «نسیمی»، « سعدوقاص»، «زین العرب»، و «بابا روشن» دارد. او در «اوغوزنامه» در مورد تاریخ اوغوزها و کارنامه های اوغوز خاقام میپردازد و در «نسیمی» در باره مرگ دردناک شاعر متصوف سده چهاردهم میلادی سیدعماد الدین نسیمی را تصویر مینماید.(3) داستان «لیلی و مجنون» عندلیب که در آن عشق

---

1 ـ غرریف و دیگران، تاریخ ادبیات ترکمن، جلد دوم، ص 38.

2 ـ ایضا، ص 85.

3 ـ ایضا، ص 161.

و ازادگی و انسانگرایی مورد ستایش قرار میگیرد، در ردیف هترین آثار ادبی ترکمن قرار دارد. این داستان بخاطر بیان ریالیستی حوادث و واقعات و بخاطر بیان هنرمندانه خویش در میان آذریها، اوزبیکها و سایر خلقهای ترکی زبان نیز شهرت یافته است. عندلیب در داستان « یوسف و زلیخا» افکاری چون انسانگرایی، میهن پرستی و در باره شاه عادل و دولت متمرکز به تدمل مینشیندو استبداد حکام فیودالی را افشا و مورد مذمت قرار میدهد. در مقایسه با داستانهای لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا، داستانهای زین العرب، بابا روشن و سعد وقاص او از نگاه هنری و بدیعی به مراتب ضعیف بوده و در آنها انیزه های مذهبی و دینی زیادتر بازتاب یافته است.

مخدومقلی فراغی :

بشریت در رشد تاریخی خویش شعرا، نویشندگان، متفکرین و هنرمندان پر نبوغی را پرورده که انها با آثار جاویدانی خویش سهم عظیمی را در گنجینه فرهنگ و علوم ادا نمودند. آتشی که با نبوغ آنان شعله ور گردیده، سالها و قرنهاست که مشعل تابناک دانش، فرزانگی و آزادگی را هرچه فروزانتر نگهداشته است. آنها انسان های ارجناک همه دورانها، همه مردم و همه بشریت هستند، آنها یادگاران فرهنگ و تاریخ هستند. از جمله یکی از این ابرمردان یکی هم بنیانگذار مرحله نوین ادبیات ترکمنی، میهن پرست پرشورو اندیشمند بزرگ و شاعر شهیر ترکمنها ـ مخدومقلی فراغی میباشد که در نیمه دوم قرن هژدهم به مثابه تثبیت کننده اصالت ژرف ادبیات ترکمن جلوه گر گردیده است. مخدومقلی فراغی به صفت بنیانگذار مکتب ریالیستی ادبیات ترکمن با خلاقیت هنری فوق العاده ارجناک خویش مقام شایسته ای در تاریخ ادبیات ترکمن دارد.

او در سال 1733 میلادی (1147 هجری) متولد شده در مدارس بخارا و خیوه علوم متداول زمان را فرا گرفته و به صفت شخص دانشمند و متفکر در میان ترکمنها عرض اندام نموده است. (1) آثار او آئینه تمام نمای زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ترکمنهای سده هژدهم است. بنابر همین ویژگیها بود که شرقشناس مشهور ی. برتلس مخدومقلی را به مثابه «جام جم» ترکمنها و استاد جمالزاده او را «فردوسی ترکمنها» میشمارد. در آثار مخدومقلی زیبایی، مبارزه، فداکاری، اندیشه ها و تلاشها، افکار و آثار نیک انسانی، شادیها، غمها، عشقها و رنجها، ایدآل های اخلافی و فلسفی، اطمینان به آینده روشن، جوانمردی، سخاوت، و در مجموع سیمای معنوی مردم بازتاب یافته است. بنابر همین

---

1 ـ امین گلی. تاریخ سیاسی اجتماعی ترکمنها، ص 249.

ملحوظات، مخدومقلی فراغی افتخار و زبان گویای مردم ترکمن است. محور اصلی آثار مخدومقلی را ایدآل جامعه عادلانه و انسانی، دولت متمرکز، دوستی و برادری، کار آزاد، خوشبختی، و شگوفانی فرهنگ و علوم تشکیل میدهد. اشعار دل انگیز او به مثابه طیف رنگینی از مضامین فوق العاده گسترده و غنی است که در آنها پندهای خردمندانه، فراخوان به حقیقت، دوستی صادقانه، مبارزه با دشمنان، عشق و زیبایی و غیره بازتاب یافته است. در تمامی آثار او اندیشه هایی در مورد اتحاد عشایر و قبایل ترکمن و فراخوان به اسقلال و مبارزه در راه سعادت و خوشبختی مردم موج میزند. شاعر بزرگک در دشوارترین ایام کشمکشهای سیاسی و مذهبی و غارتگریها و چپاولها و استبداد مطلق توانست شعر ترکمنی را به عالیترین مدارج رشد و انکشاف ارتقا داده و به آن حقیقتا جنبه مردمی بدهد. شاعر همیشه با مردم زیست و با سرنوشت آنان درآمیخت و میشه غمخوار و شفابخش التیام روحی و معنوی مردم زحمتکش بود.

مخدومقلی فراغی افزون بر اینکه بسا مسایل اجتماعی حاد زمان خویش را به دایره شعر و ادبیات در آورد، بلکه او در جهت مردمی ساختن شکل و زبان شعر نیز تلاش ورزید که آثار خود را به زبان قابل فهم برای توده مردم تدوین نماید. او با استفاده از زبان معمولی خلق، ضرب المثلها، اساطیر، افسانه ها، روایات و دیگر داشته های فرهنگ مردم، آغازگر زبان ادبی ترکمن گردید. او در آثار خویش زیباییهای طبیعت و ثروت سرزمین آبایی خویش را میستاید، ستم و استبداد را نکوهش مینماید و به حمایت از حقوق مظلومان میپردازد. موضوع عشق مقام برجسته ای در اشعار مخدومقلی دارد. وی در آثار خویش در باره قدرت و پاکیزگی عشق سخن رانده و به ستایش زیبایی دختران و زنان ترکمن می پردازد. در اشعار او مسایل گوناگون فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، عشقی تصوفی و مذهبی، میهن پرستی و جوانمری را میتوان یافت. (1) او با اشعار دل انگیز و زیبای خود بر شاعران و ادبای بعد از خود تأثیر عمیقی گذاشته است. شعرای زیادی از وی پیروی کرده و این جریان تا هنوز هم ادامه دارد. مخدومقلی در سال 1783 مطابق 1198 هجری از دنیا چشم پوشیده است.

ترکمنها به مخدومقلی فراغی شاعر و متفکر بزرگ احترام و اخلاص ویژه ای داشتند

---

1 ـ زندگینامه و برگزیده اشعار مخدومقلی فراغی، به اهتمام عبدالرحمن دیه جی، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، 1373، ص 22.

و دارند، اشعار او را با علاقمندی میخوانند و گوش میدهند. چنانکه یکی از مستشرقین معروف بنام «ارمینوس وامبری» میگوید:« در شرح حال مخدومقلی وی را مرد فوق العاده ای معرفی کرده اند که بدون دیدن خیوه و بخارا در اثر یک الهام غیبی به تمام کتب و علوم احاطه پیدا کرده است. و روزی سوار بر اسب خوابش برده و در عالم رویا میبیند که او را به مکه به انجمنی از پیغمبر (ص) و خلق های اول تشکیل شده است، منتقل کرده اند. در حالی که از شدت حیا دچار حیرت شده نگاه محجوبانه ای به آن جمع خجسته می اندازد و یک مرتبه پیش.ای ترکمنها «عمر» (منظور حضرت عمر فاروق خلیفه دوم مسلمین است) را مشاهده میکند که به او امر میدهد پیش بیاید. او اطاعت میکند و علاوه بر دعای خیر ضربه سبکی هم از از پیغمبر (ص) بر پیشانی دریافت میدارد که فورا از خواب بیدارش میکند. از این لحظه به بعد اشعار دلپذیر و لطیف از زبان او جاری شده و ترکمنها مدتهای مدیدی نوشته های او را از جمله اولین تراوشات مخیله بشری البتته بعد از قران قرار داده بودند. از این گذشته مجموعه اشعار مخدومقلی دارای جنبه خاصی است، بدین معنی که : اولا نمونه کاملی از لهجه خالص ترکمنی بدست میدهد، ثانیا در نوشته هایش یک قاعده و نظم محکمی وجود دارد که در سایر محصولات ادبی شرق به ندرت دیده میشود، مخصوصا وقتی راجع به پرورش اسب یا طرز استعمال اسلحه یا فنون جنگی صحبت میکند.» (1)

در سده های 18 - 19 میلادی شعرای ترکمن با پیروی از سنن ادبی کلاسیک های شرق چون : نظامی گنجوی، امیرخسرو، علیشیر نوایی و دیگان آثاری را به شکل داستان می آفرینند، عندلیب، عبدالله شاه بنده، محمود غایبی، عبدالشکور شکوری، عبدالستار قاضی، شیدایی، ملانفس و دیگران از انجمله اند. در ادبیات سده هژدهم داستانهای سنتی بطور نیرومندی شکل میگیرند. شعرا در آثار خویش از سوژه حماسه های مردمی، افسانه ها، روایات، و داستانهای فولکلوریک بهره جسته اند. این شیوه ادبی که بطور گسست ناپذیر با ترانه ها و موسیقی مردم ترکمن گره خورده اند، برنامه های نوازندگان و خوانندگان مردمی (بخشی) ها را غنا بخشیده است. و از طرف دیگر بخشی ها در حفظ و بقا ی این آثار و انتشار آن در بین مردم خدمت بزرگی ایفا کرده اند.

---

1 - ارمینوس وامبری، سیاحت درویش دروغین، ترجمه فتح علی نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران: 1337، ص 411 - 412.

شاه بنده:

یکی از پیروان این سنن نیکو عبدالله «شاه بنده» یکی از شعرای خوش قریحه و خوش بیان ترکمن است که در سال 1720 میلادی در ناحیه «واس » اورگنج متولد شده است. او نخست در دهکده زادگاه خویش و سپس در خیوه درس خوانده و علوم متداوله را فراگرفته است. شاه بنده افزون بر اشعار لیریکی، داستانهای بسیار زیبایی بنامها « گل و بلبل» و «شاه بهرام» و رساله «سیاست نامه» را آفریده و مقام ارجمندی در تاریخ ادیات ترکمنی دارد. (1) در آثار این شاعر جنبه تخیلی زیاد بوده شاعر از طریق این تخیلات، نظریات انسانگرایی خود را مورد تلیغ قرار داده است.

برخی دیگر از شعرای ترکمن مانند : شیدایی، معروفی و دیگران نیز از سوژه تخیلی در آثار خود بهره جسته اند، اما هیچکدام آنان نتوانسته اند سوژه های تخیلی را مانند عبدالله شاه بنده بکار برده توانند. در داستانهای «گل و بلبل» و «شاه بهرام» وی انسان را بمثابه موجود کامل توصیف نموده زیبایی و نیروی عقل او و پیروزی نیکی بر بدی را ه ستایش میگیرد. شاه نده در داستان «شاه بهرام» در باره حکومت عادل و دولت متمرکز به تأمل مینشیند و در داستان «گل و بلبل» راجع به دوستی، قهرمانی و عشق و مبارزهو استواری و مقاومت سخن میراند. شاه بنده از لحاظ بیان ریالیستی و غزلیات هنری و مبتکرانه خویش به مخدومقلی شاعر و متفکر بزرگ ترکمنها قرابت زیادی دارد.(2)

محمود غایی:

یکی دیگر از شعرای برجسته این عصر محمود غایبی است. او یکی از پیروان خوب عنعنات ادبیات شرق و یکی از غزل سرایان مشهور در ادبیات ترکمنی محسوب میشود. محمود غایبی در حدود نیمه اول سده هژدهم میلادی دنیا آمده و در اواخر این عصر از جهان چشم فرو بسته است. او از طایفه «اوا» ی ترکمنها بود. محمود غایبی زندگی خود را در سواحل آمودریا و بخارا گذارانیده و در بخارا تحصیل کرده است. او افزون بر شاعری ونویسندگی در هنر تکنوازی نیز از هنرمندان برجسته عصر خود بشمار رفته و مباحثه او در باره موسیقی با آخوندها در حضور امیر بخارا مشهور است. دیوان او بیشتر از (600) غزل و قطعات و رباعی را شامل است. یک بخش مهم اشعار او را موضوعات تصوفی تشکیل میدهد. غایبی افزون بر اشعار لیریکی منظومه ای بنام «

---

1 - س. غرربیف، و دیگران، تاریخ ادیات ترکمن، جلد دوم، ص 18.

2 - ایضا، ص 26.

قصه سی و دو دانه» (اوتیز ایکی تخم قصه سی) دارد که در آن سی و دو نوع حبوبات در مورد ولویت و امتیاز خود مناظره نموده و از طریق مناظرات آنها شاعر کبر و غرور بیجا را مورد نکوهش قرار داده است.

معروفی:

قربانعلی معروفی یکی دیگر از شعرای بزرگ سده 18 میلادی میباشد که همه زندگی خود را وقف مبارزه علیه یگانگان نموده بود، ه همین سبب در آثار او موضوعات حماسی و میهن پرستانه مقام برجسته ای را کسب کرده است. شاعر افزون بر اشعار لیریکی داستانهایی تحت عنوان « سیف الملوک و مدخال جمال» و «دولتیار» دارد. معروفی، میهن پرستی، دوستی، قهرمانی و جوانمردی را به ستایش گرفته و همچون مدافع صلح بپا خاسته است و یورشهای ویرانگرانه متجاوزین را به باد انتقاد گرفته است.

شیدایی:

شیدایی (1730 - 1800) یکی از شعرای برجسته این سده است. اگرچه میراث ادبی بزرگی از جهت کمیت بجا نگذاشته است، ولی داستان منظوم «گل و صنوبر» او در بین مردم مشهور و ومنظور شده است. سوژه این داستان به داستان «سیف الملوک و مدخال جمال» معروفی نزدیک بوده شیدایی نیز مانند معروفی در افریدن این داستان از کتاب معروف «هزار و یک شب» (مونگ بیر گیجه) بهره برده است. اما هریک از آنها به شیوه خود از این اثر معروف استفاده نموده اند.

در سده نزدهم میلادی نیز این جریان ادبی که مخدومقلی فراغی اساس آنرا گذاشته بود، تداوم پیدا میکند. در ادبیات این دوره ریالیسم ساده و تمایلات مردمی به روشنی بازتاب یافته و سطح بدیعی هنری اشعار و داستانها ارتقا می یابد و در آثار ادبی بیان حوادث و وقایع زندگی تعمیق یافته و مشخص تر میگردد. در این دوره پایه های جریان ادی ریالیستی تقویه میگردد و از جانب دیگر داستانها و آثار به شکل کتاب آفریده میشود. داستانهای زیبای «زهره ـ طاهر» از ملانفس و « جنگ نامه » از عبدالستار قاضی از آن جمله اند. بسیاری از شعرای سده 19 که بیشتر در باره حوادث تاریخی نگاشته اند، خود مثابه مبارزین فعال در این نبرد ها اشتراک ورزیده اند. از جمله آنان سیدنظر سیدی، ملانفس، ذلیلی و دیگران را میتوان نام برد.

کمینه :

محمدولی کمینه یکی از رجسته ترین شعرای این سده میاشد. وی در سال 1770 میلادی (1190 هجری) دنیا امده و در سال 1840 میلادی (1260 هجری) از دنیارفته است. (1) بخش اعظم سروده های کمینه طنزآمیز بوده در آنها نابرابری اجتماعی، استبداد و مکر و حیله پادشاهان و فرمانروایان و روحانیون پول پرست به اد انتقاد گرفته شده و به دفاع از منافع ستمدیدگان پرداخته است که در اشعاری مانند: «بیچاره»، «قاضیم»، غریب» و غیره انعکاس یافته است. اثار کمینه از جهت بذله گویی، خوشبینی و زنده دلی از آثار شعرای دیگر این سده متمایز میگردد. او افزون بر اشعار طنزآمیز و پرخاشگرانه، اشعار لیریکی بسیار ناب، دلپذیر و پر از محسنات بدیعی ا یان تغزلی نیز دارد. این اشعار کمینه از بهترین اشعار تغزلی ادبیات ترکمن بشمار می آیند.

طوریکه گفتیم، اشعار طنزآمیز کمینه زیادتر به طبقات بالایی جامعه برمیخورد، بناء آثار او طور شاید وباید تا روزگار ما نرسیده است. گمان میرود که فرمانروایان آن وقت آثار کمینه را از خاطر پرخاشگری آن از بین برده باشند. اما بسیاری از اشعار تغزلی و طنزآمیز کمینه توسط «بخشیها» سینه به سینه و دهان بدهان انتقال یافته و تا روزگار ما رسیده است. به قول کریمیسکی اشعار کمینه را در سال 1842 میلادی نخستین بار شرق شناس الکساندر خودزکو در اثر خود تحت عنوان «   » در قبال چند شعر مخدومقلی ترجمه نموده است. (2) بعد دانشمندان دیگری آثار محمدولی کمینه را از نزد فرزندان او و دیگر مردم جمع اوری و ثبت نموده اند. اکنون در بین مردم ترکمن نه تنها اشعار کمینه بلکه لطیفه های زیادی نیز در مورد شخصیت و کارکرد او وجود دارد. این لطیفه های طنزآمیز در زمان معاصر نیز از جاذبه و محبوبیت خاصی در میان مردم برخوردار است. بدین ترتیب کمینه بمثابه شاعر مردمی برای همیشه در قلب و روان مردم جای گرفته و نام او در تاریخ ادبیات ترکمن همیشه از درخشش خاصی برخوردار خواهد بود.

سیدنظر سیدی:

یکی دیگر از شعرای برجسته این عصر سخنور رزمنده سیدنظر سیدی میباشد. او در سال 1775 میلادی در کنار علیای رود آمو در منطقه «قره بکاول» زاده شده و در همانجا

....

1 - غرریف و دیگران، تاریخ ادبیات ترکمن، جلد سوم، ص 25.

2 - ایضا.

بزرگ گردیده و به کمال رسیده است. (1) قسمت زیاد عمر شاعر در زادگاهش سپری شده، اما در سال های بعد به خاطر مبارزه بی امان علیه ستمگران وی مجبور میشود تا در مناطق مرو، خیوه، گرگان، اترک و دیگر جاها آواره بگردد. از قراین چنین معلوم میشود که وی در زادگاهشدرس خوانده و آدم باسواد و با مطالعه و دانشمند بار آمده است. (2)

آفرینش ادبی سیدی از دوران جوانی اغاز میگردد و نخستین اشعار غنایی وی تحت عنوان «سلطان خدیجه» که در سنین جوانی سروده شده استعداد عالی ادبی وی را در جوانی نشان میدهد.

بین سالهای 1800 - 1825 میلادی تحول جدید در زندگی سیدی رونما میگردد. این تحول با حادثه المناکی که در زندگی اجتماعی هم میهنانش رخ داده بود، پیوند ناگسستنی دارد. این حوادث به روند تکامل آفرینش ادبی سیدی نیز تاثیر عظیمی وارد نمود. در سالهای فوق الذکر امیران بخارا، خانهای خیوه و پادشاهان ایران برسر بلعیدن ثروتهای سرزمین زادگاه شاعر جنگها و کشمکشهای خونینی را براه می اندازند. و مردم ستمدیده در زیر احجاف سنگین جنگ و غارت باردیگر لگدمال میشوند. (3) در چنین شرایطی است که سیدنظر سیدی نه تنها با کلام بران و متنفذ خود بلکه با شمشیر آخته در مقابل دشمنان مردم می ایستد و برعلیه مظالم آنها مقاومت مینماید.

سیدی در سال 1823 میلادی مجبور میشود تا با سرزمین محبوب خویش که در آنجا بزرگ شده بود، وداع گوید. زیرا جنبش مقاومت مردم در اثر خیانت برخی خانهای پول پرست به شکست مواجه میشود. بناء او به خیوه میرود و در آنجا بزودی درمی یابد که مظالم و سیه کاری های خان خیوه نیز دست کمی از اعمال امیر بخارا ندارد. بناء از آنجا به اترک و گرگان راهی میگردد و در آنجاها نیز مبارزات خود را ادامه میدهد. باری وی در اواخر عمرش در یکی از نبرها هنگامیکه یارانش منهزم میشوند، با عده ای از جوانان اسیر دشمن میشود، ولی با گذشت یک هفته از زندان فرار نموده و با تکالیف زیاد در سال 1830 میلادی به زادگاهش برمیگردد. شاعر پس از گذشت شش سال دیگر یعنی در سال 1836 میلادی در یکی از نبردها زندگی خود را قهرمانانه نثار مردم و آرمان خویش مینماید. (4)

....

1 - تاریخ ادبیات ترکمن، جلد سم، ص 28.

2 - ایضا، ص 25.

3 - غرربیف، حیات و ایجادیات سیدی، عشق آباد، 1963، ص 18.

4 - ایضا، ص

سیدی در تاریخ ادبیات ترکمن مانند سایر استادان سخن نیمه اول سده 19 میلادی چون:کمینه، ذلیلی، ملانفس، و دیگران ایده های مترقی و مردمی مخدومقلی را تعقیب کرده و گنجینه ادبیات ترکمن را غنای بیشتری میبخشد. درحدود نصف اشعار سیدی در نوع لیریک است. او افزون بر اشعار غنایی منظومه حزن انگیزی بنام «غوشا پوداغیم» دارد که به منسبت مرگ دو تن از فرزندان خورد سال خود سروده است.

یکی از ویژگیهای اساسی آفرینش ادبی سیدی روح رزمی و حماسی وی میباشد. او در اشعار خود نه تنها کارنامه ها، قهرمانیها، و مقاومتهای سرسختانه جوانان ترکمن را علیه زورگویان و مستبدین میستود، بلکه الهام بخش آنان در مبارزه برای آزادی و استقلال بود. و خود وی نمونه های مردانگی و جانفشانی بیشماری را در بسیاری از نبردها به نمایش گذاشته بود.

ذلیلی:

دوست نزدیک و معاصر سیدی، قربان دوردی ذلیلی (1795 - 1850) یکی دیگر از شعرای برجسته این دوره است که مولف اشعار اجتماعی و عاشقانه زیاد میباشد. او خواهرزاده شاعر بزرگ ترکمن مخدومقلی فراغی بوده و در سال 1795 میلادی (1220 هجری) متولد شده است. ذلیلی تحصیلات خود را در مدرسه «شیرغازی» خیوه به اکمال رسانیده و در تاریخ ادبیات ترکمن یکی از شعرای خوش قریحه و بااستعداد محسوب میشود.

هنگامیکه در سال 1819 میلادی خان خیوه محمدرحیم خان مقاومت ترکمنها را در هم شکسته سرزمین شاعر را غارت میکرد، ذلیلی را به مثابه فرمانده نظامی که در نبرد رویاروی قرار داشت به اسارت در میاورد. او هفت سال را در اسارت بسر برده و قسمت اعظم آثار خویش را مثل مسعود سعد سلمان در اسارت سروده است.

قربان دوردی ذلیلی بعد از مرگ محمدرحیم خان از خیوه فرار کرده به زادگاهش برمیگردد. آثار این شاعر رزمجو نیز به آفرینش ادبی سیدی شباهت کلی داشته و بین هردو مناسباتدوستانه خیلی نزدیکی برقرار وده است. ذلیلی در حدود سالهای 1844 - 1845 میلادی وفات نموده است.

اشعار ذلیلی از بهترین نمونه های اشعار کلاسیک ترکمن محسوب میشود که در انها اندیشه ها و افکار گوناگونی بازتاب یافته و حوادث و وقایع آن روزگار ترسیم گردیده است.

ملانفس :

در ادبیات سده نزدهم ترکمن جایگاه ارجناکی را ملانفس (1810 - 1862میلادی مطابق 1225 - 1277 هجری) احراز مینماید. این شاعر و سخنور مبارز در «سرخس» به دنیا آمده است.(1) در باره دوران طفولیت و جوانی شاعر، آنقدر اطلاعات دقیق نداریم. اما همین قدر میدانیم که چون وضع مالی خانوادگیش در ایام جوانی وی نسبتا خوب بود، بیگمان توانسته است از اموزش کافی بهره گیرد. او نخست در مکتب زادگاهش و بعد در بخارا علوم مروجه زمانش را فراگرفته و در آنجا زبانهای اوزبیکی، فارسی، آذری، و عربی را نیز می آموزد و با آثار کلاسیک ادبیات فارسی و ترکی آشنا میشود. او غیر از سخنوری و شاعری از هنر موسیقی نیز بهره کافی داشت. چنانکه اگر دست به موسیقی میبرد بخشی های دیگر را به حیرت می انداخت. و افزون بر ان پهلوان نیرومند و مشهوری نیز بوده است. او نیز مانند سیدی و ذلیلی از جمله مبارزین نامدار سرزمینش بود. وی بخاطر نشان دادن کارنامه و قهرمانیهای خود لقب «باتور» (شجاع) را نزد مردم کمایی نموده و چندین بار در نبرد علیه قاجارها و خانهای خیوه اشتراک کرده بود. تا اینکه در یکی از نبردها سخت زخم برداشته، بعداز چند ماه در سال 1862 میلادی (1277 هجری) وفات مینماید. جسد شاعر محبوب را در مزار خواجه عبدالله در مرو به خاک می سپارند. (2)

ملانفس به بواسطه استعداد خودروی خود، از زیباییهای طبیعت، از هستی اجتماعی زمانش درونمایه احساس پرشور شاعرانه و برافراشته ترین چکادهای اندیشه و عاطفه انساندوستانه را فرا گرفته است. اگرچه برخلاف آثار مخدومقلی، ذلیلی، سیدی و دیگران، در آثار او داشته های اجتماعی و حوادث تاریخی اندک چیزی به چشم میخورد، و تقریبا تمامی آثار او از نوع تغزلی است، اما سراپای آثار پربرگ و بارش استدلال منطقی و کیفیت هنری با مفاهیم اجتماعی مزج شده و تندیسه متعالی شعر ترکمنی را تشکیل داده است.

یکی از ویژگیهای اساسی که آفریده های ادبی ملانفس را از دیگر شاعران کلاسیک ترکمن متمایز میسازد، قبل از همه سحر بیان، غنای واژه های آهنگین و فصیح، آراستگی سخن و افاده معانی بکر و کاربرد وازه ها و ترکی ها به معنی غیروضعی و بهره گیری از پرداختها و تصویرهای شاعرانه است. او با هنرمندی کم مانندی در مقابل خواننده تمامی رنگهای ظریف و مواج دشتهای پهناور را که از خلعت بهار مزین گردیده، مجسم مینماید. به

....

1 - امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، ص .254

2 - ملانفس، دیوان ملانفس، به کوشش مراد دوردی قاضی، انتشارات قابوس، 1366.

ویژه کاربرد دقیق و هنرمندانه وسایل تصویر با صناعات و محسنات ادبی به او امکان داده است که معانی عمیق عشقی و اجتماعی را در محدوده اشعار غنایی خود خیلی متعالی و گوارا بیان دارد. از اینرو ملانفس به نظر نویسنده این سطور، از جهت هنری و بدیعیت آثار خود در مقام بلند ادبیات ترکمن قرار میگیرد. او افزون بر اشعار تغزلی و اجتماعی خود، داستان زیبای «زهره ـ طاهر» دارد که از بهترین و مشهور ترین داستانهای ترکمنی است. ملانفس در این اثر خود، ایده عشق آزاد را تبلیغ نموده و در عقب سیمای زهره و طاهر مبارزه خلق ترکمن را علیه بی عدالتی اجتماعی بازتاب داده است.

غیر از شعرایی که نام برده شد، در این دوره شعرای دیگری از قبیل: حاتم، طالبی، شکوری، بحری، زینهاری، قورت اوغلی، کاتبی، دوست محمد، مسکینی، عبدالستار قاضی، و سایرین نیز آثار قابل توجهی آفریده اند که بحث در باره همه انها در این خلاصه نگنجد.

مبارزه خلق ترکمن در راه آزادی و انسانیت در اواسط قرن نوزده میلادی انعکاس روشن خود را همچنان در آثار شعرایی چون: عبدالستار قاضی «جنگنامه»، عبدالرحمن زینهاری، بایلی شاعر، سقر ملا «تکه نامه»، مسکین قلیچ، کاتبی و دیگران داشته است. منوظومه «جنگنامه» از عبدالستار قاضی یورشهای تجاوزکارانه قاجاریان طور واقعی و ریالستیک بیان گردیده است.

عنعنه اشعار مردمی را آننه قلیچ محتاجی یکی از شعرای با استعداد این عصر (1824- 1884) ادامه داده است. اشعار میهن پرستانه، تعلیمی و تربیتی و عاشقانه او قابل توجه بوده، در آنان آرزو و امیال مردم ستمدیده، زیبایی انسانها، دوستی و خوشبختی انعکاس یافته است.

غیر از شاعران نامبرده که در فوق در مورد شخصیت و آثار آنها بطور فشرده نکاتی ارایه گردید، در سده نوزدهم میلادی شاعران و نویسندگان متوسط دیگری چون: قول بابا، غره شاعر، غره جه اوغلان، دوان شاعر، اوتایی، محمدرحیم، یغمورصوفی، اسماعیل، سایلی، عارف، چانگلی، غوبه، خاکسار، الله قلی، بنده قلی، قربان، پیرمحمد، غره مرگن، بابه نیاز، بال غزیل، و غیره بوده اند که آثار شان از نگاه کمیت و کیفیت به آثار شاعران قبلا یاد شده نمیرسد.(1)

اما از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه دوم سده بیستم، بی ثمرترین و عقیم ترین دوران فرهنگی ترکمنهای افغانستان محسوب میشود. درخت تنومند فرهنگ و ادبیات پیشین ترکمنها

....

1 ـ م. آننه مرادوف، و ا. نوریاغدییف، گلدسته، ص 9.

در این دوران رکوت بنابر عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به دردناکی خشکیده است که از همین سبب به دشواری میتوان در این دوره سخن از ادب و هنر و فرهنگ زد. سکوت، رکوت و انقطاع فرهنگی در این دوره چنان دراز و دردانگیز است که به حق میتوان آنرا « دوره سیاه فرهنگی ترکمنها» نامید. به جز از یکی دوتا شاعر مردمی، در این دوره هیچکس را نمیتوان یافت که آثار بدیعی آفریده و آن را به چاپ رسانیده باشد. از همین سب است که یگانه شاعر با استعداد ترکمن در این دوره دولت گلدی فدایی در آثارش ازنبودن مطبوعات و چاپ و نشر نشدن آثارش اندوه میخورد.

بعداز سال 1357 که بزبان ترکمنی چیزهایی منتشر میشودو ادبیات ترکمنی باردیگر تشکل نسبی می یابد و ده ها شاعر و نویسنده جوان چون: عبدالرحیم اوراز، عبدالکریم آیدینگ، عبدالخلیل ارکین، شیرمحمدینگیش، عبدالکریم بهمن، عبدالرحیم یالقیم، غریب یار، عبدالمجید ایشچی، همراز، خواجه نفس مساعد، چاریارقل دویغون، قران نظر، عبدالمجید توران،...ودیگران پا به عرصه ادب مینهند و آثار زیاد بوجود می آورند.

در فرجام باید اضافه کنم که در ادبیات معاصر ترکمن شکل ادبی نثر بدیعی متأسفانه انکشاف نکرده و حتی در ابتدایی ترین مرحله قرار دارد. به غیر از یکی دو تا داستانواره هایی که در جریده گوراش ویا مجله «ملیت های برادر » و جریده «ایل سسی» به نشر رسیده، در ادبیات امروزی ترکمنهای افغانستان داستان بدیعی خوب را نمیتوان یافت. این پدیده کاستی بزرگی است در ادبیات معاصر ترکمن. امیدواریم به همت نویسندگان جوان ترکمن و تشویق انها این خلاء فرهنگی نیز وقتی مرفوع گردد. اما باید گفت درجمهوری ترکمنستان، در همه انواع آثار ادبی زیادی آفریده شده است. مشهورترین نویندگان و شعرای آن دیار میتوان از: بردی کربابایف، بکی سیتاکوف، خضردریاییف، کریم قربان نفسوف، و دیگران نام برد. اما ادبیات ترکمنی در میان ترکمنهای ایران نیز مانند افغانستان چندان تکامل نیافته است. اگرچه مجموعه هایی به زبان ترکمنی در آنجا چاپ گردیده ولی بزبان ترکمنی نشرات مطبوعاتی قابل ملاحظه ندارند.

ج) ادبیات فولکلوری ترکمنها:

ادبیات فولکلوری (شفاهی) بمثابه بخشی از فرهنگ مردم، یکی از ژرف ترین، پرمعنی ترین و غنامندترین پدیده های هنری است. روی همین اصل، پژوهشگران و دانشمندان به ادبیات فولکلوری ملتها اهمیت و ارج قایل اند.

در آفرینش نمونه های ادبیات فولکلوری، توده مردم دارای نقش اساسی بوده و میباشد.به گفته دانشمندی :««مردم نه فقط آن نیرویی است که ارزشهای مادی را می آفریند،

بلکه یگانه سرچشمه لایزال ارزش معنوی نیز است. او از لحاظ قدامت، از لحاظ زیبایی و نبوغ هنریش نخستین فیلسوف و شاعری است که سازنده همه حماسه های بزرگ، همه تراژیدی های روی زمین و بالاتر از همه، سازنده تاریخ و فرهنگ جهانی است.»(1)

هر ملتی از خود فولکلور ویژه دارد. به همین سان ملیت ترکمن نیز فولکلور خاص و غنی دارد که یک بخش مهم آنرا ادبیات فولکلوری (شفاهی) تشکیل میدهد. انواع مختلف ادبیات فولکلوری چه نظم و چه نثر در تجسم و انعکاس عواطف، احساسات و هیجانات و افکار و دانایی های مردم نقش زیاد داشته، در واقع احتیاجات فرهنگی و معنوی مردم زحمتکش را مرفوع میسازد.

ادبیات فولکلوری ترکمنها انواع متنوع دارد: سرودها، ضرب المثلها، چیستانها، افسانه ها، لطیفه ها، روایات، داستانهای فولکلوری وغیره. هریکی از این انواع، گونه های متعددی دارند. بدین معنی که از شهری تا شهری و از منطقه ای تا منطقه دیگر گونه های متفاوت وجود دارد. این متحولها اگر ا اندک تغییری متمایز گردند، ازهم از رهگذر اهداف و موضوع کلی خود یکسان یا مشاه اند. در ادبیات فولکلوری ترکمن نابر عنعنه شکل و محتوی همیشه مواجه با دگرگونی و تحول بوده است. در این ادبیات موضوع و مضمون از غنا و تنوع زیادی برخوردار است. این تنوع همیشه به اثر شرایط و عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و نظایر اینها بوده است. لحن ادبیات فولکلوری به همان گونه که صادق است، به همان نهج در نکوهش زشتیها، پلشتیها و کاستی های جامعه و مردم بد نیز سخت صراحت داشته است. اگرچه در بعضی افسانه ها، روایات و داستانهای فولکلوری ترکمن حوادث و واقعات شکل سمبولیک دارد، ولی این سمبول ها نیز نسبت به ادبیات بدیعی ساده تر و واضح تر بوده است.

موضوع ادبیات فولکلوری ترکمنها را اساسا مسایلی چون: جوانمردی، شجاعت، و قهرمانی، سخاوت، کمک به مردم، نگهداری ننگ و ناموس، مبارزه برعلیه استبداد و نیروهای اهریمنی، پایداری، صداقت، وفا وغیره مسایل انسانی که همه انعکاس دهنده آرزوها و امیال نیک انسانی آفریننده آنان بوده، دربر دارد.

انواع گوناگون ادبیات فولکلوری ترکمنها که از کمیت خود سخت گسترده و فراخناک است، تا هنوز بصورت علمی و اساسی بررسی، مطالعه و ثبت نشده است. اگرچه در مورد آثار فولکلوری مردم ترکمن برخی از دانشمندان (بویژه دانشمندان ترکمنستان) کارهای عظیمی انجام داده اند، ولی این کارها در برابر گستره فولکلور این مردم کافی نمیباشد. لازم است که در این زمینه کار بسیار گسترده دانشی صورت بگیرد. به هرحال، برخی از

داستانهای فولکلوری ترکمنها که بسیار مشهور بوده جمع آوری، ثبت و نشر شده است. یکی از اینگونه داستانها که نه تنها در بین ترکمنها، بلکه در ساحه گسترده اسیای مرکزی شهرت بسزایی دارد، همانا داستان «گوراوغلی» میباشد. این داستان حماسی رخلاف پندار صمد بهرنگی نویسنده ایرانی که واقعات این داستان فولکلوری را با نهضت «میخلی بابا» و قیام «جلالی لر» و بصورت کلی به واقعات سیاسی اواسط قرن شانزدهم میلادی در دوران شاه عباس صفوی ارتباط میدهد، (1) ریشه های تاریخی و باستانی دارد. در این داستان مناسبتهای گوناگون اجتماعی ـ تاریخی ترکها و از جمله ترکمنها انعکاس یافته است. داستان گوراوغلی یکی از بهترین داستانهای فولکلوری ترکمنها بشمار میرود. گونه های varyants این داستان در جاهای مختلف به اشکال متنوع میباشد. بدون شک اوضاع محیط و نحوه برداشت و طرز دید هر راوی و مردم منطقه در شکل پذیری گونه ها و تنوع آن مؤثر بوده است. (2) به نظر نگارنده این سطور گونه های این داستان در سده های عدی در میان آذری ها، اوزبیکها، و تاجیکها نیز پیدا شده است. در همه گونه های این داستان، مبارزات و کارنامه های گور اوغلی، عوض خان و چهل تن از پهلوانان همرزم گوراوغلی حکایه شده و در سیمای انها مبارزات مردم زحمتکش بازتاب یافته است.

یکی دیگر از آثار فولکلوری ترکمنها «اوغوزنامه» نام دارد. چون این اثر در نزد بسیاری ها ناآشنا است، بناء با کمی تفصیل معرفی میشود.

همانطوریکه در نزد بسیاری جوامع به مشاهده میرسد، در نزد اوغوزهای قدیمی (اجداد ترکمنها) نیز در وصف نیاکان شان اسطوره ها و افسانه هایی موجود بوده که یکی از این حماسه های قدیمی داستان «اوغوزخاقان» یا «اوغوزنامه» میباشد که به نظم و نثر نوشته شده است. این اثر حماسی که آفریده شاعران محلی اوغوزها دانسته میشود، نخست در دوره پیش از اسلام آفریده شده و بعدا در دوره اسلامی تغییرات در آن وارد آورده شده است و در اثر انکشاف آن واریانتها (گونه ها) و شاخهای زیادی را بوجود آورده و شکل یک دایره را بخود گرفته است. به نظر برخی از پژوهشگران، مضمون این داستان کاملا افسانوی نبوده، بلکه قهرمان مرکزی این داستان، شخصیت تاریخی ـ امپراتور هونها «مته خاقان» بوده است که در سده دوم قبل از میلاد خاقان دولت هونها بوده و افزون بر قلمرو هونها بر قسمت مهمی

....

1 ـ صمدبهرنگی، کوراوغلو کچل حمزه، انتشارات شمس، چاپ سوم، تبریز، 1348، ص 3.

2 ـ امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، ص 262.

از چین و اسای مرکزی فرمانروایی میکرده است. (1)

این داستان حماسی از همان آغاز آفرینش دهان بدهان گشته و سینه به سینه انتقال یافته و در قرن 13 میلادی به خط اویغوری تحریر گردیده است. از این داستان حماسی که مربوط به دوره بسیار قدیمی است، متن کامل و تمام در دست نیست. و از ان به نام «اوغوزنامه» بخشهای ناقص و واریانتهای آن باقی مانده است. و به گفته دانشمندان انعکاسات این افسانه ها و اسطوره ها را در ادبیات فارسی و عربی و چینی نیز میتوان مشاهده کرد. (2) امروز نسخه ای از اوغوزنامه، مگر واریانت ناقص آن به الفبای اویغوری در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود. و در سال 1936 میلادی متن آن به ترکی استانبولی از طرف یونگ و رشید رحمتی آرات در ترکیه چاپ شده است. این نسخه از تورفان کشف شده، زبان آن ویژگیهای اوغوزی و قارلوقی دارد. دانشمندان زیادی به ترجمه، تحلیل و بررسی این اثر پرداخته اند. برای اینکه با مضمون این حماسه قدیم آشنایی مختصر حاصل نماییم، خلاصه شکل قدیم و شکل اسلامی (جدید) آن از کتاب «سیری در زبان و لهجه های ترکی» نقل میکنیم:

خلاصه شکل قدیم:روزی آی قاغان (مادر اوغوزخان) چشمش روشن شدو پسری زایید، رنگ و روی پر آسمانی، دهانش سرخ اتشین، چشمانش میشی، و زلف و ابروانش سیاه بود واز پری هم زیباتر و جذاب تر بود. یک بار از پستان مادرش شیر خورد و به زبان آمد و بعد نوشت و آتش و شراب خواست و در چهل روز بزرگ شدو براه افتادو بعد سوار اسب شد و به شکار رفت و خاقان قهرمان شد. در آن روزگار جانور مهیبی در جنگل همه را تهدید میکرد و احشام آنها را میدرید و میخورد. اوغوزخاقان به شکار جانور رفت و او را کشت و مردم را از شر او نجات داد.

روزی اوغوزخاقان در تاریکی شب خدا را پرستش میکرد. نوری از اسمان نازل شد. در میان آن نور دختر زیبایی پدیدار شد. اوغوزخاقان از آن دختر خوشش آمد.و واله او شد و او را به همسری گرفت و از او سه پسر پیدا کرد. نام آن ها را «گون» (آفتاب)، «آی» (ماه)، «یولدوز» (ستاره) گذاشت.

باز روزی در شکار در میان درختی دختر زیبایی را دید. چشمان او آبی تر از آسمان و زلفش مانند امواج دریا موجدار و دندانهایش مانند مروارد بود. اوغوزخان عاشق او شد و او

....

1 - جواد هیأت، سیری در زبان و لهجه های ترکی، ص

2 - قیام الدین راعی، تاریخچه زبان ترکمنی، منتر شده در افغانستان کالنی، 1359، ص 1080.

را گرفت. از او هم سه پسرپیدا کرد و نام آنها را «گوک» (آسمان)، «داغ» (کوه) و «دنگیز» (بحر) گذاشت. بعد از آن اوغوز خاقان مهمانی بزرگ ترتیب داد. بعد به بیگها و حاضرین فرمان داد و چنین گفت:

من سینلرگه بولدیوم کاغان - من خاقان شما شدم
الالینگ یاتـــاقی قـــالکان - کمان و سپر بگیریم
تامقا بیزگه بولسون بویان - طامغا طالع ما شود
گوک بؤری ولسون یویان - گرگ خاکستری فریاد جنگ شود
تیمورچیدالار بول اورمان - نیزه های آهنین یک جنگل شود
آو بییرده یوروسون قولان - در شکارگاه خر و اسب وحشی راه بروند
تاکی تالوق تاکی موران - هم دریا و هم رود
کون طوغ بولقیل کوک قوریقان - آفتاب بیرق و آسمان چادر بشود.

بعداز آن به چارطرف ایلچی فرستاد و گفت هرکس از او فرمان رد، او را دوست داند وهرکه فرمان نبرد، با او دشمن باشد و ه او حمله کند و او را از بین ببرد. در طرف چپ خاقانی نام «اردوم»بود که از اوغوزخاقان فرمان نبرد و اوغوزخاقان با اردوی خود بسوی او حرکت کرد و بعد از چهل رزو به پای کوه موز (بوز- یخ) رسید. در انجا چادر زد وخوابید. فردا صبح نوری به سان آفتاب به چادر او تابید. از میان آن گرگ نری بیرون آمدو به اوغزخاقان چنین گفت: ای اوغوز تو در اندیشه حمه بر اوردوم هستی، من در خدمت تو خواهم بود. آنگاه گرگ جلو لشکر اوغوز براه افتاد و آنها را رهنمایی کردتا اینکه در کنار دریای اتیل مورون ایستاد ولشکریان اوغوز خاقان در آنجا با لشکر اردوم خاقان نبرد کردند و بر او چیره شدند.

بعدا اوغوز خاقان با لشکریانش به کنار رود اتیل (دریای والگا) آمد و در فکر این بود که چگونه از دریا عبور کند. در میان لشکریان او مرد عاقل و نیک اندیشی بود، او شاخه و تنه درختان را برید و بهم وصل کرد و روی آنها دراز کشید و از رود گذشت. اوغوزخاقان خوشحال شد و او را بنام «قبچاق» نامید و فرمانده ان منطقه کرد. بعد اوغوزخاقان و لشکریانش به رهنمایی گرگ نر به راه خود ادامه دادند. اسب اوغوزخاقان که بسیار مورد علاقه او بود، فرار کردو به کوه بوز رفت. در بالای کوه از سرما همیشه برف بود. کسی نمیتوانست از آنجا بالا برود. یکی از قهرمانان اردو خود را به کوه زد و نه روز بعد اسب اوغوز خاقان را برگردانید ولی سر وروی آن مرد قهرمان برفی و سفید شده بود. اوغوز خاقان وقتی او را دید، او را بیک کرد و به نام «قارلوق» نامید. بعد در سر راه خانه ای دیدند

که دیوارهایش از طلا و پنجره هایش از نقره و سقفش از آهن بود. در خانه بسته بود و کلیدی هم نداشت. در میان لشکریان مرد صنعتگری بود. اوغوز خاقان گفت: «قال، آچ!» (بمان، باز کن!) آن مرد آنجا بماند و سقف آن خانه را بکند و بعد به اردو بپیوندد، بعد از ان نام او «قال آچ» ماند. بعد در سر راه گرگ نر ایستاده و اوغوز خاقان هم فرمود تا در آنجا چادر زدند. خاقان آن منطقه چورچت زیر فرمان اوغوز خان نرفت. از این جهت جنگ در گرفت و چورچت کشته شد و غنایم بسیاری بدست لشکریان اوغوزخاقان افتاد. یکی از لشکریان برای حمل غنایم گادی ساخت و دیگران نیز از او تقلید کردند و گادی ساختند و غنایم را حمل نمودند. موقع بردن غنایم فریاد میزدند:قانقا! قانقا! (ارابه) اوغوز خاقان وقتی آنها را دید، آنها را «قانقالوق» نامید.

در نزد اوغوزخان ریش سفیدی بنام «اولوغ توروک» بود. شبی در خواب دید که کمان طلایی از شرق تا غرب گسترده است و سه تیر بطرف شمال در حرکت اند. اولوغ توروک پیش اوغوز خاقان آمد و خواب خود را شرح داد و گفت:خداوند از شرق تا غرب تحت فرمان تو خواهد آورد. اوغوز خاقان از تعبیر اولوغ توروک خوشش آمد و تعبیر او را گوش داد و فرمان داد روز بعد فرزندان جمع شدند. به آنها گفت: «دلم شکار میخواهد، ولی من پیر شده ام. گون، آی، یولدوز، شما بطرف شرق بروید. گوک، داغ و دنگیز شما هم بطرف غرب بروید.» بعد از ان سه برادر بزرگتر در راه کمان طلایی پیدا کردند و رای پدر بردند. اوغوز خاقان خوشحال شد و کمان را سه قسمت کرد و به آنها داد و گفت: « ای فرزندان مهترم، کمان مال شما و شماهم مانند تیرها را با کمان پرتاب کنید.»

برادران کوچک هم در راه سه تیر نقره ای پیدا کردند و برای پدر بردند. اوغوز خاقان خوشحال شد و به آنها گفت: « ای فرزندان کهترم، تیرها مال شماست، کمان تیرها را پرتاب کرد. شماهم مانند تیرها باشید.»

بعد از آن اوغوز خاقان کنگره ای (قورولتای) تشکیل داد. نوکران و مردم نشستند، با آنها مشورت کرد. بعد «بوزقها» طرف راست و ناوچ اوقها» به طرف چپ نشستند و چهل شبانه روز خوردند و نوشیدند و شادمانی کردند. بعد اوغوزخاقان کشور را میان فرزندانش تقسیم کرد و چنین گفت:

ای اوغول لار کوپ من آشدوم — اوروشغولار کوپ من کوردوم
چیدا بیرله کوپ اوق من آتدیم — آیقیر بیرله کوپ یورودوم
دشمن لاری ایغلاتوردوم — دوستلاریمنی من کولتوردوم
گوگ تانگریغا من اوته دیم — سنلرگه بره من یورتوم

ترجمه:

ای فرزندانم! من خیلی عمر کردم　　من خیلی جنـــــگها دیدم
زیاد سرنیزه با تیر پرتــاب کردم　　با اســـب زیـــاد گشتم
دشمنـــانم را به گــریـــه انداختم　　دوستانم را خندان کردم
دینـــم را به آسمان خدا پرداختم　　کشورم را به شما میدهم

شکل اسلامی:

قراخان پسری پیدا کرد که از ماه و آفتاب زیباتر بود، سه روز و سه شب شیر مادر بخورد، هر شب به خواب مادرش امد و گفت: « به دین خدا بیا، وگرنه شیرت را نمیخورم.» مادرش تاب نیاورد و دین خدا را پذیرفت، ولی به کسی چیزی نگفت. زیرا مردم ترک بعد از اینجه خان از یکتا پرستی برگشته و کافر شده بودند. مطابق عادت ترکان، وقتی کودک یکساله شد، جشن مراسم نامگذاری کودک انجام میشد. در این مراسم قراخان از بیک های خود پرسید:« چه نامی برای کودک بگذارم؟» کودک یکساله قبل از همه جواب داد:«نام من اوغوز است» همه متحیر و مبهوت شدند، ولی نام اوغوز را پذیرفتند. بعد از غذا کودک در برابر میهمانها فریاد میزد:«الله، الله» میهمانان پرسیدند:کودک چه میگوید؟ چون کلمه «الله» عربی بودو کسی معنی آن را نمیفهمید.

اوغوزخان بزرگ شد. دختر عموی بزرگش را برای او نامزد کردند، ولی او به دختر عموی خود گفت: « اگر به دین حق بیایی ترا به همسری می پذیرم.» دختر نپذیرفت. او دختر عموی کوچکش را دید و پسندید. به او گفت که اگر دین حق را بپذیرد با او ازدواج میکند. دختر قبول کرد وبا مراسم پرشکوهی باهم عروسی کردند. بعدها معلوم شد که اوغوز خان مسلمان است. پدرش مجلسی ترتی داد و در آنجا مسأله را مطرح نمود. ولی آنها اسلام را نپذیرفتند و گفتند: باید اوغوز در شکارگاه کشته شود. این خبر به گوش همسر اوغوزخان رسید و او به شوهرش خبر داد. و طرفداران اوغوز به دور او جمع شدند و با لشکر قراخان جنگ کردند. قراخان با تیر نامعلومی کشته شدو اوغوز خان بجای پدر نشست و ملت خود را به دین حق دعوت کرد و کسانی راکه دین حق نیاوردند از کشورش بیرون کرد. بعد تاتار را تابع خود کردو به چین حمله بردو آنجا را گرفت و از آنجا غنایم زیادی بدست آورد. برای حمل غنایم یکی از لشکریانش گادی (قانقلی) را ساخت، اولاد این مرد را قانقلی خواندند.

بعد از این اوغوزخاقان ممالک زیادی را فتح کرد و ه شکرانه آنها خیرات و ارمغان های زیادی داد و جشنها بپا نمود و ه شش پسرش پندهایی داد و بعد از 116 سال خاقانی به رحمت ایزدی پیوست. (1)

در شکل اسلامی داستان، برخی از ویژگیهای اسلامی گنجانیده شده و جد اعلای ترکان «ترک خان» نامیده شده است. او فرزند یافث و نواده نوح (ع) است و بعد از فوت پدرش به اطراف بحیره «ایسسیق کول» رفته و در آنجا مستقر میشود و «اوی» یا «یورت» را اختراع مینماید. «ارقیل آته» یا ارقیل خواجه وزیر اوغوزخان است و بعد از اوغوزخاقان، گون خان جانشین او میشود و با مشورت ارقیل خواجه کشور پهناور اوغوزی را بین «24» نواده اوغوزخان تقسیم میکند و درجه و جای آنرا در قشون تعیین مینماید.

شکل اسلامی این داستان در «جوامع التواریخ» رشیدالدین فضل الله و «روضه الصفا» و «شجره التراکمه» نیز بصورت مفصل آمده است. علاقمندان میتوانند به این کتب رجوع نمایند.

یکی دیگر از داستانهای حماسی ـ فولکلوری ترکمنها داستان «قورقوت آتا» است که به اوغوزهای غری مربوط میشود. این داستان که 12 حکایت حماسی را درر میگیرد، پیش از ظهور دین مقدس اسلام در سده های 6 ـ 7 میلادی در ین اوغوزها بوجود آمده در سده های 12 ـ 14 میلادی در ین اوغوزهای غربی که در مناطق ققفاز و اناتولی مسکون شده بودند، دوباره روی کار شده است. قدیمترین نسخه خطی این داستان حماسی در قرن شانزدهم میلادی استنساخ شده است. «قورقوت آتا» یا « داده قورقوت» توسط دانشمندانی چون:دیتیز، بارتولد، راسی، فیشر آلمانی و دیگران بررسی شده و دانشمندان ترکی محمدجودت و حسین نامق در این موضوع تحقیقات یشتر کرده اند. این اثر حماسی در سال 1939 میلادی در باکو و در سال 1343 هجری (1915 میلادی) در استانبول و در سال 1990 در عشق آباد ه چاپ رسیده است.

داستان داده قورقوت به زبانهای مختلف جهان نیز ترجمه شده و به گفته دانشمندان، این اثر حماسی توسط «قورقوت اتا» یکی از متفکرین و دانایان اوغوزهای قرن هفتم میلادی پرداخته شده و بنام وی مسمی گردیده است. (2)

این اثر از فصل هایی چند تشکیل گردیده و ایده اساسی آنرا حماسه و قهرمانی تشکیل

....

1 ـ اوغوزنامه، با تعلیقات و مقدمه ن. ب. حلیموف، عشق آباد، ص .59

2 ـ ماتی کوسایف، مقدمه داستان قورقوت آتا، عشق آباد، 1990، ص 14.

میدهد. و در هر فصل در مورد یکی از قهرمانان حکایت میشود.

د) موسیقی ترکمنی:

ترکمنها از قدیم الایام به موسیقی علاقه وافر داشته و از خود موسیقی ویژه ای دارند. موسیقی ترکمنی اگرچه تا هنوز به شکل ابتدایی و باستانی آن باقی مانده، ولی از لحاظ هنر و زیبایی اصوات و آهنگین بودن از ویژگی خاصی رخوردار است. دانشمند و پژوهشگر برجسته موسیقی و. بیلیایوف در اثر خود بنام «موسیقی خلق ترکمن» چنین مینویسد: « آثار موسیقی ترکمنی اغلب کوتاه بوده، از نظر ریتم و مضمون خود محدوده یک «کیوتیانت» زیبا و اصیل تجاوز نمی نماید. این خود گواه دیگری بر قدامت پیدایش و شکل گیری آن میباشد. از سوی دیگر، پیچیدگی ساخت این موسیقی چه از نظر فورم و چه از نظر طنین های زیبا و جلوه های متنوع، گواه ارزی ر فرهنگ النده و رشد یافته ترکمنها میباشد. اگر دو ویژگی فوق را شاخص این موسیقی میباشد، در رابطه با یکدیگر در نظر بگیریم، به نشانه هایی از فرهنگ قدیمی ترکمنی دست خواهیم یافت که با موسیقی معاصر این خلق پیوند ناگسستنی دارد.» (1)

این سخنان دانشمند فوق الذکر یانگر آنست که هنر موسیقی در نزد ترکمنها تاریخ بس کهن دارد. بنابرین، بدون بررسی گذشته های دور مردم ترکمن، توضیح چگونگی پیدایش این هنر در میان ترکمنها امکان پذیر نمیباشد.

پژوهش در این مورد نیز کار آسانی نیست؛ زیرا در این مورد ارقام و فاکتهایی که پژوهشگر را در زمینه کارش یاری رساند، موجود نیست. از سوی دیگر نیاکان ما موسیقی را خودرو آموخته و بمثابه یکی از هنرهای اصیل خود آن را به نسل های بعدی به یادگار گذاشته اند. در گذشته اجداد ما موسیقی نگری را بلد نبوده و به ان ناآشنا بوده اند. بنا خدماتی که دستان و اذهان نیرومند «بخشیها» و نوازندگان در حفظ و نگهداری و اشاعه این هنر و انتقال آن به نسل بالنده انجام داده اند، خیلی ارجناک و بی بدیل است. چنانکه امروز، شمار زیادی از گنجینه موسیقی ترکمنی و ترانه و سرودهای زیبا و گرانبهای مربوط ه دوره های گذشته تنها و تنها ه همت و تلاش این مردان شگفت و هنرمند تا دوران ما رسیده است. بناء در نزد خلق ترکمن «بخشیها» به مثابه خدمتگذاران واقعی هنر اصیل آنها قدر و منزلت وصف ناپذیر دارد. سینه گرم، ذهن نیرومند و دل مشتاق آنها بوده است که این گنجینه های هنری را آفریده، پاسداری کرده و بدست نسل های امروزی سپرده است.

....

1 - اوسپنسکی و بیلیایوف، موسیقی خلق ترکمن (به زبان روسی)، ص 14.

آلات موسیقی اصیل ترکمنها را «دوتار»، «غیجک» و «تویدیک» تشکیل میدهد. البته در بعضی حالات «غووز» (چنگ) نیز به آن اضافه میشود. ترکمنها به کسی که همراه دوتار ترانه و غوشغی میخواند «بخشی» و به کسی که به تنهایی دوتار مینوازد «دوتارچی» یا «سازنده» (نوازنده) میگویند. و اکثرا کلوه «بخشی» به تمام ناموران هنر موسیقی اعم از خواننده، نوازنده و تکنواز نیز اطلاق میگردد. کلمه «بخشی» یک واژه بسیار قدیمی بوده و از خود ریشه تاریخی دارد. به فکر یکی از شرقشناسان «سامایلویچ » این کلمه همراه با آئین بودا در میان خلقهای ترکی زبان نفوذ نموده است. زمانیکه « شامانیزم » مذهب ترکها بود، آئین بودایی کم کم در بین اشراف ترک نفوذ کرده و به آئین طبقات حاکم مبدل گشته بود. ه دنال تقسیم بندی دین، کلمه بخشی نیز دو مفهوم مختلف بخود میگیرد: از سویی کسانی را که قادر به نوشتن الفبای اویغوری بوده اند، چنین مینامیدند و تا قرن پانزدهم میلادی نیز در بین بعضی از ترکها منشیان دیوان را «بخشی» میگفتند. اما در میان توده مردم «بخشی» مفهوم شامان (پرخان) را داشت. این واژه در بین قیرغیزها و قزاقها تا هنوز هم در معنای دوم استعمال شده و «باخسی» تلفظ میشود.

به عقیده دانشمندان، هنگامیکه شامانیزم تحت فشار دین مقدس اسلام از صحنه خارج میشود، شامان به عنوان خادم دین جای خود را به روحانیون اسلام می سپارد و «بخشیها» نیز ساز و آواز را بمثابه نشانه هایی از شامانیزم به ارث میبرند. بدین ترتیب «بخشیها» به عنوان پاسداران ادبیات ملی و هنر و نیز بمثابه ترانه سرایان مردمی نقش بسیار برجسته و ارزشمندی ایفا نموده و در حفظ و انتقال سرودها و ترانه ها و اشعار باستانی خدمت ارجناکی نمودند.

موسیقی ترکمن از خود مقامهای گوناگونی دارد که بنام های مختلف یاد گردیده و سال بسال انکشاف میکند. ترکمنها علاوه بر موسیقی باستانی، موسیقی معاصر نیز دارند که با آلات معاصر نواخته میشود.

فصل سوم

ساحه زیست و وضع اقتصادی ترکمنهای افغانستان

نخست باید گفت که ترکمنها نه تنها در افغانستان بلکه در بعضی از کشورهای جهان زیست دارند. از آن جمله در ترکمنستان، جمهوری اوزبیکستان(ساحه های خوارزم، بخارا، سورخان دریاو جمهوری خودمختار قره قلپاقستان) جمهوری فدراتیف روسیه (در شمال داغستان، در منطقه استراوپول) و ناحیه «جنلی کول» تاجیکستان؛ ایران، سوریه، عراق، ترکیه و مناطق دیگر جهان سکونت دارند. (1)

ارمینوس وامبری شرق شناس مجارستانی که در اوایل نیمه دوم قرن 19 در قیافه یک درویش از آسیای مرکزی و از آنجمله از مناطق ترکمن نشین دیدار به عمل آورده و یاداشتهای خود را تحت عنوان «سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه » چاپ کرده است، طوایف مهم ترکمن را چنین شناسایی کرده است:

1 - چاودورها:

یورت آنها در قسمت جنوبی بین دریای خزر و دریای اورال واقع میشد، تقریبا دوازده هزار جمعیت داشتند و چهارمین شاخه پرجمعیت ترکمنها را تشکیل میدادند.

2- أرساری ها:

یورت آنها در ساحل چپ دریای جیحون از چارجوی تا بلخ مسکن داشتند و به بیست طایفه و تیره های متعدد تقسیم میشدند. بخاطر نزدیک بودن قرارگاه شان به جیحون آنها را « ترکمنهای لباب» مینامیدند. أرساری ها به لحاظ جمعیت با پنجاه هزار چادر دومین شاخه پر جمعیت به شمار میرفت.

3 - آل علی (آلیلی):

مسکن عمده آنها در اندخوی بود و سه تیره بیشتر نداشتند. تعداد چادر آنها را سه هزار عنوان کرده اند. اگرچه به نظر این رقم کمترین مقدار ممکن محسوب میشد.

4 - قره :

یکی از کم اهمیت ترین دسته های ترکمن که بین ریگزار اندخوی و مرو در نقل و انتقال بودند. عادات و رسوم آنها خشن بود و با ایلات مجاور عداوت داشتند.

....

1 - امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، ص 9.

5 - سالور:

از قدیمی ترین ایلات ترکمن که به شجاعت شهرت داشتند. قبلا از حیث تعداد نفرات اهمیت زیادی داشتند، اما در این اواخر در نتیجه جنگ های مداوم از حمله و دفاع صدمات عمده ای به آنها وارد آمده بود، بطوریکه بیش از هشت هزار چادر در اختیار نداشتند. حال آنکه ده سال پیش از این تاریخ (یعنی 1853) مالک الرقاب مرو بودند و بعد در حدود یول اوتن مسکن داشتند.

6 - ساروقها:

یورت آنها عمدتا در پنجده در کنار رود مرغاب ود. به جز جمشیدیها که همسایه آنها بودند، با ترکمن های دیگر میانه خوبی نداشتند. جمعیت آنها ده هزار چادر برآورد شده است.

7 - تکه ها:

در این تاریخ قابل ملاحظه ترین و مقتدر ترین ایلات ترکمن را تشکیل میدادند و دو توقفگاه عمده داشتند: یکی در اخال (در شرق تجن) و دیگری در مرو و بنابر منابع موجود جمعا شصت هزار چادر ودند و اراضی زراعتی حاصلخیزی در نواخی مرو و قرا یا داشتند.

8 - گوگلانها:

آنها افراد منطقی و صلح جویی بشمار می آمدند و با همسایگان خود مناسب خوبی رقرار کرده بودند. آنها از روی رغبت به کشاورزی اشتغال داشتند و خود را تاع ایران میدانستند. یورت آنها ین منطقه زیبایی بین درگز و بجنورد تا گند قابوس را دربر میگرفت و در حدود دوازده هزار چادر جمعیت آنها سخن گفته شده است.

9 - یموتها:

در ساحل شرقی و عضی جزایر حر خزر مسکن گزین گردیده بودند. آنها به دو گروه : گرگان یمودی و خیوه یمودی شناخته میشدند. نقاطی که یموت های گرگان استقرار داشتند و اردوگاه آنها بشمار میرفت، بطور خلاصه عبارت بود از : خواجه نفس، گمش دپه؛ حسینقلی، اترک، چکشلر و چله کن. یموتها معتقد بودند که چهل تا پنجاه هزار چادر دارند. بنابرین سومین دسته پرجمعیت ترکمنها بشمار میرفتند.(1)

وامبری در این تقسیم بندی خود دچار اشتباهی شده است. مثلا او «قره» را طایفه علیحده ذکر میکند، در حالیکه قوم «قره» در طایفه أرساری شمامل است. علاوه بر

....

1 - ارمینوس وامبری. سیاحت درویش دروغین، صص 160 - 167.

طوایف موصوف طایفه ای بنام «نخور» موجود است که اکنون در قسمت غرب ترکمنستان زندگی مینمایند. اما در کشور عزیزما ترکمنها اکثرا در صفحات شمال و شمال غربی کشور متمرکز اند. در اینجا در مورد قبایل و عشایر ترکمن و اینکه در کجای کشور ما زندگی مینمایند، بطور فشرده نکاتی را ارایه میداریم: (1)

ـ یموت: یموتها از نام «یموت» پسر قلمی خان، نواسه اوکورجیق آلپ منشا گرفته اندو همه طوایف یموت به همین نام منتسب اند. تعداد یموتها در افغانستان اندک است. عده کمی از این طایفه در شهر هرات، مروچاق، ولسوالی دولت آباد بلخ زیست دارند. زادترین تعداد یموتها در ایران زیست دارند.

ـ قولتاق: اصلا قولتاق برادر یموت بود و به نام او طایفه ای در میان ترکمنها پیدا شده است. عده این طایفه نیز در کشورما کم است. اینها در قریه «قولتاق» دولت آباد و ولسوالی مردیان و ولسوالی آقچه زندگی مینمایند.

ـ تکه و ساروق: بنابر نوشته «شجره تراکمه» از سلاله سالور ترکمنها مردی بنام «توی توتماز» بود، وی دو پسر داشت: بنام ها یتکه و ساروق. تعداد تکه ها در کشور ما کم است، تنها در شهر هرات و قریه برمزید بلخ تعدادی از این طایفه زیست دارند. اکثریت آنها در ترکمنستان ساکن هستند. اما ساروقها در ولسوالی های مروچاق، گلران، کشک، غوریان، کوهسان، زنده جان، انجیل و مرکز هرات، دره شاخ ولسوالی قیصار، قریه برمزید بلخ و اکثریت آنها در مروچاق زیست دارند.

أرساری:

أرساری پسر قل حاجی و کواسه اوکورجیق آلپ بود همه طوایف و اقوام أرساری به همین شخص منتسب اند. چون أرساریها اکثریت نفوس ترکمنهای افغانستان را تشکیل میدهد،محل سکونت اقوام ارساری را مشخص تر و مفصل تر ارایه میداریم:

1 ـ قرا: این طایفه از بزرگترین طوایف ارساری میباشد و شعب زیاد دارد. اینها در قراء آلتی بولک، قرمقول اندخوی، دولت آباد بلخ، دولت آباد فاریاب، شیرآباد مزارشریف، جوزجان و قندوز سکونت دارند. و شامل اقوام: قازان، تاغان، دایی، اسلام، اوگم، منگجیک، یابنی، قرابویون، ارانجی، بای، پرریک، چپر، قریش، چکیش و غیره میباشد.

....

1 ـ در مورد ساحه زیست طوایف ترکمنها در افغانستان محترم استاد عدالکریم بهمن از محققین ترکمن با معلومات ارزنده شان مولف را یاری رساندند.

2 - گونش: این طایفه شامل اقوام سیزده گانه : غابه سققال، چقر، چکر، اریق باتر، سلیمان، عمر،غزیلجه، غورچانگی، بخشیلی، غیینلی، الله داد، و غواق بوده، در ولسوالی های : اندخوی، آقچه، مزارشریف، شورتپه، دولت آباد بلخ، شبرغان، امام صاحب قندوز، کلدار، قندوز، صدیق آباد خلم، چشمه شیر پلخمری، خمیاب و قزقین و غیره زیست مینمایند.

3 - اولیدپه: این قوم نیز بخشی از ترکمنها را تشکیل میدهد و از اقوام ذیل متشکل اند: اتباش، قراجه، چاتراق، حسن منگلی، آجی، قزیل آیاق، داناجی، قیل قیستی، غابیردی، الج، ابدال، چوپباش، اقوام متذکره در اندخوی، آقچه، خمیاب، قرقین، امام صاحب، دشت ارچی قندوز، شبرغان، دولت آباد بلخ، چاربولک، کلدار و مزارشریف زیست دارند.

- چایی: این طایفه منسوب به دینگلی خان پسر اوکورجیق آلپ میباشد. هنگامی که پسران اوکورجیق الپ به خاطر باز آوردن دختر أرساری بای بنام «بیکه» به سر قمابیک نام حکمران دست نشانده پادشاه ایران میرفتند، یکی از پسران دینگلی خان به این عهد وفا نکردو از رفتن به ایران خودداری کرد. بناء در مورد او گفتند: چایدی. کلمه «چایماق» در ترکی به معنی وفا نکردن و از عهد گشتن است. بناء این فرزند دینگلی خان را «چایی» نام ماندند، تمام طوایف چایی از اولاده این شخص میباشند. این طوایف در ولسولی دولت آباد بلخ، ولسوالی چایی، و نیز در قریه های جیقچی، و شورآباد شبرغان و در قریه های خانمی و کفگیر ولسوالی آقچه نیز بسر میبرند.

- ایسکی : در زمان جانی بیک خان پسر اوزبیک خان که پادشاه «آلتین اردو» بود، از طرف وی مردی بنام «سانیقلی سایین» از طوایف ترکمن مالیه و عواید زیاد میگرفت. بیک مذکور غلامی داشت بنام «ایاز». ترکمنها به ایاز گفتند: که اگر بیک خود را بکشی، ما از دست این مستبد نجات یافته، آنچه می یابیم نصف آنرا به تو میدهیم و اگر جانی بیک خان ترا بخواهد ما همه در حمایت تو ایستاد هستیم. ایاز «سانیقلی سایین» را بکشت و او از ترس او به اورگنج رفته نتوانست و در بین ترکمنها ازدواج نمود. از وی پسری به دنیا آمد بنام «ایسکی» که این طایفه به آن شخص منسوب اند. این طایفه در دولت آباد بلخ، قریه یانگی آریق و ساققیزکول آقچه، و شیر آباد مزارشریف زیست دارند.

اراکلی: از طایفه بچمه ترکمنها حکمرانی بود بنام «تویمادیق» که نهایت ظالم بود. او سالورها را غارت کرده، در جنگی مادر قازان آلپ (جیجاقلی) را اسیر گرفت. این زن بعد از گذشت سالهای زیاد با طفلی عودت نمود. قازان آلپ وی را «اراکلی» نام ماند، تمام طایفه

اراکلی از او منشا گرفته اند. این طایفه در قرا باغبوستان اندخوی، قزیل آیاق، قوجین، جیقچی، شبرغان بسر میبرند.

گوکلان: یکی از قبایل بسیار معروف و بزرگ ترکمنهاست. این قبیله بیشتر در جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان سکونت دارند. مخدومقلی فراغی شاعر بزرگ ترکمنها از همین قبیله بود. گوکلانها در نزدیکی مرز ترکمنستان ـ ایران زندگی کرده دو شاخه عمده به نامهای قره قل و نخورلی دارند که در دره جرگلان در پانزده میلی آق دره و گنبد قابوس و گرگان بود وباش دارند.

ـ **افشار یا اوشار:** این طایفه به نهمین نواسه اوغوزخان منسوب اند، افشار به معنی چست و چالاک است و تا هنوز به همین نام باقی مانده است. نادرشاه افشار از همین قبیله بود. افشارها در افغانستان در قصبه نانکی افشار و دارالامان کابل و هرات سر میبرند. این طایفه در سراسر ایران بخصوص در قسمت آذربایجان منتشر میباشد.

ـ **بیات :** یکی از قایل سیار قدیمی ترکمنها که در آسیای صغیر، ایران، (بخش شمالی بروجرد، خرم آباد و فارس و خراسان) و در کشور ما در غزنی سکونت دارند. برخی از اقوام بیاتها زان و عنعنات شان را از دست داده اند، مانند بیات های غزنی. از این طایفه ترکمنها برخی مردان نامی نیز ظهور کرده اند. گفته مؤرخ شهیر ما میرغلام محمد غبار در حوالی سال 1570 میلادی عباسقلی خان یات را که حاکم نیشاپور بود، بیات های غزنی به این شهر دعوت و انتقال داده ودند. همچنین بعداز مرگ نادرشاه افشار باری امور حکومت خراسان بدست احمدخان بیات رسیده (1) و مرد دیگری بنام جعفرخان بیات که حاکم نیشاپور بود، و محمدخان بیات در دوران تیمورشاه درانی ه حیث قوماندان گارد شاهی وظیفه اجرا مینمود که همراه خود دوازده هزار عسکر از بیاتها داشت. این طایفه غیر از افغانستان و ایران در ناحیه بوردالیق ترکمنستان و حتی در مجارستان نیز زیست مینمایند. قراریکه میگویند بعضی پیرمردان مجارستانی 30 ـ 40 سال پیش نیز به زبان ترکمنی تکلم مینمودند. عده زیاد این طایفه که به زبان ترکمنیتکلم مینمایند، در قریه برمزید بلخ، شبرغان، قرا شهرک، قوم آریق، باش کپه آقچه و شیرآباد مزارشریف زندگی مینمایند.

قاجار: یکی از بزرگترین عشایر ترکمن هاست که زیادتر در شمال غرب ایران

....

1 ـ میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص 353.

سکونت دارند. دایره المعارف بریتانیا قبل از سال 1892 تعداد آنها را تنها در خراسان صدهزار نفر ذکر میکند. قاجارها بیشتر در ناحیه استرآباد و گرگان ایران متمرکز اند. نام این عشیره 700 سال است که در تواریخ ذکر شده، یکی از روسای این قبیله به عنوان نایب یکی از اولاده چنگیزخان از ری تا سیحون حکومت داشت. میگویند تیمور لنگ آنها را به سوریه تعید کرد، ولی بعدا اجازه مواصلت داد . قاجارها تا سال 1922 میلادی در ایران سلطنت داشتند.(1)

قشقایی: قشقایی ها از نژاد ترکمن هستند، زن ترکی را تا هنوز حفظ کرده اند، مردم کوچ نشین و در حدود بیشتر از 130 هزار نفر اند. روایت بر این است که هلاکوخان آنها را به ایران انتقال داده است. قشلاق آنها در گرمسیر فارس ولی تابستان در کوهستانات بسر میرند. زمانی از نگاه تعداد زیاد بودند، ولی در قحطی سال 1871 میلادی تعداد آنها کاسته شد. این قیله در سال 1870 میلادی متجاوز از 60 هزار خانوار ودند.(2)

خلج : خلج ها یکی از قبایل بسیار قدیمی ترکمنها بوده که در اوغوزنامه نیز از آنها ذکر رفته و روایتی در مورد منشا آنها آمده است. اکنون برخی از اقوام این طایفه زبان، عنعنات و مشخصات ترکی شان را از دست داده اند، مثل غلجاییها (خلجیها) که به زبان پشتو تکلم مینمایند. (3) و برخی دیگر به زبان فارسی و ترکمنی. خلجیها زمانی در هندوستان امپراتوری بزرگی تشکیل داده بودند. (4) آنها در ایران (نواحی ساوه، کرمان، فارس و آذربایجان)، در ترکمنستان در ولسوالی «خلج» و نواحی جنوب افغانستان و برخی جاهای دیگر سکونت دارند.

سلجوق : این طایفه اصلا از طایفه «قنیق» اوغوزهای قدیمی است و به دو گونه هستند: یکی سلجوقهایی که زبان اصلی شان را از دست داده اند، مثل سلجوقیهای هرات که علامهصلاح الدین سلجوقی و فکری سلجوقی از همین قبیله اندو دیگری سلجوقیهایی که تا هنوز زان و مشخصات ترکی شان را حفظ کرده اند، مانند سلجوقیهای شمال افغانستان . این طایفه در قرای سلتوق، شکرک بازار شبرغان، قریه سالتوق و یانداق سای آقچه بسر میبرند.

....

1 - هنری فیلد، مردمشناسی ایران، ص 784.

2 - ایضا، ص 787.

3 - ایضا، ص 759 و 760 و نرجوع شود به : جواد هیأت، سیری در تاریخ زان و لهجه های ترکی، ص 386.

4 - برای معلومات بیشتر در این مورد به مقاله مرحوم پوهاند داکتر جاوید تحت عنوان «خلجیها» منتشره مجله ادب سال 1337 مراجعه شود.

البته سلجوقیهای آسیـای صغیر اکنـون قابل تشخیص نبـوده با قبایل و عشایر دیگر ترکی زبان مخلوط شده اند.

وضع اقتصادی

طوریکه قبلا نیز تذکر دادیم، مردم ترکمن برای رشد، استحکاک و انکشاف اقتصادی کشور عزیز ما نقش ارزنده ای را به عهده داشته اند. و اکنون نیز این ملیت زحمتکش در قسمت تولید نعم مادی سهم ارزنده ای را ایفا نموده، باعث رشد اقتصاد کشور و ازدیاد عواید ملی گردیده اند.برخی از دانشمندان نگاشته اند که ملیت ترکمن در افغانستان در حدود چهر میلیون گوسفند را دارا میاشند که در حدود نود فیصد پوست قره قل را تولید مینمایند. این امر به ذات خود در اقتصاد کشور ما اهمیت شایانی دارد. (1) از سوی دیگر سهم ترکمنها از نگاه افتن قالین و عرضه دیگر منسوجات مهم حایز اهمیت فراوان بوده و تجارت قالین و پوست قره قل نیز اکثرا دست تجار این ملیت صورت میگیرد که نقش اقتصادی این رشته ها در مجموع برای تأمین منابع عایداتی کشور برازنده بوده است. در اینجا در مورد کیفیت و چگونگی و سهم ترکمنها در اقتصاد کشور و رشته های مهم اقتصادی این ملیت مختصرا نکاتی را ارایه میداریم:

الف) اشتغالات:

ترکمنها از قدیم الایام در انواع گوناگون پیشه و صنایع دستی بلدیت کامل داشته، این کسبها و پیشه ها از نسلی به نسل دیگر انتقال کرده و در آنها انگیزه های فولکلوری و هنری زیادی به مشاهده میرسد که بسیاری از آنها از ژرفای قرون متمادی سرچشمه میگیرند. از زمانهای بسیار قدیم فلزکاری، بویژه آهنگریو زرگری از شایع ترین پیشه ها شمار رفته و اکنون نیز در بین ترکمنها رواج فراوان دارد. ترکمنها اشخاصی که در پیشه های مختلف وارد بوده و توانایی ساختن اشیای مختلف را در عرصه های گوناگون دارند بنام «اوستا» مینامند. چرمسازی و نجاری نیز از قدیم از پیشه های شایع ترکمنها بوده است. در میان ترکمنها گاهی هر قبیله و طایفه در صنعت معین متخصص بودند و اکنون نیز این متخصصین در نزد برخی از اقوام دیده میشود. مثلا در برخی از مناطق ترکمن نشین هنوز هم اقوامی بنامهای «زرگرلر»، (زرگران)، «جوازبانلار»، «دراقچیلار»، (شانه سازان)، «آراباچیلار» (ارابه سازان) وغیره دیده میشود که نام کسب و کار شان نامیده شده اند. در زمان معاصر اکثر ترکمنها به مالداری، زراعت، قالین بافی ودیگر صنایع دستی و تجارت مشغول اند. اکنون

ترکمنها در مناطق مختلف کشور ه کارهای گوناگون اشتغال دارند. مثلا ترکمنهای اندخوی، آقچه و دولت آباد فاریاب و شبرغان بیشتر به تربیه مواشی، قالین بافی و تجارت مشغول اند. بخاطر اینکه در این مناطق زمینهای زراعتی کمتر بوده و مشکل آبیاری زمینها به نسبت قلت آب پرابلم جدی است. برعکس ترکمنهایی که در مناطق قندوز، پلخمری، تخار، شورتپه، قرقین، خمآب، کلدار مروچاق وغیره پیشه زراعت نسبت به مالداری و تجارت کسب اساسی ترکمنها را تشکیل میدهد. ترکمنهایی که در شهرها و یا در نزدیکی شهرها امرار حیات مینمایند، اکثرا به پیشه های مختلف از قبیل: زرگری، آهنگری، چرمگری، قالین بافی و به ویژه به تجارت مشغول اند.

ب) صنایع دستی و فعالیتهای تجارتی:

در نزد ترکمنها اقسام مختلف صنایع دستی از قدیم مروج بوده است. این صنایع بیشتر به طبقه اناث منسوب بوده و بدست آنها تولید میشده است. مثلا پارچه افی و تولید منسوجات نخی و ابریشمی و پشمی، قالین بافی، نمدمالی، گلیم بافی، زردوزی و گلدوزی اکثرا دست زنها انجام میشد. صنعت گلدوزی در ین ترکمنها سنت دیرینه دارد. معمولا یخن، آستین و دامن لباسهای زنانه، عرقچین های بچه گانه و مردانه، دستمال های ملی، چپنها، کلاه ها با گلدوزیهای پرنقش و نگار تزئین میگردید و اکنون نیز این سنتها ادامه دارد. گلدوزی های ترکمنی هنوز نیز جهت زینت دادن پیرهن های زنانه، چپنهای زنانه، کیف های زنانه و غیره مورد استفاده قرار میگیرد. زیبایی صنعتهای کهن ترکمن (مثلا در قالین و گلدوزی) در رنگ آمیزی و ترکیب رنگ های تیره و روشن به نحوی است که گویی از درون آسمان سبز روشن ستاره های درخشانی میدرخشد. در قلم کاری روی نقره و طلا و گاه نقش و نگارهای آب طلاکاری «استا» های ترکمنی انسان را به حیرت می اندازد. این «استا» ها از جواهرات، طلا و نقره : دستبندها، گوشواره ها، گل سینه ها، گلوبندها، انگشترها و سایر زینت آلات زنانه را با کمال هنرمندی و ظرافت تولید مینمایند.

قابل تذکر است که ترکمنها بخصوص در ساختن اسباب و آلات اسب از قبیل: زین، رکاب، و سایر لوازم اسب از قدیم الایام استعداد شایان توجهی داشته اند. اشیای بسیار ظریف و هنرمندانه از اجداد قدیمی ترکمنها از قبیل هونها، یفتلیها، ترکها، اوغوزها و دیگران توسط باستان شناسان یافت شده است که از هنر شگفت این مردم حکایت میکند. اکنون اسباب و آلاتی که از زیر زمین از عصر هونها و دیگر قبایل قدیمی ترک بدست آمده، اکثرا سامان و لوازم اس بوده است.

به هر حال در زمان معاصر یکی از صنایع بسیار معروفی که نام ترکمنها را به جهان شناسانده است و با نام ترکمن عجین گردیده، صنعت قالین بافی و گلیم بافی این مردم است. چون اجداد ترکمنها به حالت صحرانوردی و کوچیگری زندگی داشتند، و برای انها سامان و لوازم ومفروشاتی بکار بود که آنرا به آسانترین طریق از یکجا به جای دیگر انتقال داده بتوانند. بناء آنها از قدیم به بافتن قالین و گلیم مهارت پیدا کرده و هنر خویش را در این پیشه از خود تبارز داده اند. قالین بافی یکی از پیشه های اساسی و صنایع ملی ترکمنها بوده است. بنا ما در اینجا در مورد این صنعت دستی ترکمنها کمی مفصل تر مکث مینماییم:

قالین بافی از هنر های قدیمی خلق ترکمن و یکی از افتخارات ملی و فرهنگی آنان میباشد. صنعت قالین افی ترکمن تاریخچه طولانی دارد. صنعت قالین در ابتدا زاده احتیاج بوده و ه غرض رفع مشکلات بوجود آمده است. اساسا تولید قالین را به اقوام کوچی و سوارکار ترکی مربوط میدانند، زیرا شر در آن زمان محتاج به وسیله ای بود که از یک طرف سبب دفاع از رطوبت و از جانب دیگر موجب رفع گرمی و سردی بوده و گذشته از ان سهل الانتقال باشد. یعنی صورت سریع مورد استعمال قرار گرفته بتواند.از اینرو شرط اساسی تولید قالین را رمه داری و داشتن پشم کافی و مردمی که قالیت بافتن قالین را داشته باشد، میدانند.

اگرچه معلوم نیست که صنعت قالین بافی اولین بار در کدام منطقه و یا محل بوجود آمده و کدام شخص یا قوم در کدام زمان این صنعت را بمیان آورده است، زیرا در باره این صنعت کدام سند قدیمی موثق وجود ندارد. اما اینقدر میتوان گفت که در نتیجه مساعی خسته گی ناپذیر باستان شناسان این حقایق مشخص گردیده که نخستین قالینها در آسیای مرکزی بافته شده است. در اثر همین کوششها بود که در سال 1945 میلادی باستان شناس روسی بنام « رودنکو» در اثر کاوش ها توانست که از کوه های التای در دره پالیاریک در جنوب سایبیریا در نزدیکی شهر «بیجسک» آثار قالین باستانی را کشف کند. این آثار از کاوش پنج مقبره که در انجمله قبر یک شهزاده ترکی نیز شامل بود، و در قرن پنجم قبل از میلاد میزیست، بدست آمد. این پارچه قالین با نقاشیها مزین بوده و ا قالین های امروزی ترکمنها شاهت زیادی دارد و این بیانگر آنست که صنعت قالین بافی در آن عصر نیز انکشاف شایانی نموده بود. بزرگی این پارچه قالین کشف شده دو متر مربع بوده و در هریک متر مربع آن (36000) گره زده شده است. برخی از پارچه های دیگر نیز یافت شده که مروط به سده های 3 ـ 6 میلادی است. این قالینها از شرق ترکستان یافت شده و دارای نقاشی های زیبا بوده، رنگ سرخ و آبی در آن بیشتر کار شده است.

اثار فوق الذکر نشان میدهد که صنعت قالین بافی از زمانه های خیلی قدیم در قسمتهای مرکزی آسیا پیدا شده و بویژه در سده دوازدهم میلادی انکشاف زیاد کرده است، زیرا چراگاه های این منطقه از زمانه های قدیم برای پرورش حیوانات و تولید پشم مساعد بوده است.در یکی از آثار سیاح معروف «مارکوپولو» که در قرن سیزده میلادی میزیست مطالبی در این زمینه دیده میشود. وی در فصل 21 کتاب خود چنین نوشته است: « میدانید در اینجا قالینهای بسیار نفیس و زیبا تهیه میشود که قابل تحسین است.»

اگر بپذیریم که در دوران مارکوپولو در میان ملیت ترکمن چنین قالینهای نفیس و زیا موجود بوده، باید رای فراورده های قالین، تاریخچه طولانی تری که مروط به دوران قبل از میلاد را میتوان تخمین زد. چرا که قالین محصول انبوهی از کار، خلاقیت و هنر نسل های زیاد دختران و زنان وده است.

قالین افی از نسلی به نسلی دیگر و طی قرون متمادی ظرافت هرچه بیشتری ه خود گرفته و متکامل تر شده است. تکامل و رشد تکنیک قالین بافی و مهارت در ترسیم نقش قالین، ظرافت رنگ آمیزی و همچنین قدامت آن قالین را در بین صنایع دستی خلق ترکمن را متمایز نموده است. در قالین و فراورده های آن ویژگی صنعت دکوراسیون مردم ترکمن صورت واضح روشن است و هنرمندانه کار گرفته شده است. در هنر قالین بافی تاریخ خلق ترکمن، ذوق هنری، زیبایی با ظرافت خاص بازتاب یافته است.

قالینهای ترکمنی از زمانه های دورتا به حال توجه محققان و دانشمندان و کلکسیونرهای علاقمند را خود جلب نموده و هنوز هم از شهرت خاصی برخوردار است. در مورد قالین ترکمنی بعد از مارکوپولو هم معلومات زیادی جمع آوری شده است . متأسفانه در اکثر کشور های اروپایی و آسیایی قالین های ترکمنی به نام «قالینهای بخارایی» معرفی شده است. این فکر و نامگذاری نادرست از آنجا ناشی شده که در سده های گذشته سوداگران قالین، قالینهای ترکمنی را برای فروش به بازارهای بخارا (وقتی بخارا مرکز مهم اقتصادی، تجارتی و فرهنگی آسیای میانه بود) میبردند و بخاطریکه این قالین ها را سوداگران از بخارا خریداری میکردند، بناء آنها را بنام « بخارایی» معرفی مینمودند. علت دیگر هم اینست که عده ای از ترکمنها در محدوده قلمرو حاکمیت خانهای بخارا و خیوه زندگی میکردند و به قالین بافی مشغول بودند و فراورده های انها در بازار های بخارا و خیوه به فروش میرسید.

فرآورده های صنعت قالین بافی ترکمن عبارتنداز: قالین، قالینچه، جوال، خورجین، توبره (رای نگهداری لباس و وسایل دیگر از آن استفاده میشد)، پوش زین، بکس و غیره است. با این فرآورده ها شتر، اس ها را تزئین میکردند. از آنها همچنین برای تزئین الاچیقها

(قراویها) و مجالس عروسی استفاده میشد. اشکال مختلف فرآورده های قالین، مربوط به شرایط و مکان و زندگی انسانها بستگی دارد. عموما قالین و فرآورده های آن مربوط دوران عشیره ای و قبیلوی ترکمنها میباشد. لذا در نامگذاری قالینها و فرآورده های آن از اسامی تیره ها و عشایر ترکمنهای ان عهد استفاده میشد. در حال حاضر اکثرا اسامی قالینها و فرآورده های آن از دوران قدیم پابرجا مانده است. از سوی دیگر، اکنون قالینهای ترکمنی از جهت محل تولید نیز نامگذاری شده است، مثلا :قالین مور (مرو)، قالین آقچه ای، اندخویی، دولت آبادی، آلتی بولکی وغیره.

ریالیستی بودن نقش قالینهای ترکمنی از پیدایش تا به حال یکی از ویژه گیهای آن است. در نقش قالینها، دنیای ریالیستی که قالین اف را بخود جلب میکند، نظیر دنیای حیوانات و نباتات و کشتزارها و زمینهای آبیاری شده و امثال آن در شکل و سبک آن نقش اساسی را بازی میکند. در طول قرون متمادی در نقشها و گلها کمی دگرگونی به مشاهده رسیده که این تغییرات در مناطق مختلف متفاوت بوده است. از زمانهای خیلی قدیم، مردم ترکمن در بافت قالین و فرآورده های ان نقشها و گل های ویژه را بکار گرفته اند. این وضعیت در تکامل اشکال، نقش زرگی را ایفا کرده است. اما هرچند که نقش قالینها با همدیگر تفاوتهایی دارند، ولی جدا کردن آنها از همدیگر کار آسانی نیست؛ سبک عمومی همه آنها را خصلت ملی آنها به همدیگر مرتبط میسازد. نقش و نمونه های آنها مکمل یکدیگر است. قالینهایی ابا تصاویر و موضوعات عهد های گذشته نیز وجود دارد. بطور مثال : قالین های مروط به سده هژدهم میلادی پیدا شده که روی آن تصاویر مجالس عروسی و شترهایی که رای کجاوه استفاده میشد، به آدمهای سواره و پیاده نقش کرده شده است. در سالهای گذشته به علت عقبماندگی اقتصادی، آداب و رسوم آن زمان، تهیه قالینهایی با موضوعات و تصاویر ریالیستی در سطح پائین نگهداشته شده و تکامل چندان نداشته است. اما با رشد مناسبات سرمایه داری و با رونق یافتن کار نقاشان و یا همکاری این دو صنف، تهیه قالینهای خوب با موضوعات مشخص و ا تصاویر متنوع دوباره اغاز شد. البته موضوعات و یا تصاویر در قالین ها به شرایط زیست و ساختار سیاسی ـ اجتماعی آن جامعه ای که در آن به قالین بافی مشغول اند، بستگی دارد و به اساس رویدادهای مشخص هر دوره، موضوعات مشخص انتخاب میشود. در حال حاضر حتی پورتریت های شخصیتهای مشهور را نیز به روی قالین ترسیم مینمایند که اعجاب انگیز محسوب میشود.

صنعت قالین که در حال حاضر ماده مهم صادراتی را برای کشور ما تشکیل میدهد، یکی از صنعت های دستی بود که تا به این اواخر در افغانستان منحصر به ترکمنها بود. ولی

در سالهای اخیر در ین دیگر ملیتها مثل اوزیکها، هزاره ها، تاجیکها، بلوچها و پشتونها نیز رواج یافته است. بناه اطلاعات مجله (قالین های افغانی و تولیدات قالین» در (9) ولایت شمال کشورما (57) نوع قالین رنگارنگ بافته میشود که قسمت عمده این قالینها توسط ترکمنها بافته میشود.

عشایر و تیره های ترکمنها هر کدام در تولید قالین رنگ هایی را مورد استفاده قرار میدهند؛ مثلا «أرساریها» اکثرا قالینهایی تولید مینمایند که دارای رنگ قرمز تیره بوده و همچنین رنگ های سبز و سرخ و کبود و آبی نیز مورد استعمال است. «تکه ها» بیشتر رنگ قرمز روشن را خوش داشته و این رنگ را در قالین بافی کار میبرند و «یموتها» بیشتر رنگ نارنجی، قهوه ای و طلایی را بکار میگیرند.

تکه ها و ساروقها قالین معروف «مور» را تولید مینمایند که از نگاه جنسیت و کیفیت خود از بهترین قالین های ترکمنی بشمار میروند. در قالینهای «مور» در هر متر مربع 280 - 240 هزار گره زده میشود.

صنعت قالین در ابتدا برای استفاده فامیلها و یا قسم تحفه و به اشخاص بافته میشد، و به منظور تجارت تولید نمیگردید. مگر در سده های اخیر قالین به منظور تجارت و بدست آوردن پول بافته میشود. اکنون تقریبا اکثر خانواده های ترکمن از راه بافتن قالین روزگار میگذارند. قالین کشور ما (بویژه قالین ترکمنی) در حال حاضر شهرت جهانی یافته است. این شهرت از جهت کارد پشم جلادار، جنسیت عالی، سبک خوب ونقش های زیبا، بدست آمده است. در سالهای گذشته درآمد اسعاری صادرات قالین، ده فیصد حجم تمام صادرات مارا تشکیل داده و در مارکیت های (20) کشور به فروش میرسید . اما اکنون حجم تولید قالین و صادرات آن از قبل نیز توسعه کرده و به سرعت ارزش تجارتی کسب کرده است. امروز قالین های کشور ما در مارکیتهای هامبورگ، لندن و برخی کشور های دیگر اروپایی و شرق میانه بفروش میرسد.

در سالهای اخیر ترکمنها به فعالیت های تجارتی نیز توجه جدی مبذول کرده و سهم بسزایی ادا کرده اند. اکنون ترکمنها بطور عمده به تجارت قالین، پوست قره قل، پشم و میوه خشک مشغول اند. چنانکه حد اعظم تجارت اموال یاد شده هم در داخل و هم در خارج اکنون در دست تجار ترکمن قرار داشته و دارد. علاوه بر این ترکمنهایی که در قسمتهای شمالی و شمال شرقی کشور زندگی مینمایند، ه تجارت حوبات روغندار، برنج، شیرین بویه و دیگر اموال نیز میپردازند.

ج) مالداری و زراعت:

اقوام و عشایر ترکمنها از دوران باستان مردم مالدار و بیابانگرد بوده اند. طوایف ترکمن به موازات کار زراعت در طول سده ها به مالداری، شکار و ماهیگیری نیز می پرداختند. مناطق اصلی مالداری طوایف ترکمن دشتهای پهناور آسیای مرکزی، سواحل بحیره بالخاش، مناطق دشتی ترکمن صحرای امروزی ایران، سمت شمالی افغانستان و دشتهای خوارزم بوده است. ترکمنهای کوچ نشین غالبا با توأم کردن مالداری و شکار حیوانات وحشی و در عین حال، نظر به شرایط طبیعی مناطق به زراعت فصل نیز اشتغال داشتند. اهالی دامدار ساکن حوالی رودخانه آمو دریا، سیردریا، اترک وغیره در قبال مالداری به زراعت نیز میپرداختند. و ترکمنهایی که در سواحل بحیره سیاه و بحیره کسپین میزیستند، به شکار ماهی نیز مشغول بودند.

در سده های گذشته یک قسمت عمده ترکمنها در مانگقشلاق میزیستند، اکثریت این طوایف ترکمن به شغل مالداری مشغول بوده، انان اس، شتر، و گوسفند پرورش میدادند. به علت کم بودن دامهای شاخدار کوچک در نزد ترکمنهای مانگقشلاق آنان در عین حال به شکار نیز مبادرت میورزیدند.

در اواخر سده هژدهم میلادی در منطقه کوه های بالخان در حدود دو هزار الاچیق ترکمنها وجود داشت که به امر مالداری اشتغال داشتند. آنان اسب، شتر، گوسفند و بز زیادی پرورش میدادند. آنان در ایام زمستان خاطر کمبود علوفه در منطقه بالخان راهی به مسافت دو - سه روزه را طی کرده ودر دشتهای سرسبز اسکان میگزیدند، در پائیز دوباره به مناطق سابق خود بر میگشتند.

بخشی از ترکمنهای ساکن حوالی خوارزم در محدوده خان نشین خیوه نیز در عین حال به مالداری اشتغال داشتند. در سالهای (30) قرن هژدهم آنان صاحب دامهای بیشماری بودند، ولی در سال 1770 دام نسبتا کمتری را نسبت به همسایه قزاق خویش دارا بودند. فتح خوارزم توبط نادرشاه افشار ضربه اساسی را به کار مالداری این طوایف ترکمن ساکن شمال وارد آورد. در نتیجه این حادثه، ترکمنهای ساکن خیوه از جانب کاهش دامهای خود آسیب دیدند. بدنبال این، اهالی خوارزم مجبور شدند که از قزاقها و اهالی ساکن اورال دام خریداری نمایند. در آغاز سده نوزده بخش اعظم ترکمنهای خیوه به امر کشاورزی نیز اشتغال داشتند.و مالداری در نزد آنان بسیار نامحدود بود. آنان شتر و همچنین گوسفندهای اصیل را پرورش میدادند. دامداری در نیزد این ترکمنها در چراگاه صورت میگرفت و در هنگام نبودن کار زراعت آنان به مالداری در چراگاه رو می آوردند.

در نیمه اول سده نوزدهم میلادی نه تنها ترکمنهای خیوه بلکه دیگر طوایف ترکمن نیز به امر مالداری توأم با کشاورزی اشتغال داشتند. طوایف ساکن مرو و سرخس دارای گله های بیشمار شتر و گوسفند و دیگر دامها بودند. در سال 1884 میلادی هنگام حمله خان خیوه به سالورها و ساروقها اکثر جنگاوران خیوه ای صاحب 100 - 300 راس شتر و شمار زیادی اسب گردیده بودند. در پائیز سال 1886 خان خیوه در حدود 200 شتر و ده هزار گوسفند و پنجصد اسب را از منطقه مرو به یغما برد و در سال 1852 میلادی راهزنان خیوه به مرو حمله نموده و با هجوم به گله ترکمنها نزدیک به چهل هزار شتر، هشتاد هزار گوسفند و دیگر دامها را به سوی خوارزم میبرند. در سال 1838 میلادی محمدشاه قاجار بر سر یموت های ساکن رود گرگان و اترک حمله نموده در حدود چهار هزار گاومیش، شصت هزار گوسفند و بز و ده هزار مادیان و بیست هزار شتر آنان را به یغما میبرد.

فاکتهای ارایه شده مقیاس گستردگی اشتغال ترکمنها را به امر ملداری نشان میدهد. این فاکتها در عین حال عاقبت مخرب غارتگرانه دولتهای همسایه فیودال را در ساحه زراعت و مالداری آشکار میسازد.

در سده های پیشین اشکال مختلف اقتصاد مالداری از سوی ترکمنها مورد آزمایش قرار گرفت. یکی از اشکال مهم آن چراندن دام در علفچرهای وسیع بیابانها بود که با راندن مالها به مراتع فصلی صورت میگرفت. اغلب مالداران در سال دو سه بار با گله های خود بدنبال یافتن آب و علف روانه چراگاه ها میشدند. به موازات این، چراندن گله ها ا تعداد کمی از چوپانها نیز صورت میپذیرفت. اینگونه مالداری گاهی با چراندن اسبها، گاوها و شترها نیز توأم میگردید. این امر در مناطق ییلاق و قشلاق گسترش وسیعی داشت، چوپانها در بهار به ییلاق میکوچیدند و در تابستان به محل زیست شان باز میگشتند. و مال ها را در چراگاه حوالی روستاها و دهکده ها و در میدانی های محدود میچراندند. رای چرندن رمه ها و گله ها دامداران ثروتمند، چوپانان باتجربه را اجیر کرده و مالداران کم دام اهم یکی شده و مشترکا چوپانی را استخدام مینمودند. چوپانان از بای های خویش لباس، کفش، و محصولات غذایی دریافت میکردند. هریک از چوپانان معمولا 500 - 1000 راس دام میچراندند. اگر در میان رمه و گله دام شیرده موجود بود، صاحب دام آن را بمدت یکماه به چراگاه روانه ساخته و لبنیات تولید شده را به خانه اش حمل مینمود. در فصل تابستان به چوپانان شیر هم داده میشد چوپانان این را در هفته یکبار در روز جمعه دریافت میکردند . این چوپانان را «آنناچی» میگفتند، وضع زندگی چنین چوپانها در یک شعر محمدولی کمینه چنین بازتاب یافته است:

یره ییلی گیدیب توغسان دولاندا بایلارینگ مالینی سوار آنناچی

آرپا بیشیب بوغدای تمول بولاندا بایلارینگ مالینی قوار آنناچی

«هنگامی که چله خلاص میشود و به زمین گرمی می دراید «آنناچی» مال بای ها را میبرد. وقتیکه جو پخته میشود و گندم خوشه میکشد، آنناچی مال بای ها را میچراند.»

معمولا با مالداران نه تنها چوپانها، بلکه زنها، چوپانها و اقوام آنان نیز در کار دوشیدن دام ثروتمندان شرکت میکردند و خدمت مینمودند. در میان ترکمنها، چراندن دام در هنگام دوشیدن گسترش وسیعی داشت، اکثرا در هنگام درو گندم، مالدارانی که گندم کاشته بودند، به همراه گله های خویش به دهکده باز گشته و دامهای خود را توسط علوفه های انبار شده تغذیه مینمودند. حتی سنت پایدار اسکان گزینی نیز نمیتوانست از کوچ کزدن به صحرا و دامنه های کوه ها مانع شود.

در سده های 18 - 19 میلادی ترکمنها توانستند دام های نژاد اصیل و ذیقیمتی را پرورش دهند. آنان اسبهای اصیل «آخال»، شترهای یک کوهانه، گاو های شیرده را تربیه مینمودند. در قرن نوزده ترکمنها گوسفندان نژاد «ساریجه» را که اهمیت قال توجهی در اقتصاد آنان داشت، تربیه میکردند. این گوسفندان از لحاظ داشتن گوشت نرم و پشم اعلی سفید خود متمایز میگردید. افزون ر گوسفندان نژاد «ساریجه» انواع دیگر مثل: عربی، کردی، قزاقی، و بعدها ه ویژه «قره قل» را نیز پرورش میدادند. در سده 19 خش اعظم گوسفندان ترکمن را نژاد کردی که از دنبه های چاق و درازی برخوردار بودند، تشکیل میداد. برخی از نژاد گوسفندان به قدری دنبه زرگ داشتند که به دم آنان رای تسهیل حرکت غلطک و یا چیزی شبیه آن می ستند. دنبه های این نوع گوسفندان به علت بزرگ و دراز بودن به روی زمین کشیده میشد.

شترداری نیز یکی از رشته های رشد یافته مالداری در نزد ترکمنها بوده است، نژاد برتر در میان شترها، شتر یک کوهانه بود که آن را «شتر ترکمن» مینامیدند. علاوه بر این، شترهای دوکوهانه «آیری» و «بغرا» که ترکمنها آنها را از قزاقهای ساکن خیوه خریداری مینمودند و همچنین نژادهای محلی «اینر» و «گوهرت» (از اختلاط نژاد شترهای یک کوهانه و دو کوهانه وجود می آید) و غیره نیز وجود داشتند.اما قابل ذکر است که در میان همه طوایف ترکمن، آنطور که پیداست، گوسفند پروری جای نخست را داشته و پس از آن شتر و اسب قرار داشته است. مالداری از لحاظ ترکیب گله و ویژگی چراندن تمایزاتی را در میان ترکمنها دارا بود. طوایف ترکمن ساکن خوارزم بیشتر دامهای شاخدار، گاو و بز و گوسفند پرورش میدادند. ترکمنهای ساکن مرو و سرخس بخاطر کمبود مراتع، بیشتر به نگهداری شتر مادرت مینمودند. و ترکمنهای آخال و ایران بیشتر، گوسفند نگهداری میکردند و در عین حال

به تربیه اس «آخال ـ تکه» میپرداختند.که از لحاظ قامت، قدرت و مقاومت در تمامی شرق از شهرت خوبی برخوردار بود. برخلاف مناطق صحرایی، ترکمنهای ساکن سواحل بحیره خزر اساسا گوسفند تربیه میکردند. همچنین ترکمنهای ساکن سواحل آمودریا نیز به کار دامداری اشتغال داشتند. در سالهای 70 قرن 19 میلادی عمدتا قبایل أرساری در لباب دامداری میکردند و بقیه اهالی فقط صاحب دامهای خیلی کم بودند. و نیز یموتهای شمال ایران یشتر به تربیه گوسفند و شتر میپرداختند. در میان آنها دامداران بزرگ با پانزده هزار گوسفند، 200 شتر و تا سی مادیان وجود داشت. آنها رمه ها و گله های خود را در بالخان و کنار رودخانه اترک تربیه میکردند. اید گفت که دامدار همچون تمام زندگی وی کار بسیار شاقه و طاقت فرسایی بود. بطور خلاصه دامدار کسی نبود که شب و روز به امر مواظبت و نگهداری دامها مشغول بوده، آنرا تغذیه مینمود، میچراند، میدوشید و پشم آنرا میگرفت. توده دهقانان ترکمن نیز در نزد امور زراعت تعداد کمی گاونر، شتر و الاغ نگهداری مینمودند.

مالداری در میان طوایف ترکمنها از قدیم معیار اصلی ثروت و معادل ویژه برای تبادل اجناس بشمار می آمد. مالداری درآمد بسیار زیادی داشت. به همین جهت ترکمنها در اولین فرصت به محض جمع آوری کمی پول به کار مالداری مشغول میشدند. اگر زراعت در میان ترکمنها عمدتا برای رفع نیازهای شخصی صورت می پذیرفت، مالداری امکان عظیمی را برای مبادله فراهم می آورد. این علاقه تا هنوز نیز میان ترکمنها به شدت ادامه دارد. اکثریت ترکمنها به مالداری و حفظ و نگهداری رمه ها و گله ها علاقه وافر داشته و ین کار را نسبت به سایر شغلها ترجیح میدادند.

در سده بیستم ترکمنها شغل قدیمی خود، یعنی مالداری را تداوم داده و در این زمینه تجارب زیادی اندوختند. قبلا اغلب دامها از انواع مختلف بیماری های حیوانی میمردند. گاهی گوسفندان و بزها از بیماری پرز (دالاق) که یماری زودگذری بود، تلف میشدند. بیماری ها اکثرا در تابستان شیوع پیدا کرده و غیر قابل معالجه بودند، گاوها اغلب در به بیماری سقم «آسغل» و اسها بر مشمشه (کنو و جوره) و دیگران مبتلا میشدند، شترها به بیماری قارچ (غوتور) گرفتار شده تلف میشدند. و این آفات حیوانی اغلب در میان رمه ها شیوع کرده و به تلف شدن تمامی رمه ها و گله ها می انجامید. اما در سده بیستم ترکمنها راه ها و طرق مختلف برای درمان و تداوی بیماری های حیوانی پیدا کردند و به ویژه خدمات وترنری در این موارد مفید واقع شده و بدین طریق رمه ها و گله های آنها زیاد شده رفت. و از طرف دیگر ترکمنها در سده بیستم طرق تربیه و نگهداری دامها را خوبتر یاد گرفته و بیشتر نسل قره قل گوسفند را مورد توجه قرار دادند و نسل آنرا اصلاح کرده رفتند. زیرا پوست این نوع گوسفند در بازار

های خارج علاقمندان و مشتری های زیاد داشت. ترکمنها اکنون صاحب رمه های بزرگ گوسفند نقره قل » هستند. قبلا این نوع گوسفند بسیار کم بودتا اینکه در سال1325 هجری ابتکاری در نسل گیری گوسفند قره قل در ولسوالی اندخوی بمیان آمد. طوریکه گوسفندان عربی و ساریجه و قزیل اینجیک را به قره قل تبدیل کردند، گوسفند عربی بعد از چهار نسل و گوسفند قزیل اینجیک بعد از سه نسل به گوسفند قره قل تبدیل میشود.(1) به روایت برخی ریش سفیدان کسی بنام «دوست بای» گوسفند قره قل را پیدا کرده و بدان سبب بنام «دوست بایی» نیز در ین ترکمنها شهرت دارد. در سالهای اخیر مالداری ویژه گوسفندپروری در بین ترکمنها خصلت بالنده یی پیدا کرده و درمناطق صحرایی مناطق سمت شمال و شمال غربی کشور، دام در تمام فصل سال از علفهای خشک و تر صحرایی تغذیه مینماید، ولی در مناطق زراعتی رای مالها محصولات خاص کشت میگردد. بطور مثال برای اسب و گاو رشقه کشت شده و در زمستان نیز از رشقه و دیگر علفها «بیده» و برای شتر از خار (یانداق) و دیگر علوفه ها غذا تهیه میشود. افزون بر اینها برای اسب و شتر از جو میده شده «نوغالا» که آنرا با آب مخلوط کرده و بصورت نواله می آورند، نیز استفاده میگردد.

ترکمنها برای هرنوع دام، طویله های مخصوص میسازند. «مالخانه» رای دامهای شاخدار، «آغل» برای دام های کوچک، «آتخانه» برای اسب، «أریم» برای شتر و محل پوشیده ای بنام « استرما» برای گوسفندان دست پرورده و در نزدیکی تپه ها و کوه ها پناهگاه های زیر زمینی بمام «میردوله» را برای بودوباش گوسفندان تهیه میدارند. در چراگاه های دوردست بناهای مختلفی برای نگهداری آب مورد نیاز دامها احداث میگردند که ساده ترین شکل نگهداری آب بوده، بنام «قاق» یاد میشود. در این نوع چقوریها آب برای مدت طولانی نگهداری میشود. در مناطق صحرایی مانند اندخوی، دولت آباد و غیره که ریگستانی میباشند، چاه های بسیار عمیق «غویی» حفر میگردد. این چاه ها بنام کسی که آنرا آباد کرده یاد شده و تنها چوپانهای صاحب آن میتوانند از آن استفاده کنند و در صورت موافقت به گله های دیگر نیز آب میدهد.

از اینکه چوپانهای ترکمنها رمه های با تعداد بسیار را میچرانند، بایها کسان دیگری نیز در پهلوی وی استخدام مینمایند. این اشخاص به نام «یاناو»، «چولوق»، «قوشچی» و «سوچی» نام دارند. رمه هایی که در کنار دریا میچرند، سه نفر چوپان و رمه هایی که در

....

1- در این قسمت از معلومات شفاهی مرحوم الحاج خداییردی آقه از ریش سفیدان قریه قرغان ولسوالی اندخوی استفاده شده است.

مناطق صحرایی میچرند، دارای چهار نفر چوپان دارند. چوپانها، یاناوها و چولوقها از طرف صبح رمه را به چراگاه ها و علفچر های دورتر برده و در غیاب آنها «قوشچی» در قوش (محلی که الاچیق یا روی و یا خیمه چوپانها و اسباب و لوازم شان قرار دارد) برای آنها نان تهیه میدارد. «سوچی» اکثرا از خانه بای آذوقه میرساند و لبنیات را حمل مینماید.

ترکمنها تا سالهای اخیر طریقه انبار نمودن علوفه های خشک را یاد نداشته و رمه های خود را به چراگاه های دورتر میبردند. بناء چندین بار دامهای آنها به نسبت نیافتن علوفه و خوراکه تلف شدند. خصوصا از تلفاتی که در سالهای 1325و 1350هجری رخ داده میتوان یاد آور شد که در این سالها ترکمنها تقریبا همه مواشی خود را از دست دادند. ولی بنار زحمتکشی شان ار دیگر مواشی خود را زیاد ساختند. بعد از این تلفات ترکمنها در پی چاره رآمدند. بناء آنها برای اینکه در فصل زمستان دچار مشکل نشوند، انبار علوفه را بنام «کوده» در منطقه نزدیک قوش خود ذخیره نمودند. این ذخیره ها در فصل تابستان با استخدام کردن پنجاه ـ صد نفر از دشت جمع آوری میگردد.

اکنون اقتصاد مالداری ترکمنها کاملا خصلت کوچ نشینی ندارد. به این معنی که صاحب دام ها همراه رمه و گله های خود به دشتها کوچ نکرده، بلکه چوپانها و چولوقها را استخدام مینمایند و توده اصلی مردم مالدار تمام سال را در شهرها و روستاها سکونت دارند. البته در ماه های حمل و ثور برای دوشیدنگوسفندان و تولید محصولات چند تن از اعضای خانواده مالدار به صحرا (قوش) میروند، ولی همینکه وقت دوشیدن ختم شد، واپس بخانه برمیگردند. و از طرف دیگر، اکنون کار مالداری با دیگر رشته های اقتصادی در پیوند تنگاتنگی قرار داشته و با کار زراعت، پیشه وری و غیره توأم گردیده است. اما طوریکه قبلا نیز گفتیم، رشته زراعت توأم با مالداری از قدیم در بین ترکمنها رواج داشته است. اکنون ترکمنهایی که در سواحل آمودریا و ولایات قندوز، تخار، بلخ و جوزجان سکونت دارند، بیشتر به زراعت مشغول بوده در تولید گندم، جو، جواری، برنج، خربوزه، پنبه، کنجد و دیگر حبوبات روغندار و محصولات زراعتی نیز سهم بسزایی ایفا کرده و در رشد و انکشاف اقتصاد ملی کشور عزیز ما کوشا میاشند.

فصل چهارم

اتنوگرافی ترکمنها

همان طوریکه قبلا گفتیم، ترکمنها بمثابه یک ملیت، برخی ویژه گیها، عنعنات، و خصوصیاتی دارند که آنها را از دیگر ملیتهای ساکن در کشور عزیز ما متمایز میسازد. در این فصل در مورد اتنوگرافی و ساحه زیست ترکمنها نکاتی چند ارایه میداریم:

مشخصات نژادی: اگرچه بطور عموم در نزد دانشمندان قبول شده است که «اوغوز» های قدیم که پیش از سده یازدهم میلادی در آن طرف دریای سیحون میزیستند، اجداد ترکمنهای کنونی میباشند، اما برخی از دانشمندان قدیم مانند: محمود کاشغری، رشیدالدین فضل الله و ابوالغازی بهادرخان، و از دانشمندان معاصر یاکوبسکی، هنری فیلد و ابری مکی و دیگران به این عقیده اند که ترکمنها، ترک خالص نبوده و این فرضیه را کشیده اند که ترکمنها کم از کم بخشی از نتایج اختلاط زیاد عناصر ترکی و کوچی های آریانا میاشد که در ماوراالنهر، خراسان و ترکمنستان کنونی و دیگر مناطق پیش از تسلط سلجوقیان وقوع پیوسته است. تحقیقات کنونی انتروپولوژیک نیز این انشعاب عمده را در تیپ فزیکی ترکمنها از دیگر ترکها تأیید میکند.

یکی دیگر از دانشمندان بنام ابری مکی میگوید:« ایرانیان (پارسیان) وجه تسمیه ترکمان را بدین طریق شرح میدهد و میگوید که قبایل ترک در موقع حمله به خراسان با زنان آن سامان ازدواج کردند و اولاد آنان «ترکمان» یعنی ترک مانند نامیده شدند. این وجه تسمیه ظاهرا نا موجه و نادرست و متناقض به نظر میرسد. زیرا عده زیادی از افراد این قوم که ترکی حرف میزنند و در آن قسمت جیحون اقی مانده اند، خود را ترکمن میخوانند. ه عقیده من این نام از کلمه «ترک» و «کومن» ترکیب یافته و به آن قسمت از قوم کومن که در سمت شرقی دریای خزر تحت استیلای ترکان آلتای باقی ماندند، اطلاق شده است، یک قسمت مستقل دیگر آمده و در قسمت غربی دریای خزر و در سمت شمال دریای ازوف استقرار یافتند و بعدها به سوی مجارستان راندند... وترکمنها چه در سواحل سیحون و چه در آسیای صغیر و قبایل بادیه نشین شمال ایران و ترکان عثمنی همه ترک هستند و نیز قسمت عمده سپاه تیمور ترک بودند.» (1)

....

1 - هنری فیلد. مردمشناسی ایران، ترجمه عدالله فریار، ص 67 - 68.

یاکوفسکی اظهار میدارد که یک اختلاط عناصر اول ترکی ـ یفتلی، آلان و آس ممکن در قرن ششم میلادی بوقوع پیوسته باشد. به نظر وی به سبب همین اختلاط است که برخی ویژگیهای مخصوص انتروپولوژیک، مخصوصا دولیکوسفال که مشخصه کوچی های ایران قدیم (سیتی و سرمتی) میباشد، در نزد ترکمنهای حاضر بمشاهده میرسد.

بدین ترتیب نتیجه گرفته میشود که ترکمنها از اختلاط عناصر ترکی و ایرانی (آریانی) بوجود آمده و در طول تاریخ به نقاط مختلف جهان پراگنده شده اند.

تشکیلات قومی:

ترکمنها به اقوام، عشایر و قبایل زیادی تقسیم میشوند که در مناطق مختلف جهان متفرق میباشند. از یان میان برخی از اقوام و عشایر تا هنوز مشخصات ترکمنی خویش را نگهداشته و برخیها، مضخصات مذکور از قبیل: زبان، عنعنات، لباس و سایر ممیزات را از دست داده و با اقوام دیگر خلط شده اند که از غلجاییها (خلجیها) افشارها، (در ایران و در قریه های افشار سیلو دارالامان کابل سکونت دارند) ترکمنهای دره ترکمن واقع در سرخ پارسای پروان، بیاتهای غزنی، سلجوقیهای هرات، قشقایی های جنوب ایران و دیگران را میتوان نام برد. اما برخی از اقوام و عشایر ترکمنها در زمان معاصر به نامهای دیگر یاد شده اند، مثل: ترکهای عثمانی، آذریها، تروخمنها در استراوپول روسیه. اما مهمترین اقوام و عشایر ترکمنها که با خصوصیات ویژه خود در افغانستان زیست دارند، از اقوام: أرساریها، ساروقها، تکه ها و یموتها میتوان نام برد.

تمام اقوام و عشایر ترکمنها که در ممالک مختلف زیست دارند، نسب خویش را به اوغوزخان میرسانند. این شجره در برخی از کتب تاریخی و شجره نامه ها از قبیل: اوغوزنامه، جامع التواریخ، شجره تراکمه، و غیره نیز بیان گردیده است. افزون ر این سالمندان ترکمن ها این نسل نامه یا شجره را بطور شفاهی نیز بیاد دارند. این ممیزه در میان ترکمنها نسبت به دیگر ملیتها بسیار قوی است. اگر از پیرمردی نسب کدام فرد را پرسان کنی، وی نه تنها پدر و پدرکلان و آبا واجداد وی را مشخص نام میرد، لکه نسل وی را که از کدام طایفه و عشیره است، نیز بیان میدارد.

در مورد تشکیلات قومی ترکمنها دانشمندان ترک شناس از قبیل: شورمن، یارینگ، واسیلوا، و دیگران چیزهایی نوشته اند. چون آنها اهل زبان نبوده و لااقل به زبان و عنعنات و اتنوگرافی ترکمنها آنطوریکه لازم است، بلد نبوده اند، بناء دچار اشتباه گردیده و در نوشته های آنها نواقص و کاستی هایی دیده میشود.

در اینجا نسب و اقوام و عشایر مختلف ترکمنها را ارایه میکنیم.

چنانکه گفتیم، همه اقوام و عشایر ترکمنها به «اوغوزخان» میرسد. اوغوزخان شش پسر داشت، به نامهای:

1 ـ گون خان (به معنی آفتاب)

2ـ آی خان (به معنی ماهتاب)

3 ـ یلدوز خان (به معنی ستاره)

4 ـ گوک خان (به معنی آسمان)

5 ـ داغ خان (به معنی کوه)

6 ـ دنگیزخان (به معنی بحر)

هر یک از پسران اوغوزخان نیز چهار فرزند داشتند که جمعا (24) نفر میشوند. همه قبایل بیست و چهارگاه اوغوز های قدیم از نام همین نواسه های اوغوز خان پیدا شده اند. نواسه های اوغوزخان اینها بودند:

پسران گون خان:

1 ـ قایی ـ به معنی محکم (سلاله قراخانیها و سلاله غزنویها از همین قبیله بودند.)

2 ـ بیات ـ به معنی بانعمت.

3 ـ آله ایولی ـ به معنی صاحب خرگاه ابلق.

4 ـ قرا ایولی ـ به معنی صاحب خرگاه سیاه.

پسران آی خان:

1 ـ یازر ـ به معنی انکه ولایات بسیار به جانب او باشد.

2 ـ دوکر ـ گرد آمدن

3 ـ دودورغا ـ ملک گرفتن

4 ـ یاپارلی ـ پوشاننده.

پسران یولدوزخان :

1 ـ اوشار یا افشار ـ به معنی چالاک

2 ـ قزاق ـ به معنی قوی حال

3 ـ بیکدلی ـ مانند بزرگان عزیز

4 ـ قرقین ـ صاحب آتش بزرگ

پسران گوک خان :

1 ـ بایندر ـ به معنی پرنعمت باشد.

2 ـ بچنه ـ نیکوکار و کوشنده

3 - جاولدر - باناموس

4 - چبنی - هرجاکه یاغی بیند، بیدرنگ جنگ کند

پسران داغ خان :

1 - سالور - به معنی شمشیرزن

2 - آیمیر - به معنی بیحد نیکوکار و توانا باشد

3 - آلایونتلی - چهارپایان او زیاد باشد.

4 - اورکز - همیشه کار او نیکو بود.

پسران دنگیزخان:

1 - بیکدیر - به معنی بهادر

2 - بوکدوز - به معنی متواضع و خدمتگار

3 - اوا - به معنی بلند رتبه

4 - قنق - به معنی عزیز (سلوجقیان از همین طایفه بودند).

ترکمنان کوچ نشین برخلاف قبایل کرد و عرب به شکل «ایل» یعنی مجموعه قبیله ها زندگی میکردند. اوغوزها به مجموعه قبایل خود که از یک قوم بودند و سازمان مستقل سیاسی را تشکیل میدادند، «ایل» میگفتند. میان سایر تیره ها و عشایر ترکی به جای ایل «بودون» یا «اولوس» گفته میشد. ایل اوغوز از (24) قبیله یا بوی تشکیل میشد که هر کدام مهر یا تمغای مخصوص داشتند. (فهرست این قبایل در جدول علیحده داده شده است) هر شش قبیله دارای یک اونقون (توتم) بودند. اونقونها مرغان شکاری مثل عقاب، شاهین، باز و امثال آنها بودند و در نظر ترکان قدیمی مقدس شمرده میشدند و گوشت شان حرام بود. هر قبیله مهر خود را بر احشام و اسبهای خود میزدند. هر قبیله یا بوی به چند تیره یا طایفه (اویماق، بوروک) تقسیم میشدند. رئیس ایل «یابقو» و رئیس قبیله «بگ» نامیده میشد. عنوان «بگ» ارثی بود و «یابقو» ها هم از میان بگها انتخاب میشدند، کلمه ایل به مرور زمان معنی کشور را پیدا کرد. ولی در قدیم به سرزمین «ایل» و به قبیله و طایفه «یورت» گفته میشد.

اوغوزها ارتش و تشکیلات کشوری خود را به دو قسمت: یمین و یسار تقسیم میکردند (اوچ اوقها و بوز اوقها) و برخلاف مغولها، یمین یا شاخه راست، مهمتر از شاخه چپ بود. شاخه راست را «بوز اوق » (تیر خاکستری) و شاخه چپ را «اوچ اوق» (سه تیر)

....

1 - رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، انتشارات دانش، مسکو:1965، ص 199 - 124.

یا سه قبیله میگفتند. در مورد تقسیم شدن آنها به دو جناح نیز در اوغوزنامه و برخی کتب تاریخی روایتی موجود است. مبنی بر اینکه یک روز اوغوزخاقان سه پسر خود را بر یکسو و سه پسر دیگر را به سوی دیگر به شکار میفرستد. سه پسر اولی کمان طلایی و سه پسر دیگر سه تیر نقره ای پیدا کرده به حضور اوغوزخان می اورند و بدین ترتیب به «بوزاوقها» و «اوچ اوقها» مسمی میشوند.

اداره ایل و حکومت با بوزاوقها و علامت آن کمان بود، علامت اوچ اوقها تیر بود. . وبه همین سبب، نخستین پادشاه سلجوقی ـ طغرل بیک وقتی که وارد نیشاپور میشد، (1038 میلادی) کمانی به بازو و سه تیر به کمر داشت که نشانه فرمانروایی بر دو جناح اوغوزها بوده است. یابقوهای اوغوزها در قدیم اساسا از پنج قبیله زیر بودند:قایی، یازیر، افشار، بیکدلی و ایمور. قبیله ایمور از اوچ اوقها و بقیه از بوزاوقها بود. در داستان «قورقوت آتا» برتری سیاسی با اوچ اوقها است. در کشورهای اسلامی نیز «اوچ اوقها» نقش مهمی ایفا نمودند. خاندان قراخانی و غزنوی ها (قبیله قایی)، خاندان سلجوقی (قبیله قنق)، سالورها و آق قویونلوها (قبیله بایندر)از جناح اوچ اوقها بودند. در «دیوان لغات الترک» محمود کاشغری و «جامع التواریخ» رشیدالدین فضل الله و «تاریخ آل سلجوق» علی یازیجی اوغلو از قبایل و طوایف اوغوز مفصلا یاد شده است. مثلا در جامع التواریخ ضمن شرح خصوصیات اوغوزها مینویسد که در قدیم در سر سفره میهمانی های بزرگ (طوی) غذای گوشت هر کدام از قبیله های اوغوزی مشخص بود و به آن اندام گوشت «سونوک» (استخوان) میگفتند و هر چهار قبیله سونوک مخصوص داشتند.

از بررسی ویژه گیهای فوق معلوم میشود که در ایام خیلی قدیم اوغوزها به شکل شش قبیله زندگی میکردند و بعدها از هر قبیله چهار قبیله پیدا شده اند. جدول ذیل اسامی قبایل اوغوزی، خصوصیات و اونقون های آنها را نشان میدهد:

قبایل اوغوز طبق نوشته رشیدالدین فضل الله مؤلف جامع التواریخ

	نام قبیله	معنی	اونقون (توتم یا حیوان مقدس	مهریاتمغا	شماره
فرزندان گون خان	قایی	محکم	شاهین		1
	بیات	ثروتمند	شاهین		2
	الاقرااویلی	مؤفق	شاهین		3
	قرا اویلی	چادر سیاه	شاهین		4
فرزندان آی خان	یازیر	**حاکم به کشورهای زیاد**	عقاب قارتار		5
	دوکر	برای جمع شدن	عقاب قارتار		6
	ودورغا	کشورگشایی وحکومت	عقاب قارتار		7
	یاپرلی	پوشاننده	عقاب قارتار		8
فرزندان یولدوز خان	اوشار یا افشار	چابک وعلاقمند به شکار	تاوشخیل (نوعی عقا ب که اغلب خرگوش شکار میکند)		9
	قزیق	باقوت، جدی	تاوشخیل (نوعی عقا ب که اغلب خرگوش شکار میکند)		10
	بیگدلی	مانند سخن بزرگان عزیز	تاوشخیل (نوعی عقا ب که اغلب خرگوش شکار میکند)		11
	قارقین	غذای زیاد وسیر	تاوشخیل (نوعی عقا ب که		

		کننده	اغلب خرگوش شکار میکند)		12
فرزندان گوک خان	بایندر	جای پر نعمت	سونقور(نوعی از شکاری)		13
	بچنه	خوب کار میکند با غیرت	سونقور(نوعی از شکاری)		14
	چاولدور	باشرف مشهور	سونقور(نوعی از شکاری)		15
	چبنی	هرجا دشمن بیند میجنگد	سونقور(نوعی از شکاری)		16
فرزندان داغ خان	سالور	درهرجا شمشیرش کار کند	اوچ		17
	ایمور	خیلی خوب و غنی	اوچ		18
	آلایونتلی	دارای حیوانهای خوب	اوچ		19
	اوره گیر	بانی نظام و کار خوب	اوچ		20
فرزندان دنگیز خان	ایگدیر	نیکی، بزرگی، مردانگی	طغرل(نوعی شاهین قرقی)		21
	بوگدوز	به همه متواضع و خدمت میکند	طغرل(نوعی شاهین قرقی)		22
	ایوا	درجه اش از همه بالاتر	طغرل(نوعی شاهین قرقی)		23
	قنیق	در هرجاباشد عزیز است	طغرل(نوعی شاهین قرقی)		24

در قرن یازدهم میلادی محمودکاشغری درباره زبان و سایر خصوصیات اتنوگرافیک اوغوزها به تفصیل شرح داده و آنها را به (22) قبیله تقسیم کرده است. در قرن 17 میلادی

ابوالغازی بهادرخان پادشاه خیوه در «شجره تراکمه» و « شجره ترک» ضمن شرح حال قبایل اوغوزی از (24) قبیله آنها نام برده و در اره آنها روٍیاتهایی را نقل میکند، از این قرار:

قنیق (قبیله سلجوقیان)، قایی یا قاییق (قبیله قراخانیان و غزنویان)، ایندر (قبیله آق قویونلوها و قره قویونلوها)، ایوا یا اوا، سانقور یا سالور، افشار، بیگدلی، وگدوز، بیات، یاقیر، اینور یا ایمور، قرا اویلوک، الکا اویلوک، اگدیر، اورگیر، توتورغا، الایوندلوق، توکر، بچه نک، چوالدیر، چبنی و چاروق.

طوریکه دیده میشود تقسیمات ابوالغازی بهادر خان با تقسیمات رشیدالدین فضل الله برابر می آید، منتهی در تلفظ برخی از قبایل تفاوت لفظی موجود است. مولف شجره تراکمه از پادشاهان اوغوز این اشخاص را به ترتیب ذکر میکند:

1 - اوغوزخان، 2 - گون خان، 3 - قایی خان، 4 - دیب یاقوی، 5 - قوزی یاوی، 6 - اینال یاوی، 7- تومان خان، 8 - قانلی یاوی، 9 - موریاوی، 10 - قراخان، 11 - بغرا خان، 12 - قوزی تگین، 13 - ارسلان خان، 14 - عثمان خان، 15 - ایسلی خان، 16 - شبان خان، 17 - بوران خان، 18 - علی خان، 19 - شاه ملک، 20 - طغرل خان، 21 - ارسلان خان، 22 - اصل زاده، 23 - ارسلان خان، 24 - کوکم یاقوی، 25 - سیرنگ خان.

ازسلسله بیست و ششم سلاله سلجوقیان از طغرل یک سلجوقی آغاز میشود.

ترکمنهایی اکنون در کشور ما سکونت دارند، تقریبا همه به سلاله سالور اوغوز متعلق هستند. بنابر نوشته مؤلف شجره تراکمه شجره این سلاله تا اوکورجیک آلپ قرار ذیل است:

1 - سالور خان پسر داغ خان و نواسه اوغوزخان

2 - تیمورخان

3 - آتاخان

4 - اندرخان

5 - انکش خان

6 - قازان آلپ

7 - اوت کوزلی اورس

8 - حیدرغازی

9 - سلیمان غازی

10- اینال غازی

11 - قلال غازی

12 - یوریچی غازی

13 - نیام غازی

14 - قراچ خان

15 - قراغازی بیگ

16 - اوکورجیق آلپ

عشیره «سالور» ترکمنها در زمان حرانی و خرابی اوضاع سلطنت شاه ملک به سرکردگی دینگلی خان به عراق رفته بودند. در آن زمان نیرومند ترین طایفه اوغوز در عراق طایفه «بایندر» بوده است. اوکورجیکق آلپ با خان طایفه بایندر اختلاف پیدا کرده وچون توان مقاله با آنرا نداشت، هزار خانوار از عراق به شام نقل مکان میکند. از این جمله (900) خانوار آن از عشیره سالور و صد خانوار از طایفه قرقین ترکمنها بوده است. اینها از ترس خان بایندر در شامات ودوباش نتوانسته به سواحل کریمیه می آیند . بعدا از آنجا کوچیده از دریای آتیل (والگا) عبور نموده به سرکردگی اوکورجیق آلپ به مانقشلاق می ایند و از انجا از به طرف جنوب آمده در ساحات پهناور ترکمنستان کنونی، سواحل دریای آمو و شمال ایران متمکن میگردند.

اوکورجیق آلپ مذکور دارای شش پسر بود که هر جفت از خانمهای سه گانه وی دنیا آمده بودند: بردی و بوغا از زن اولی، اوسار و قیسار از زن دومی و یایجی و دینگلی از زن سومی. از بردی پسر زرگ اوکورجیق آلپ دو پسر متولد شدند: یکی قلمی و دیگری قل حاجی نام داشتند. از قلمی دو پسر به نامهای یموت و قولتاق بدنیا آمدند و قل حاجی یک پسر داشت: به نام أرساری که همه عشیره ها واقوام أرساری از سلسله همین شخص بوجود آمدند.

برای اینکه عشایر و اقوام أرساری که نفوس اکثریت ترکمنهای افغانستان را تشکیل میدهد، طور مشخص و نیکو توضیح شده باشد، نام این اقوام را توسط پیکر ذیل نشان میدهیم:

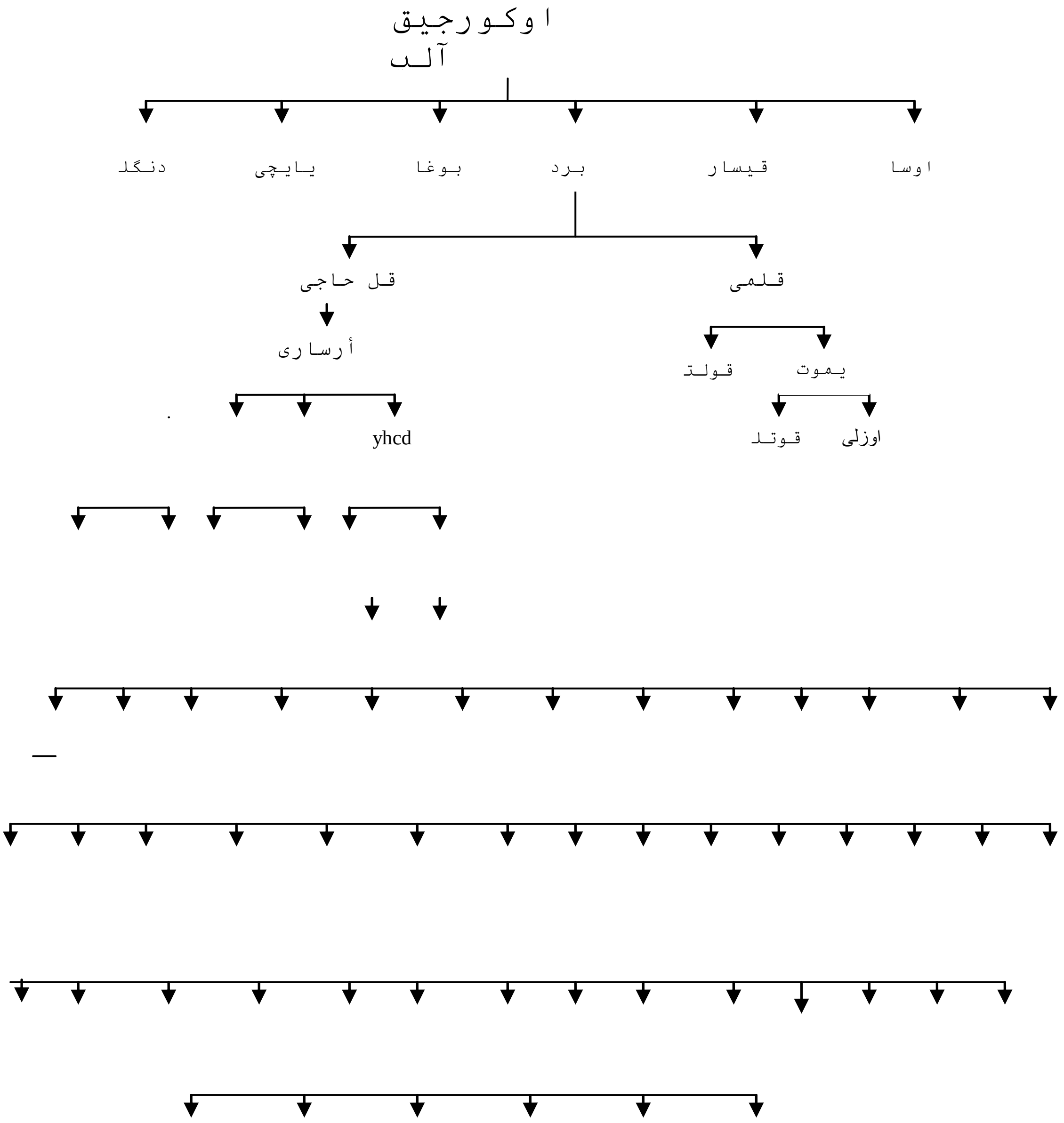

اوکورجیق
آلد
اوسا
قیسار
برد
بوغا
یایچی
دنگلد
قلمی
قل حاجی
أرساری
یموت
قولت
yhcd
اوزلی
قوتلد

و

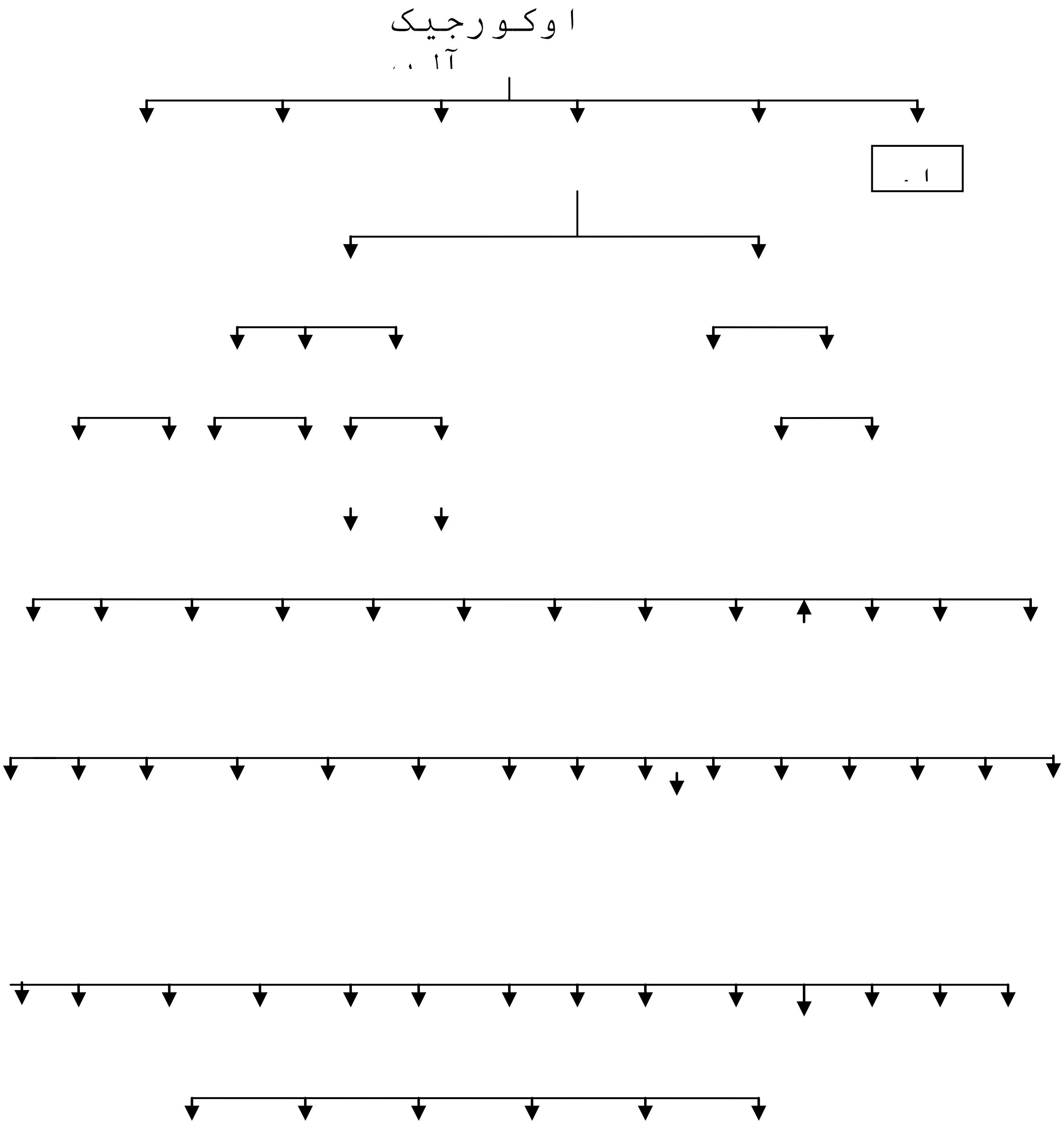

معتقدات:

چون ترکمنها از قدیم الایام به «تنگری» (خدای آسمان) معتقد بودند، بناء عقاید مختلف توتمیستی در بین آنها در قدیم رواج داشته است. رشیدالدین فضل الله مؤخ دوره مغول بطور واضح و روشن مطالبی را در ارتباط به عقاید توتمیستی اوغوزها (ترکمنها) در کتاب خویش نوشته است. او میگوید:« روزی وزیر مدبر گون خان بنام «ارقیل خواجه» با او گفت که اوغوزخان پادشاهی بزرگ بود و ممالک روی زمین گرفته و خزاین و اموال و چهارپای بیشمار داشته و آنرا جمله به شما که فرزندان او اید، گذاشته ... منبعد مبادا که این فرزندان جهت مال و ملک مخاصمت و منازعت کنند. مصلحت در آن باشد که منصب و راه و نام و لقب هریک علیحده معین و مقرر گردد و هر یک را نشانی و تمغایی باشد که فرمانها و خزاین و گله و رمه بدان نشان و تمغا مخصوص گردانندتا هیچکدام با یکدیگر مجادله و عناد نتوانند کرد. و فرزندان و اعقاب ایشان هر یک نام و کنیت و راه خود دانند تا موجب ثبات دولت و نیکنامی ایشان اشد.... ونیز هر شعبه از این شعب بیست و چهارگانه جانوری را مخصوص کرده اند که اونقون ایشان باشد و اشتقاق این لفظ از« انیق » به لغت ترکی مبارکی باشد، چنانکه گویند: انیق بولسون! یعنی مبارک باد! و عادت آنست که هرچه اونقون قومی باشد، چون انرا جهت تفاول به مبارکی معین گردانیده اند، آن را قصد نکنند و تعرض نرسانند و گوشت آن نخورند و تا این غایت آن معنی برقرار است و هریک از آن اقوام اونقون خود را دانند و همچنین معین کرد که در وقتی که طوی باشد و آش بخش کنند، کدام اندام از گوشت نصیب هر شعبه باشد تا در هر ولایت و مقام که باشد، بوقت طوی حصه هریک پیدا بود و جهت آش خوردن با یکدیگر نزاع نکنند.

القاب فرزندان شش پسر اوغوز که سه را بوزوق خوانده اند و سه را اوچ اوق و تمغاها و اونقون جانوران و اندامهای گوشت که به ایشان مخصوص بوده به موجبی که اوریانکی کنت ارقیل خواجه معین گردانیده تا هنوز نیز این رسوم وعقاید به اشکال دیگری رواج دارد. بدین معنی که دم گوشت در طویها، خویشاوندان داماد اندام گوشت مخصوص دارند که باید طرف دختر انرا بدون آنکه در توزیع آن کدام اشتباهی رخ داده باشد، باید به طرف مقابل بدهد. اگرنه باعث آزردگی طرفین میگردد. در باره تمغا و یا طغمه باید گفت که هنوز هر مالدار نشانه ها و علامت مختلف را در گوشها ویا جای دیگر حیوانات شان داغ میگذارند. و یا با کارد میبرند. در باره گوشت حیوان باید گفت که تا هنوز ترکمنها مکلف اند که در روزهای عید باید گوشت سینه گوسفند را طور مکمل بخانه نامزد های شان ببرند و در

دعوتها، ضیافتها و طویها کله گوسفند در پیشروی رئیس تیره یا بانفوذ ترین شخص گذاشته میشود.تا وی بار نخست از آن تناول کرده و به دیگران نیز تقسیم کند.

در ذیل برخی از معتقدات ترکمنها را در موارد مختلف بطور نمونه ارایه میکنم:

* اگر شمه چای روی پیاله بالا بیاید، برای صاحب خانه میهمان می آید. هرگاه شمه چای بزرگ و طویل باشد، میهمان قدبلند و هرگاه کوتاه و ریزه باشد، میهمان کوتاه قد خواهد بود.
* اگر دو کفش روی هم قرار گیرد، صاحب کفش به همان طرفی که سمت کفش قرار دارد، به سفر خواهد رفت.
* پشت سر مسافر جاروب نمیکنند، چون معتقد اند که در این صورت مسافر باز نخواهد گشت.
* اگر پیش روی مسافر هنگام رآمدن از منزل کدام حیوان دجنس رآید، از سفر صرف نظر میکنند، زیراکه به اعتقاد ایشان سفر بدفرجام خواهد بود.
* اگر مرغ پیشروی دروازه یک پهلو یاندازد، برای صاحب خانه میهمان می آید.
* اگر کف دست بخارد، میگویند پول بدست می آید.
* اگر خروس در هنگام شام یا دیگر ادان بدهد، شگون بد دارد.
* اگر شغال قوله کشد، ارزانی میشود.
* اگر چشم چپ کسی بزند علامت خبر بد است، اگر چشم راست بزند علامت خوشحالی است.
* اگر گوش آدم صدا کرد، حتما کسی یاد میکند.
* اگر لب آدم بزند، یکی از خویشاوندانش خواهد مرد.
* معتقدند که شبهای جمعه و برات ارواح مرده ها در خانواده حاضر میشوند.
* روز اول که عروس بخانه شوهر می آید، خسرش چند تا بجلک را در داخل کلاه انداخته به دامن عروس می اندازد، معتقدند که ا این کار عروس بچه بدنیا می آورد.

رسوم و عنعنات:

فرهنگ عوام را که بخش عظیمی از داشته های ارجناک جوامع بشری است، میتوان سند بارجی از دیرپایی و کیفیت و سرنوشت انسان در دیرینه روزگاران پنداشت که ا پشت سرگذاشتن سده ها و هزاره ها، یادنامه های گرانسنگ شمرده میشوند. فرهنگ عوام پهنه بسیار گسترده و وسیع دارد. مثلا ادبیات شفاهی، موسیقی، رقص، حکاکی، سفال سازی، صنایع دستی، معتقدات، رسم و رواجها وغیره را درر میگیرد.

رسم و رواجها به مثابه جزئی از فرهنگ پرغنای توده های مردم در درازنای تاریخ، با جوامع بشری و با پدیده های ماحولش پیوند ناگسستنی داشته و مستقیما از زندگی اجتماعی انسانها آب میخورد. رسم و رواجها مبین واقعیت های تاریخی بوده مناسبات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اقوام و ملتها را در پروسه زمان بازتاب میدهد.

مطالعه و بررسی در مورد رسم و رواجها از یکسو ما را باطرز تفکر افراد، برداشت و واکنش آنها نسبت به جامعه و طبیعت و مناسات باهمی انها آشنا میسازد، از سوی دیگر رای درک برخی مسایل مهم اجتماعی و واقعیت های تلخ زندگی که در زمان معینی دامنگیر مردم ما بوده، کمک میکند. بنابرین، بررسی پدیده های فولکلوری و کاوش اندیشه های روشنگرانه از خلال آنها و دور انداختن پدیده های منفی و مضر به حال جامعه، امری بس ضروری و ارزشمند برای محققان و پژوهندگان کشور است.

مردم ترکمن نیز مانند سایر ملیتهای باهم برادر کشور از خود دارای رسوم و عنعنات ویژه اند که ساحه بسیار وسیعی را احتوا میکند. بسیاری از اعیاد و جشنهای کهن و مراسم گوناگون هنوز پابرجا مانده است. چون همه آنها در اینجا نمی گنجد، بناء در مورد برخی از عنعنات و رسوم این ملیت بسنده میشود.

مراسم ختنه سوری:

ختنه سوری از جمله مراسمی است که دیر باز در کشور عزیز ما رواج دارد. مردم ما این رسم را با شور و علاقه فراوانی تجلیل کرده، بنابر عنعنه مذهبی در اجرای ان خیشتن را موظف و مکلف میدانند. در اینجا ما مراسم ختنه سوری ترکمنها را که از جالب ترین و پرشکوه ترین مراسم این ملیت میاشد، توضیح میداریم. این مراسم در نیزد ترکمنها نه تنها به مثابه رسم و رواج عادی و عنعنوی شناخته میشود، بلکه اعث رشد و انکشاف برخی از بازی های ملی و ورزشی نیز میگردد.

معمولا اطفال را از سن پنج سالگی تا ده سالگی «ختنه» مینمایند، ولی بنابر مجبوریت، اطفال خوردتر و بزرگتر از این سن را نیز «سنت» میکنند. مثلا بعضی چنین واقه میشود که طفل را در چند سالگی حتی در چند ماهگی «ختنه» مینمایند.

مراسم ختنه سوری در میان ترکمنها با مقدمه چینی هایی آغاز میگردد، ابتدا شخصی که میخواهد این مراسم را برپا دارد، شبی خویش و قوم را ه شمول عزاداران ه خانه خود دعوت مینماید. بعد از صرف طعام، او موضوع را مطرح کرده و از اشخاصی که از خانواده شان و یا یکی از نزدیکانش در طول یک سال وفات کرده باشد، اجازه میخواهد تا طوی آغاز یابد. در این وقت ماتمداران اظهار تشکر و موافقت نموده برایش دعا میکنند تا اینکه در

زندگی موفق بوده و مراسم را به خیر و خوشی بگذراند. بعدا از همه مدعویین خواستار کمک در روزهای طوی میگردد.که این مراسم را نام «اوجاق طوی» یا «یاس چاقیلیق» مینامند.

شب دوم ریش سفیدان و کلانهای قوم را دعوت مینماید تا در این باره با آنها مصلحت نماید. ریش سفیدان مصلحت های لازم را داده اشخاصی را که در مراسم دعوت شوند لیست میکنند. این مراسم را بنام «گنگش طوی» یاد مینمایند. باید گفت تجلیل مراسم موافق با توان اقتصادی هر شخص بوده، بعضا چنین نیز واقع میشود که وی مردم منطقه خود را از زن و مرد تماما دعوت مینماید و افزون بر این صدها نفر از مناطق و ولایات مجاور را نیز به میهمانی می طلبد که چنین طوی را بنام «قونیقلی طوی» یاد میکنند. ما در این نوشته چنین مراسم را توضیح میداریم، ولی باید گفت که بیشتر این مراسم به صورت عادی نیز برگزار میگردد.

طوریکه در بالا نیز تذکر دادیم، ریش سفیدان و کلانهای قوم، اشخاص متنفذ و مشهوری را که از ولایات و شهرهای مجاور میشناسند، لیست گرفته نامه هایی به آنها میفرستند و اشتراک آنها را در این مراسم خواستار میشوند. و در این وقت طوی کننده روحانیون را نیز دعوت کرده تحفه هایی برایشان تهیه میدارد و از روز دیگر طوی آغاز می یابد. بعد از آغاز طوی، قوم و خویش نزدیک طوی کننده گوسفند و یا بز را به خانه او میفرستند و ماما و یا خاله های بچه به فرستاندن گوسفند اکتفا نکرده، یک جوره پیرهن، چپن، بوت و غیره را نیز ارسال میکنند و یا با خود می آورند.

دعوت شدگان مناطق دور که بنام «قونیق» یاد میشوند، به مجرد رسیدن نامه با چاپ اندازان و پهلوانها و اسب های بزکشی خود به سوی خانه طوی کننده روان میشوند. تعداد هر قونیق بعضا به ده یا پانزده نفر میرسد. باید گفت که طوی کننده این میهمانان را خودش به میهمانی نمیگیرد، بلکه در مجلسی که قبل تذکر دادیم میهمانها یا دعوت شدگان بین کلانهای قوم تقسیم میگردد و در نامه هایی هم که ارسال میشود، محل برگزاری مراسم و نام میزبان آنها ذکر میشود. و میهمانها پیش از پیش میدانند که به خانه که میهمان هستند. از این پس هر روز چاشت و شام غذا پخته میشود، اقوام و خویشاوندان درمنزل او گرد آمده، ری سفیدان و کلانهای قوم در بالای صفه ها و چپرکتها می نشینند. به تدریج قونیقها از مناطق دیگر برای اشتراک در مراسم حضور می یابند. رسم است که میهمانها به خانه طوی کننده رفته، بعد از احوال پرسی ختنه سوری پسرش را برای او تبریک میگویند. در این وقت نفر مؤظفی که میهمانان را با میهماندار معرفی مینماید، پیش شده آنها را رهنمایی میکند. ناگفته نماند که در این اثنا برای هر یک میهماندار که «قونیق» میگیرد مطابق عنعنه یک راس گوسفند، دو سیر

برنج از طرف طوی کننده داده میشود. بعدا میهماندار، میهمانان را به خانه خود برده و در طول ایام مراسم ختنه سوری از آنها پذیرایی گرم مینماید. از روزهای اول مراسم ورزشی نیز آغاز می یابد. چاشتها اهالی و میهمانها بطرف میدان بزکشی روان میشوند. چاپ اندزان با اسب های کوه پیکر به میدان معین می آیند. در اینجا میهمانداران با اعزاز و اکرام میهمانها را به میدان بزکشی رهنمایی نموده، هرگونه لوازم و ضروریات آنها را رفع میسازند. هزاران نفر در اطراف میدان گرد آمده مسابقات جالب و پرشکوه و تماشایی برپا میگردد.

در اینجا باید تذکر داد که ورزش ملی «بزکشی» اصلا ورزش ترکها(ترکمنها) بوده، اقوام ترکمن از قدیم الایام به این ورزش جالب میپرداختند. در دیگر نقاط مثلا خراسان باستانی و جاهای دیگر اسب دوانی معمول بوده است. بناء این ورزش مخصوص ترکمنها بوده و در حدود سی ـ چهل سال پیش در بین اقوام دیگر مثلا تاجیکها، هزاره ها نیز عمومیت و رواج یافته است. بزکشی معمولا در اوقات سرد سال یعنی بیشتر در شش ماه اخیر سال صورت میگیرد. چونکه هرقدر هوا سرد باشد، نظر به خاصیت طبیعی اسب به همان اندازه فعال میباشد. اما در فصل تابستان اسبها با دویدن فاصله کوتاه خسته شده و از فعالیت باز میمانند. بدین جهت مراسم ختنه سوری نیز، بیشتر در فصل خزان و به ویژه در فصل زمستان برپا میگردد.

در مسابقات معمولا چاپ اندازان مطقه یک طرف و میهمانان طرف دیگر را تشکیل میدهد.قبل از اغاز مسابقه حکم های میدان تعین گردیده، گوساله ای به زمین انداخته میشود. و مسابقه به اجازه حکم میدان آغاز میگردد. جارچی جوایز مسابقات را با صدای بلند اعلان مینماید. مثلا برای بردن گوساله تا بیرق یک جایزه و از انجا تا دایره حلال (جور) جایزه دیگر تعین میگردد. جوایز معمولا سکه طلا، پول نقد و چپن وغیره میباشد. در اخیر مساقه هر روز گوساله کلانی را که بنام « آخر هوجک» یاد میشود، ه زمین می اندازند. در این قسمت مسابقه چاپ اندازها با اخرین قوت و توان خود تلاش میورزند تا مسابقه را به نفع طرف خود به پایان برسانند، زیرا پیروزی در فرجام مسابقه افتخار زیادی داشته و گوشت گوساله توسط همان چاپ اندازی که گوساله را به دایره حلال میرساند، برده میشود.

پس از ختم مسابقه بزکشی، میهمانان به منزل میهماندار خود رفته بعداز شام در مراسم شبانه اشتراک میکنند. در مراسم شبانه نخست خواننده های محلی باهنرنمایی خود بر شکوهمندی محفل می افزایند. پس از اینکه مردم جمع شد، جارچی شروع مراسم ورزش پهلوانی را خبر میدهد. مردم بسوی جای معینی که قبلا آماده میباشد رفته و بشکل دایروی مینشینند. ریش سفیدان، میهمانها و کلانهای قوم در بالای چپرکتها و چاردکها نشسته، دو سه

نفر به عنوان حکم تعیین میشوند. حکم میدان غوری پر از قند و شیرینی را برداشته در وسط میدان مینهد و با صدای بلند از پهلوانها میخواهد تا به صفت پهلوان اول غوری را از زمین بردارد. بعد از چند لحظه پهلوانی از میان مردم برخاسته غوری را ازمین برمیدارد و به طرف کلانهای قوم رفته، او از شیرینی کمی گرفته، با احترام خم میشود و بعد از دعا گرفتن به طرف رفقایش رفته شیرینی را تقسیم میکند و چپن پهلوانی میپوشد. سپس به میدان می برآید و به قدم زدن میپردازد و جارچی در مقابل او مبارز می طلبد. اگر پهلوانی حاضر شود، مبارزه هردو آغاز می یابد و اگر نه جایزه تعیین شده برایش داده میشود. جوایز اکثرا سکه طلا، پول نقد و چپن میباشد. وقتیکه پهلوان اول با همطرازش مبارزه را آغاز مینماید، پهلوان دوم مبارز می طلبد و بدین ترتیب در میدان مسابقه چند جوره از پهلوانها به کشتی گیری میپردازند. در مسابقه هر شب ده ها پهلوان باهم کشتی گرفته با صحنه های جالب و هیجان انگیزی را برپا میدارند. برای پهلوانهای غال به ترتیب نمبره سکه طلا، چپن و پول نقد وغیره اشیای قیمتی به قسم جایزه داده میشود. اگر پهلوانان مساوی شناخته شدند، یعنی اگر هیچکدام آنها طرف مقابل را به زمین زده نتوانست، نصف جایزه برای هر یک تعلق میگیرد. وقتی که پهلوان، طرف مقابل را به زمین زد، غالب شناخته میشود. قابل تذکر است که پهلوان باید پشت نفر مقابل را بزمین بزند و اگر نه غالب شناخته نمیشود. در این مسابقات پهلوانها لباس مخصوص به تن داشته، وقتی که غالب شناخته میشوند، از هر سو شور و هلهله بلند میشود. پهلوان غالب به سرعت طرف دوستانش میدود و از جمله رفقایش کسی او را به آغوش کشیده از زمین بلند کرده به جایش میبرد.

باید گفت که این مراسم چندین شب و روز دوام داشته، بعضا تا هفت و ده یوم نیز ادامه پیدا میکند. هر روز مسابقه جالب بزکشی و شبها«گوراش» (کشتی) صورت میگیرد. در منزل طوی کننده هر روز چندین گوسفند ذبح گردیده برای مدعویین و میهمانها غذا پخته میشود. افزون بر این، دختران و زنان نیز در منزل طوی کننده اجتماع نموده با سرودن آهنگ ها، ترانه ها و نواختن دایره و رقص محفل شانرا گرمتر مینمایند.

در روز آخری مراسم، طوی عمومی برپا گردیده، ده ها سیر برنج، و گوشت و چندین رأس گوسفند و گاو پخته میشود. در این روز خویش وقوم و همسایه ها صبح وقت بخانه طوی کننده آمده در کارها کمک میکنند. برای هر یک کار نفر موظف تعیین میشود. در این روز امدن میهمانها و مدعویین از ساعت هشت شروع شده و تا ساعت دوازده و یک بعد از ظهر دوام میکند. در این روز میهمانها یکبار دیگر به خانه طوی کننده رفته بعد از صرف غذا و با اظهار تشکر و طلب رخصت با او و دیگر ریش سفیدان و میزبان خود وداع مینمایند و بطرف

منطقه خود روان میشوند. قابل تذکر است که در همین روز در نزدیکی خانه طوی کننده چوپ بسیار درازی را بنام «آلتین غاباق» بلند می نمایند. ارتفاع آلتین غاباق بعضا تا سی و چهل متر نیز میرسد. آلتین غاباق از مجموع چندین چوپ ضخیم و دراز تشکیل شده، چوب ها را به همدیگر محکم پیوند مینمایند و از چهار طرف با ریسمانها محکم نموده و استوار میکنند. در انتهای بالایی آن یک چوب خورد به درازی یک متر نصب شده و از آن زنگوله های خوردی آویخته میشود. تعداد این زنگوله ها معین نبوده، هرقدری که لازم ببینند همراه تار بر چوب افقی می آویزند. سپس آلتین غاباق را به ریسمانهای دراز بسته و انتهای پایینی آن را به چقوری فرو میکنند. بعدا ریسمانها را از چهار سو کش کرده و آلتین غاباق را استوار و محکم مینمایند و بعد مسابقه نشان زنی همراه تفنگ آغاز میشود (در قدیم هراه تیرو کمان انجام میشد) در این اثنا نشان زنها تفنگ را آماده کرده و به ترتیب نوبت زنگوله ها را هدف قرار داده فیر مینمایند. هرکسی که زنگوله ای را میزند، مستحق جوایزی از قبیل سکه طلا، پول نقد و چین شناخته میشود. شکل ذیل منظره ساده «آلتین غاباق» را نشان میدهد:

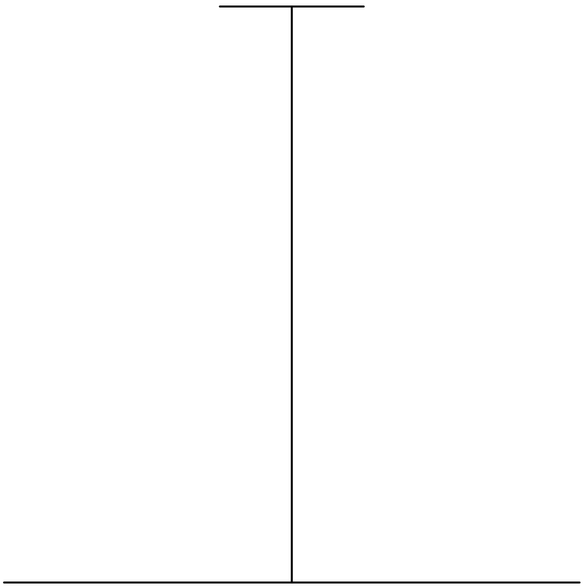

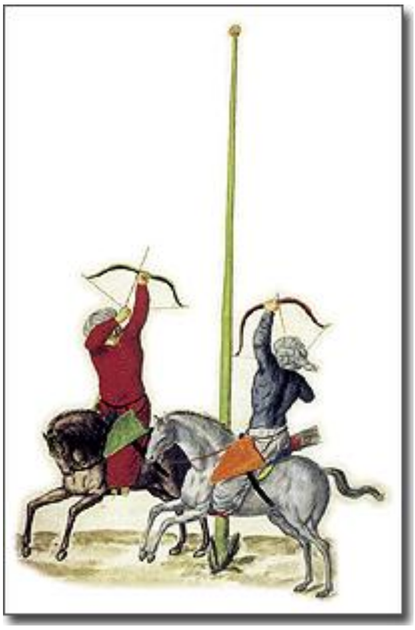

.....

بعد از خلاصی مراسم آلتین غاباق خویش و قوم در خانه طوی کننده تجمع کرده، منتظر میمانند. در این وقت اتاقی را تهیه نموده، بچه ها و بعضا چندین بچه را حاضر مینمایند. بعد از اینکه دلاک یا داکتر بچه ها را ختنه کرد، خویش و قوم به نزدیک شان رفته، پول و اشیای قیمتی و خوردنی را در کنار بستر شان میمانند. معمول است که در این هنگام بچه های همسایه و نزدیکان و خویشان دیگر را نیز ختنه نمایند. سپس به تدریج از خانه طوی کننده پراگنده میشوند و به این ترتیب مراسم ختنه سوری خاتمه پیدا میکند.

مراسم عروسی:

این مراسم نیز یکی از عنعنات باشکوه در نزد ترکمنها است. وقتی پسری به سن بلوغ رسید، مادر و اقارب او در پی آن میشوند که با رشته ازدواج شخصیت پسر را کامل تر سازند. نخست زنان مسن و با تجربه از این خانه به آن خانه و از دهی به ده دیگر در پی یافتن همسر شایسته برای فرزند شان میشوند و در فرجام دختر ایده آل خود را یافته و قبل از اینکه به خواستگاری دختر بپردازد، به خانه یکی از همسایگان و اقارب دختر رفته و به بهانه هایی دختر را از نزدیک می بینند و می پسندند. این نخستین اقدام برای پیوند زناشویی دو جوان در نزد ترکمنها است. سپس چند زن پیر و با تجربه به همراه مادر بچه به خواستگاری به خانه دختر میروند. آنها در خلال صحبت سخنهای گنگ و و کنایه آمیز و دور انداخته را مطرح ساخته و آرزوی خود را به نحوی از انحا به مادر دختر می فهمانند. مادر دختر جواب درست نداده و این خواستگاری روزها و هفته ها و ماه ها طول میکشد، زیرا بنار ذهنیت مردم، حصول رضایت فامیل دختر پس از چندین بازدید و ملاقات مختصر، دال بر بی مقداری دختر شان خواهد بود. مادر دختر به بهانه اینکه با کاکا، ماما، خاله، عمه و غیره اقار دختر مشوره بکند، فورا رضایت خود را اظهار نمیکند.و از سویی دیگر در این مدت فامیل دختر در مورد خانواده بچه معلومات کافی بدست می آورند. تا اینکه در فرجام رضایت کرده میگویدکه چند نفر از مردهای تان را روان کنید تا در مورد با پدر و کاکا ...دختر گپ بزنند.روز دیگر چند نفر از ریش سفیدان و کلانهای قوم همراه پدر بچه آمده، یکی از اشخاص سخندان موضوع را مطرح میکند و در این ملاقات مهر دختر، مصرف طویانه و دیگر مسایل را حل کرده، ریش سفیدان دعا میکنند. بصورت عموم مهر«قالینگ» دختران ترکمن نهایت زیاد بوده (در سالهای اخیر مهر دختر در بین ترکمنها پانزده ـ بیست لک افغانی میباشد) و صارف طویانه هم کمر شکن است. طوریکه در اکثر اوقات در همین مجلس اول، پدر بچه متقبل میشود که چهل ـ پنجاه سیر برنج، 10 ـ 12 گوسفند، 15 سرپای و تحفه به خویشاوندان دختر، چند سیر قند وغیره اشیا را تهیه بدارد. نخستین نشست ریش سفیدان که در آن پدر دختر رضایت میدهد، بنام «لفظ دادن» یاد میشود. وقتیکه مدعویین نان صرف نموده میخواهند باز گردند، در حدود ده ـ دوازده قتلمه و شیرینی به آنها داده میشود، آنها نان و قند مذکور را به خویشاوندان و همسایگان تقسیم مینمایند. پدر دختر خویشاوندان بچه را در روز معینی دعوت میکند. بعدا خویشاوندان بچه در حدود صد نفر به خانه پدر دختر تشریف برده پذیرایی میشوند. در آنروز در دسترخوان قند فراوان، یخنی گذاشته میشود و باردیگر مهر و طویانه دختر در حضور مدعویین ذکر شده، به هردو طرف مبارکباد میگویند. این مراسم را «سوشیشمه» میگویند.

بعداز صرف طعام از طرف پدر دختر گفته میشود که دسترخوان شما آماده است. بعدا مردم دیگر پراگنده شده، دسترخوان مذکور که حاوی گوشت یک گوسفند (باید همه اعضای گوشت در دسترخوان موجود باشد) چهل قتلمه، قند و دیگر انواع شیرینی میباشد، تقدیم میشود.

بعد از مدتی خویشاوندان دختر از طرف پدر بچه دعوت میشوند. در این محفل به دوازده نفر از خویشاوندان دختر به شمول پدر، کاکا، ماما وغیره بعد از صرف طعام چپن و دیگر تحایف داده میشود. بعد از صرف طعام شتری با دستمالها، زنگوله ها و دیگر اشیای زینتی تزئین شده، گوشت، نان و شیرینی به آن حمل میشود. به تعقیب میهمانان مردی آن را به خانه دختر میبرد. باید اضافه کرد که دستمال قیمتی بزرگی که در سر شتر زده میشود، از آن ینگه دختر بوده، به کس دیگر داده نمیشود.گوشت و نان و شیرینی که از خانه پدر بچه روان میشود بین خویشاوندان و همسایگان دختر تقسیم میشود.

بعداز اینکه مهر دختر پرداخته میشود، پدر بچه به همراهی برخی از ریش سفیدان به خانه پدر دختر رفته، به نحوی از انحا میفهمانند که خواستار اند تا مراسم عروسی زودتر به انجام برسد. پدر دختر موافقت خود را اظهار میکند.بعد پدر بچه لباسها و اشیایی که برای عروس تهیه دیده به خانه آنها میفرستد که در نزد ترکمنها بنام «توقفوز» (نه) یاد میشود. توقفوز به معنی نه بوده و در قدیم به صفت جهیزیه دختر نه چیز برده میشد. اما در سالهای اخیر کمیت این اشیا افزایش یافته است. بعداز اینکه توقفوز برده میشود طرف دختر نیز امادگی گرفته و در خانه پدر بچه مراسم عروسی آغاز می یابد. در این وقت یورت زیبایی (اوی» برپا شده و با اشیای زینتی تزئین میشود. از قسمت بالایی این یورت (الاچیق) دستمالهایی آویزان شده و بچه های نوجوان آنرا اخیز بلند بدست می آورند. دوستان و آشنایان بچه در این روزها دستمال ها را از قند و شیرینی و بادام و چارمغز پرکرده به یورت داخل میشوند و سه بار آن را میپاشند که توسط اطفال و بچه های خورد چیده میشود. بعد زنی این دستمال را گرفته در یکجایی میگذارد.

پس از اینکه «توقفوز» برده میشود تا یک هفته برای روز عروسی مقدمه چینی شده و دو روز پیش از عروسی گوسفند، برنج، و دیگر اشیایی که در روز نخست به عنوان طویانه ذکر شده، از طرف پدر بچه ارسال میشود. یک روز پیش از عروسی در خانه داماد خوراک زیاد پخته شده، خویشاوندان، همسایگان، اقارب، دوستان فامیل بچه به مبارکبادی می آیند و به آنها قتلمه و چلپک (یک نوع نانی که در روغن پخته میشود) داده میشود.

قابل تذکر است که بعداز تعیین روز عروسی در خانه داماد، شب و روز رفت و آمد مردم زیاد شده شبها مراسم ورزشی (گوراش) اجرا میشود. پهلوانان از نواحی و دهکده های

دور و نزدیک جهت کشتی گرفتن می آیند. در روز عروسی اقارب، خویشاوندان، همسایگان و دوستان داماد در خانه او جمع شده کجاوه ای را زینت بخشیده برسر شتر بار مینمایند، سپس کجاوه را پیش انداخته، گرد آمدگان اعم از زن و مرد و اطفال و دختران با نواختن دایره، سرنا و خواندن ترانه ها و سرودها بطرف خانه دختر روان میشوند، اگر خانه دختر مسافت زیادی داشت زنان و اطفال در ارابه ها و مردان به سواری اسب و الاغ به آن سوی روان میشوند و اگر نزدیک بود، پیاده میروند. در خانه پدر دختر نیز خویشاوندان وی جمع شده و غذا در آنجا پخته میشود. بعداز اینکه غذا صرف شد عروس را با لباسهای مخصوص آرایش داده در سر قالینی مینشانند و اقارب وی از چهار گوشه قالین گرفته نزد کجاوه می آورند. و داخل آن مینمایند. دامادخیلها با سرور و شادمانی کجاوه را پیش انداخته عروس را خانه میبرند.

روز دیگر مردم از طرف پدر بچه دعوت شده، نان داده میشود و این مراسم بنام «ینگه طوی» یاد میشود. قابل ذکر است که در این روز از اقارب دختر هیچ کسی اشتراک نمیکند و با ختم این طوی، مراسم عروسی نیز به پایان میرسد. ونیز قابل یادکرد است که در نزد ترکمنها وقتیکه پسری با دختری نامزد میشود، از همان لحظه رفت و آمد خود را از خانه، حتی از کوچه و دهکده دختر خیل قطع میکند و از پدر، کاکا، برادر و دیگر خویشاوندان دختر روی میگیرد و هنگامی که آنها را از دور میبیند، خود را یکسو میکشد و دختر نیز همچنان میکند.

بعد از گذشت یک هفته زنی (ینگه) رای دیدن دختر ه خانه داماد میرود و گیسوهای عروس را به پشت سر می اندازد. (در نزد ترکمنها معمول است که دختران گیسوان خود را در پیشرو و زنان در پشت سر می اندازند) .

پس از سپری شدن شش ماه عروس خانه پدر خود میرود و در حدود یکماه در خانه پدر میگذراند. در این هنگام داماد از طرف پدر دختر بخانه وی دعوت میشود، داماد را کاکایش و یا کس دیگری به خانه خسرش میبرد. بعداز صرف طعام داماد یک مقدار قند و پول نقد به دسترخوان انداخته میشود و از طرف خسرش به وی چپن هدیه میگردد. وبدین وسیله داماد اجازه می یابد که منبعد به خانه خسر رفت و آمد کند.

در نزد ترکمنها غیر از مراسم مذکور طوی دیگری بنام «ساچ طوی»، «پیغمبر طوی» وغیره نیز برپا میشود.ه این طریق که موی بچه یا دختر را تا یکسال ـ دو سال نمیگیرند و بعد با برپا کردن محفلی موی انها را مامایش میگیرد و چپنی به وی اهدا میشود و

همچنین در سن 63 سالگی که سن حضرت محمد(ص) میباشد بنام «پیغمبر طوی» محفلی برگزار میشود.

البسه:

یکی از جنبه های پرغنای فرهنگ مردم، تبارز آن در لباسهای زنان و مردان است. ترکمنها با پوشیدن لاس ویژه از دیگر اقوام و ملیتهای کشور ما متمایز میگردند. اکثریت قریب به تمامی زنان ترکمن تا هنوز لباس ملی میپوشند. اما پارچه ها، برش و دوخت و در طرز پوشیدن آن سال به سال تغییرات قابل ملاحظه ای میکند. حالا پیراهن زنانه را از پارچه های اریشم مصنوعی، و طبیعی، اطلس و دیگر پارچه های رنگهای مختلف، حتی گلدار میدوزند. ولی هنوز هم زنان ترکمن مثل سابق به رنگ شوخ علاقه و تمایل زیاد دارند. ولی لباس مردانه، حتی در مناطق روستایی نیز ثبات و پایداری کمتری نشان داده است. بدین معنی که لباسهای قدیمی ترکمنی اکنون به لباسهای شهری تبدیل شده فقط چپن و پوستین که بدن را از سرما محفوظ میدارد، بین مردان معمول است و آن کلاه های قدیمی و پیراهن های قدیمی اکنون تقریبا از بین رفته است. ولی افراد نسل پیر، بویژه در روستاهای دور افتاده تا هنوز نیز لباس ملی ترکمنی را میپوشند.

لباس مردها اکثرا پیراهن دراز (کوینک) تنان، چپن و کلاه پوستی است. کلاه پوستی بلند که بنام «شاغلا» یاد میشود، سابق همه ترکمنها بسر میکردند و اکنون صرف تکه ترکمنها سالمند از آن استفاده مینمایند. نوع دیگر کلاه که بسر میگذارند کلاه پوستی «تلپک» است که اکثرا از پوست سگ ابی ساخته میشود . این نوع پوستی را اکنون تنها چاپ اندازان هنگام مسابقه بزکشی میپوشند. و در زمانهای سابق همه مردان ترکمن «شاغلا» یا «تلپک» بسر میکردند، ولی اکنون این کلاه های ملی از رواج افتیده جای آن را «سلله» (دستار) گرفته است. و طوریکه دیده میشود، ترکمنها دستار پشویدن را با قلید از تاجیکها و اوزبیکها عد از اینکه مهاجرین ترکمن به افغانستان آمده اند، در بین خود ترویج داده اند. منتها دستار گذاشتن ترکمنها با مردم دیگر تفاوت دارد که آنها شف دستار خود را در بالای کلاه محکم مینمایند، شمله گذاشتن و شف ماندن را یک نوع عیب تلقی مینمایند. در حالیکه دیگر ملیتها شف دستار خود را آویزان نگه میدارند . ترکمنها تنها در یک صورت آنگاهی که ه ادای نماز میپردازند، شف دستار خود را آویزان مینمایند.

کوینک (پیرهن) ترکمنها غالبا از دو سر شانه باز میگردد نه از روی سینه و در قسمت شانه همراه «باغجیق» (ند) سته میشود. این نوع پیراهن ها یک خوبی دارند و آن اینکه قسمت عقبی آن به پیشروی آورده شده، نا هردو روی آن استفاده شده میتواند و همچنین برای ستر سینه مناس تر است. پوشیدن «دون» (چپن) در ین مردان و زنان معمول است و به اشکال مختلف مورد استفاده قرار میگیرد. چپنهایی که از اریشم و تکه های مختلف تهیه میشود غالا به نام «دون» یاد میشود . یک نوع دیگر آن که از پشم شتر ساخته میشود ه نام «چاکمن» یاد گریده و بیشتر در زمستان پوشیده میشود. و دون نازک که در تابستان مورد استعمال است نام «یکتای» معمول است. چوپانها در زمستان «چاکمن» ضخیم تری را به تن میکنند که بنام « اویلوق» یاد شده، در وقت استعمال آستین های آن پوشیده نمیشود.«اویلوق» از نگاه جذب نکردن رطوبت و ضخیم بودن خود متمایز شده و در هنگام زمستان، رف و بارش ازطرف چوپانها پوشیده میشود.همچنین در زمستان چپنی که در لای آن پنبه دوخته شده، استعمال میگردد. در زمستان مردم ثروتمند نوع پوستینی بنام «پایچه پوستین» که از پارچه های پوست روباه ساخته میشود به تن میکنند و همچنین از دیگر قسمتهای پوست روباه نوع نازلتر آن ساخته میشود. قابل یاد آوری است که پوستین از پوست حیوانات دیگر نیز ساخته میشود. همچنان در زمستان ترکمنها یک نوع ضخیم «کوینک» بنام «کرته» که در لای آن پنبه گذاشته میشود، به تن میکنند. البته کرته پیش از انکه جاکت در ین ترکمنها رواج داشته باشد، بیشتر استعمال میشد. و اکنون جوانان بیشتر جاکت میپوشند. و نیز در فصل زمستان پتلون ضخیم پنبه ای بنام «شالبار» میپوشند. این نوع پتلون را بیشتر چوپانها، ساربانان، دهقانها و کسانی که در بیرون بکار های تولیدی مصروف هستند به تن میکنند. ترکمنها غالبا دستمال را بجای کمربند بنام «قوشاق» بالای چپن به کمر سته میکنند. در سالهای گذشته کسانی که «قوشاق» نمیداشتند، مورد تمسخر و عیب قرار میگرفتند و میگفتند که فلانی مثل زن بی قوشاق (بی کمربند) است. اما اکنون این رسم به تدریج از بین رفته و امروز تقریا همه «بی قوشاق» شده اند.

ترکمنها پاپوشهای مخصوص دارند که از چرم گاو و دیگر چرمهای ضخیم ساخته شده و نوک آن باریک نبوده، کمی بطرف بالا کج میباشند. و پاپوش زنان بنام «یاشیل کوش» رنگ سبز دارد. این نوع بوتها دارای پاشنه بلند مخصوص زنان است و یکی از بهترین پاپوشها بشمار میرفت. مردان در هنگام زمستان انواع مختلف موزه ها «أدیک» را بپا میکنند. یک نوع آن دارای پاشنه بلند بوده و ساق آن تا زانو میرسد، جوانان ان را در هنگام سوارکاری و بزکشی بکار میبرند. این نوع موزه ها در برفباری خوب بوده و نیز در هنگام

سوارکاری مناسب میباشد. زیرا پای سوارکاران بزودی از رکاب اسب جدا نمیگردد. در قدیم همه جوانان از این نوع موزه ها داشتند، ولی اکنون آنرا صرف در وقت سوارکاری و بزکشی و یا هنگام برف باری زیاد بکار میگیرند. البته در بین ترکمنها استعمال چاروق نیز رواج دارد و «مسسی» را ا کلوش روسی میپوشند، پیران مسسی های دراز و جوانان مسسی های کوتاه و نیم قد (نیم مسسی) به پا میکنند.

باید یاد آور شد که موزه ها، پاپوشهای چرمی ترکمنها به اشکال مختلف و برزو هایی بنام جالبر، زندگی گذشته مردمان ترکی زبان قدیمی را انعکاس میسازد.

از آنجایی که زنان در مراسم، رواجها و عنعنات علاقه دارند.نا در پوشاک آنها خصوصیات فرهنگی و ملی بیشتر تارز مینماید . زیبایی، رنگینی، نقوش و اشکال گوناگون هنر سوزن دوزی، افندگی و تزئینات دل انگیز همه سرشار از مفاهیم فرهنگی است که در لباس و پوشاک زنان ترکمن نمودار است. زنان و دختران ترکمن ا داشتن ویژگیهای خاص، کلتور خلق ترکمن، السه خویش را تا حد توان و قدرت از طریق هنر دوزندگی می آرایند و نیز با استعمال زیورات قشنگ و زیا، البسه خود را زیب و زینت می بخشند.

لاس زنان ترکمن از لاس دختران که هنوز ازدواج نکرده اند تفاوت بارز دارد و این تفاوت در طرز پوشیدن لباس و ترتیب موی و کلاه مخصوص دیده میشود. البسه زنان ترکمن قرار آتی است:

- پیرهن (کوینک) غالبا پیراهن سرخ رنگ و قرمز را خوش دارند.
- کلاه مخصوص (اش وغی یا اش دانگی)
- چادر مخصوص (ورنجک یا اش آتیجی)
- چپن مخصوص (نات دون یا شایی دون)
- کفش مخصوص (اوکجه لی کوش)

زنان و دختران ترکمن پیراهن را از تکه های سرخ رنگ اریشمی و سایر تکه های گران قیمت ه رنگ های سرخ الوان، آی و سز دست دوزی کرده، آستین، دور یخن و زیر بغل پیراهن را توسط تارهای رنگه ابریشمی خامک دوزی مینمایند. الته یخن زنان از زیر زنخ، در پیشروی سینه و یخن دختران از بالای کتف شانه ها از شده و آنهم خامک دوزی میشود. دختران با پوشیدن کلاه خاص قبه دار نقره ای و شلشله نقره ای را بسر میکنند. اما در سالهای اخیر این کلاه جای خود را به دستمال داده که عمدتا دستمال های گلدار ابریشمی و از تکه های حریر استفاده میشود. زنان کلاه مخصوصی را بنام «باش دانگی» یا «باش بوغی» که از کاغذ و یا از جنس بوریا بافته میشود بسر میگذارند، طوریکه آن را با چندین دستمال رنگه

ابریشمی و یا پشمی گلدار بسته، بالای دستمالها زیورات مخصوص شلشله دار نقره و طلا را نصب مینمایند. و از بالای آن چادر مخصوص را بنام «بورنجک» می پوشند . البته کلاه زنان جوان بلندتر و از زنان پیر کوتاه تر میباشد. و نیز این کلاه در نزد طوایف مختلف ترکمن گوناگون بوده و از روی شکل و رنگ این کلاه میتوان فهمید که خانم مذکور ه کدام طایفه ترکمن ها مربوط است. از قسمت پایینی باش دانگی الای گوشها پارچه ابریشمی سرخ رنگ ویا زرد رنگی بنام «اسکی » آویزان میباشد که تا قسمت سینه رسیده و دوش آنها را میپوشاند. رنگ اسکی در ین قایل و طوایف ترکمن تفاوت میکند. طوایف «گونش» عموما اسکی سرخ رنگ و دیگران اسکی زرد استعمال مینمایند که در این مورد نیز روایات تاریخی در بین ترکمنها موجود است. این روایات در شجره ترکمه ابوالغازی بهادر خان نیز آمده است.

جرابهای زنان و دختران که از تارهای نفیس پشمی رنگه با نقش و نگارهای خاص بافته میشود و از جمله صنایع دستی جالب بشمار میرود. دختران ترکمن عموماً مویهای دراز مانده و از بالای هردو گوش مساویانه چهارچوتی نموده و به پیشروی خود می اندازند، مگر موها را بافته به عقب می اندازند. زیوراتی که از آن استفاده مینمایند، قرار ذیل است:

- ساچباغ (پیش بند)
- غوببه (قبه)
- ایسیرغا (گل میحک بینی)
- یوزیک (انگشتر)
- شلپه لی یوزیک (انگشتر شلشله دار)
- گؤنجیک (دستبند، بازوبند)
- غولاق حلقه (گوشواره)
- بیلرزیک (دستبند)

زیوراتی که از آنها نام برده شد، از جمله زیورات زینتی خاص ترکمنها بوده و استعمال زیاد دارد و موارد استعمال شان از نام زیورات آشکار است. باید یادآور شد که در بین ملیت ترکمن تیره و طایفه های زیادی وجود دارد و هرکدام عرف و عادات، لباس و ویژگیهای مختلف دارند، از آنجاییکه نویسنده این سطور از تیره أرساری ترکمنها میباشد، در اینجا صرف از البسه و زیورات قبایل ارساری تذکر داده شد.

فهرست منابع و مآخذ

1- آننه مرادوف و نوریاغدییف، گلدسته، عشق آباد: (به زبان ترکمنی).
2 - اقبال عباس، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، دانشگاه تهران: 1338.
3 - اوسپنسکی. و، بیلیایوف. ب. موسیقی خلق ترکمن، مسکو: 1928.
4 - اوغوزنامه، با تعلیقات و حواشی ن. حلیموف، عشق آباد: 1990 (بزبان ترکمنی).
5 - بارتولد.و.و. ترکستاننامه، جلد اول، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران:1352.
6- بارتولد.و.و. تاریخ اجتماعی و سیاسی اسیای مرکزی، ترجمه علی محمد زهما، انتشارات پوهنتون کابل.
7 - بارتولد و.و. ترکمنها، ترجمه پوهاند غلام سرور همایون، ناچاپ.
8 - باسکاکوف.ن.ا. گرامر زبان ترکمنی، عشق آباد:1970 (بزبان روسی).
9 - برهان قاطع، محمد بن حسین بن خلف تبریزی، لغت نامه برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمدمعین، ذیل لغت «خلجی».
10 - بنداری، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه جلیلی، تهران.
11 - بهادرخان، ابوالغازی، شجره تراکمه، به اهتمام قانونوف، مسکو: 1959.
12 بهرنگی، صمد، کوراوغلو و کچل حمزه، انتشارات شمس، چاپ سوم، تبریز، 1348.
13 - بیهقی، ابوالفضل محمد ن حسین، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، انتشارات گام، تهران: 1350.
14 - پازارگاد، بهاالدین، کرونولوژی تاریخ ایران، تهران: 1345.
15 - پطروشفسکی، ایلیاپاولویچ، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران:1353.
16 - پیدایش خلق ترکمن، انتشارات کانون سیاسی و اجتماعی خلق ترکمن ایران، 1363.
17 - تبریزلی علی، دیل و ادبیات، جلد اول، تهران:1360 (به زبان آذری).
18 - جاوید، عبدالاحمد، گستره ادب دری در جامعه ترکی زبانان، مجله خراسان، شماره اول، سال دوم، کابل:1360.
19 - جاوید، عبدالاحمد، خلجیها یا غلجایی ها، مجله ادب، شماره چهارم، کابل:1337.
20 - جواد، هیأت، سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، تهران:1365.
21 - حبیبی، عبدالحی، افغانستان بعد از اسلام، جلد اول و دوم، کابل:

22 ـ حدودالعالم، از مؤلف نامعلوم، ترجمه میر حسین شاه با مقدمه بارتولد و تعلیقات مینورسکی، کابل:1342.
23 ـ حفظی، توفیق، و دیگران، نمونه های ادبیات ترک از منشاء تا قرن دهم هجری، جلد اول، استانبول: 1926 (بزبان ترکی).
24 ـ حکمت، علی اصغر، جامی، تهران: 1320.
25 ـ حمیدوف، بوری بای، ترکان و منابع تاریخی، ترجمه برهان الدین نامق، مجله ملیتهای برادر، سال:
26 ـ دیه جی، عبدالرحمن، زندگینامه و برگزیده اشعار مخدومقلی فراغی، انتشارات الهدی، تهران:1373.
27 ـ راعی، قیام الدین، تاریخچه زبان ترکمنی، سالنامه افغانستان، شماره های 45 و 46، کابل: 1358.
28 ـ رفیع، حقیقت رفیع، نهضت های ملی ایران، مجله ارمغان، شمارم چهارم دوره 44.
29 ـ سارلی، ارازمحمد، تاریخ ترکمنستان، جلد اول، دفتر مطالعات سیاسی و ین المللی، تهران: 1373.
30 ـ سارلی، ارازمحمد، ترکستان در تاریخ، موسسه انتشارات امیرکیر، تهران:1364.
31 ـ سرای، محمد، ترکمنها در زمان امپریالیزم، مجله ادیات و صنعت، عشق آباد:19، (زبان ترکمنی).
32 ـ سایکس، سرپرسی، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، وزارت فرهنگ، تهران:1323.
33 ـ صادقوف و عدالعزیزوف، مقدمه زبانشناسی، تاشکند:1981 (بزبان اوزبیکی).
34 ـ صدیقی، جلال الدین، تشکل ملیت ترکمن، مجله ملیتهای برادر، شماره چهارم، سال سوم، 1362.
35 ـ صدیقی، محمودالحسن و سیدحسام الدین راشدی، مقدمه دیوان بیرام خان خانان، کراچی:1971 (بزبان انگلیسی).
36 ـ طاهری، ابوالقاسم، تاریخ روابط ازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران از دوران فرمانروایی مغولان تا عهد قاجاریه، جلد اول، انجمن آثار ملی، تهران: 1345.
37 ـ طوغان، ذکی ولیدی، قیام باسماچیان، بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران: 1368.
38 ـ عبدالرحمانوف، و رستموف، زبان قدیمی ترکی، تاشکند: 1982 (بزبان اوزبیکی).

39 ـ عبدالرحمانوف و شکوروف، گرامر تاریخی زبان اوزبیکی، تاشکنت:1963 (بزبان اوزبیکی).
40 ـ عبدالله یف و دیگران، تاریخ ادبیات اوزبیکی، جلد 1، 2، 3، و 4، نشریات فن، تاشکند:1978. (بزبان اوزبیکی).
41 ـ غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، مطبعه دولتی، کابل:1346.
42 ـ غرربیف و دیگران، تاریخ ادبیات ترکمن، جلد 1،2،3، عشق آاد:1975.(بزبان ترکمنی).
43 ـ غرربیف، م. حیات و ایجادیات سیدی، عشق آباد: 1962 (بزبان ترکمنی).
44 ـ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه،
45 ـ فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، انتشارات دانش، مسکو: 1965.
46 ـ فیشر، ارنست، ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی، ترجمه فیروز شیروانلو، چاپ سوم، تهران:1349.
47 فیلد، هانری، مردمشناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار،
48 ـ کاسانی، سیدمبشر، تاریخ آسیای میانه، جلد اول و دوم، مکه مکرمه: 1365 (بزبان اوزبیکی).
49 ـ کوسایف، ماتی، مقدمه داستان قورقوت آتا، عشق آباد: 1990 (بزبان ترکمنی).
50 ـ کهزاد، احمدعلی، افغانستان در پرتو تاریخ، کابل: 1345.
51 ـ کهزاد، احمدعلی، و دیگران، تاریخ افغانستان، کابل:1336.
52 ـ کهزاد، احمدعلی، افغانستان در شاهنامه، بیهقی، کابل:1345.
53 ـ گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، زین الاخبار، تهران، 1315.
54 ـ گروسه، رنه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: 1368.
55 ـ گلی، امین، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، تهران: 1366.
56 ـ گیگر و دیگران، عصر اوستا، ترجمه مجید رضی، تهران:
57 ـ گوشه هایی از تاریخ خلق ترکمن، مولف نامعلوم، ترجمه گونش، نشر کانون سیاسی ـ فرهنگی خلق ترکمن ایران.
58 ـ لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران:1343.
59 ـ مینورسکی. و، تاریخچه نادرشاه، ترجمه رشید یاسمی، سپهر، تهران:1356.
60 ـ معصوم، میرزا محمد، تاریخ سلاطین صفویه، نیاد فرهنگ ایران، تهران:1351.

61 ـ ملله یوف، نتن، تاریخ ادبیات اوزبیکی، جلد اول، تاشکند:19، (بزبان اوزبیکی).
62 میرخواند، روضه الصفا، جلد 8 9، تهران:1339 ـ 1340.
63 ـ نظام الملک، ابوعلی حسن طوسی، سیاست نامه یا سیرالملوک، تهران:1340.
64 ـ واسیلوه، پ، و .ن. آننه نفسوف، ترکمنها، دایره المعارف بزرگ اتحاد شوروی، بخش تاریخ، جلد 26، مسکو:19، (بزبان روسی).
65 ـ واحدی، محمد یعقوب، امیرعلیشیر نوایی و خصوصیات عصر وی، ضمیمه شماره سوم مجله علوم اجتماعی، پوهنتون کابل.
66 ـ وامبری، ارمینوس، سیاحت درویش دروغین، ترجمه فتح علی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران:1337.
67 ـ همام، سیدسلطانشاه، اتنوگرافی ترکمنها، پوهنتون کابل، 1362 (چاپ گستتنر).